

یوحنا ی قدیس

استاد روحانی



دوناتین مولا

سطح متوسط

www.irancatholic.com

این کتاب ترجمه ای است از:
Saint Jean, Maitre spirituel
by: Donatien Mollat

by : Rev. James C. Turro

یوحنا ی قدیس

استاد روحانی

دوناتین مولا

عنوان: یوحنا ی قدیس، استاد روحانی

نویسنده: دوناتین مولا

سطح: متوسط

www.irancatholic.com

فهرست

۵	پیشگفتار
۸	مقدمه
۱۶	بخش اول: دلالت الهی
۱۶	۱- تجربه نجات
۲۱	۲- ماهیت نجات
۲۶	۳- عیسی، رازگشای پدر
۳۹	۴- فرستادن روح
۴۴	۵- عطای پسرخواندگی خدا و موهبت آزادی
۴۹	۶- الهام، نشانه محبت
۵۴	بخش دوم: پاسخ انسان
۵۴	۱- بازشناختن، پذیرایی کردن، شاگرد شدن
۶۴	۲- بیداری حس های روحانی
۸۱	۳- ایمان داشتن
۹۱	۴- شناختن
۹۴	۵- محبت کردن
۱۰۲	۶- ماندن
۱۰۸	۷- نیایش
۱۱۸	۸- مادر عیسی
۱۲۱	بخش سوم: آموزه رساله های یوحنا
۱۲۱	۱- نویسنده رساله، بحران روحانی کلیساهای آسیا
۱۲۳	۲- تشخیص روحانی
۱۲۸	۳- جمع بندی آموزه ای و روحانی

پیشگفتار

در سال‌های بعد از جنگ جهانی، توجه مفسرین و عامه مردم، به گونه‌ای ویژه بر نوشته‌های پولس و اناجیل نظیر متمرکز شده بود. تنها در این دهه‌های اخیر بود که بررسی و تحقیق در مورد انجیل چهارم به نوبه خود نیز گسترش یافت و به طور قابل توجهی توسعه پیدا کرد. این بیداری هر چند با تأخیر انجام گرفت، ولی از قدرت زیادی برخوردار است. نویسنده کتاب حاضر خود را مدیون و مرهون این بیداری می‌داند.

با وجود آگاهی از پیچیدگی مسائلی که ادبیات یوحنا بی عرضه می‌کند، نویسنده معتقد است که می‌توان به نوعی جمع‌بندی رسید که اجازه می‌دهد یوحنا الهیدان را به عنوان «استاد روحانی» بشناسیم. ویژگی خاص نوشته‌های یوحنا به جا بودن این تلاش را نشان می‌دهد. انجیل و رسالات، مانند ثمره یک تجربه‌ای روحانی به نظر می‌رسند که می‌بایستی به دیگران منتقل شوند؛ انجیل نگار می‌گوید: «اما آنها نوشته شدند تا شما ایمان آورید که عیسی، آن مسیح است، پسر خدا. تا ایمان آورده در نام او زندگانی داشته باشید» (۲۰:۳۱). رساله اول به نوبه خود با این کلمات شروع می‌شود: «آنچه را از آغاز بود و آنچه را شنیده‌ایم و به چشم خود دیده‌ایم... به شما آن زندگی را نوید می‌دهیم... تا شما نیز با ما در شراکت باشید... و این را می‌نویسم تا شادی ما سرشار شود» (۱- یو ۱:۳-۴).

تجربه‌ای که نوشته‌های یوحنا بی عرضه به آن شهادت می‌دهند، ملاقات با عیسی است. برای یوحنا، مسیح عیسی تنها یک شخصیت برجسته مربوط به گذشته نیست که او خواستار تداوم خاطره اش باشد. و نه صرفاً یک استاد والامقام که او خواستار انتقال آموزه‌هایش به نسل‌های آینده باشد، نه فقط

نشانه‌ای از تقدس، و نه حتی مردی که با دادن جان خود برای رستگاری بشریت، کاری سرنوشت ساز انجام می‌دهد. یوحنا قدیس، در عیسی، در زندگیش و در مرگش، تحقق زنده، تن‌گیری و مکاشفه کامل و مطلق تمایلات ذاتی انسان بر حسب تفکر خدا را دیده است. برای یوحنا، عیسی سخن خدا، پسر یگانه خدا، موهبت خدا به دنیاست (یو ۳:۱۶) انسان - خدا، سرچشمه بی پایان نور، زندگانی، و روحی قدیس برای بشریت است.

عیسای مورد نظر یوحنا، در وجود خود طریق والاتر از امکانات خود و در عین حال مطابق با عمیق‌ترین گرایش‌های غریزی خود بودن را برای بشریت آشکار می‌کند. و نه تنها این را آشکار می‌کند، بلکه انسان را دعوت می‌نماید. «اگر کسی تشنه باشد، نزد من بیاید و بنوشد. و آن کس که به من ایمان دارد...» (۷:۳۷): «من آن نان زنده هستم...» (۶:۵۱).

علاوه بر این، عیسی این تمایل ذاتی را به مردم عطا می‌کند: «و اما به همه کسانی که او را پذیرا شده‌اند و به کسانی که به نامش ایمان دارند اقتدار داده است تا فرزندان خدا شوند» (۱:۱۲). انسان دعوت شده که «از بال زاده شود» (۳:۳-۵). در آخرین نیایش مسیح، اراده عیسی در انتقال همه چیز به مردم، سهیم کردن آنها در تمام ثروتش، می‌باشد که می‌گوید و تکرار می‌کند: «تا آن محبتی که مرا با آن محبت کردی در آنان باشد و من هم در آنان باشم» (۱۷:۲۶). او نه تنها می‌خواهد همه آنچه را که از پدر دریافت کرده به مردمان منتقل کند، بلکه می‌خواهد در آنها زندگی کند تا آنها را به آنچه که خود هست تبدیل نماید. جواب سؤالی که هر کس از خود می‌پرسد، در اینجا یافت می‌شود: «من چه هستم؟ انسان چه هست؟» به نظر یوحنا، انسان عیسی - مسیح است و عیسی - مسیح پسر یگانه خداست.

مقدمه

پیام یوحنا در این کلمات خلاصه می شود: «خدا محبت است» (۱-یو ۴: ۸ و ۱۶). دعوتی که به ما خطاب می کند، باور محبت است (۱-یو ۴: ۱۶) و یکدیگر را محبت نمایید چنان که من شما را محبت نمودم (یو ۱۳: ۳۴). ایمان داشتن به عیسی و محبت کردن برادرانمان، آموزشی است که بی وقفه و به صور مختلف، توسط این استاد روحانی یعنی یوحنا ی قدیس داده شده: «به شما فرمان نوینی می دهم که یکدیگر را محبت نمایید، چنان که من شما را محبت نمودم».

اورشلیم، ماه مه ۱۹۷۶

*** شایان ذکر است که متونی از نوشته های یوحنا (انجیل، نامه ها، مکاشفه) که در این کتاب آمده از ترجمه نوین TOB (سال ۲۰۰۰) گرفته شده است.

در انجیل چهارم نیز مانند اناجیل نظیر نامی از نویسنده برده نمی شود. با وجود این، در پایان کتاب، آشکارا به شخصیت شاگردی مشخص اشاره می کند. شاگردی که در چند جای مختلف به صورت «شاگردی که عیسی او را دوست می داشت» توصیف شده: کسی که در طی شام آخر بر روی سینه عیسی خم شده و گفت «خداوندا او کیست؟» (۲۱: ۷ و ۲۰، ۱۳: ۲۵)؛ کسی که درباره اش، خداوند به پطرس گفته بود: «اگر بخواهم تا زمانی که بیایم او بماند، تو را چه؟» «پس این سخن در میان بین برادران شهرت یافت که این شاگرد نخواهد مرد» (۲۱: ۲۳). در زمانی که انجیل منتشر شد، اشتباه بودن تفسیر این کلام مسیح فاش شده بود، زیرا لازم بود که تأکید شود: «اما عیسی به او نگفته بود: «او نخواهد مرد» (۲۱: ۲۳). بنابراین به نظر می رسد، زمانی که انجیل منتشر شد، شاگردی که عیسی وی را محبت می نمود، پس از یک زندگی طولانی در گذشت ولی خواسته اند این اثر را به او نسبت دهند: «این همان شاگردی است که درباره این امور شهادت می دهد و آنها را نوشته است و ما می دانیم که شهادت او راست است» (۲۱: ۲۴).

در مورد هویت این «شاگرد»، کلیسا به موضع گیری پرداخته و در آخرین ربع قرن دوم، او را یوحنا نامیده است.

روشن ترین این شهادت ها، شهادت ایرنائوس قدیس در اواخر قرن دوم است. در این امر که برای ایرنائوس، این شخصیت همان یوحنا ی رسول، پسر زبدی، یکی از دوازده شاگرد عیسی است، جای هیچ شک نیست. او تأکید می کند که کلیسای افسس «که توسط پولس بنیان نهاده شده و یوحنا تا زمان تراژان در آنجا بوده، شاهد راستین سنت رسولان است». پاسکال

نمی دانسته. علیرغم عدم تشخیص و مشکلات این گونه شهادت های قدیمی یعنی آنهایی که متعلق به بعد از پایان قرن دوم می باشند، یک توافق واحد و واقعی در کلیسا وجود دارد که انجیل چهارم را به یوحنا رسول به عنوان شاگردی که عیسی او را محبت می نمود و بر سینه او جای داشت، نسبت می دهد. تنها اعتراض شناخته شده در این مورد، مربوط به کشیشی رومی به نام کائوس و هوادارانش در اوایل قرن سوم می باشد که بردلائیل ایدئولوژیکی بنا گردیده.

تنها در اواخر قرن هجدهم است که ارزش تاریخی این سنت زیر سؤال می رود. از آن زمان تاکنون، استدلال های گوناگونی شده اند. گرچه تعداد زیادی از این انتقادات، به راستی هر نوع ارزشی در مورد منسوب کردن این انجیل به یوحنا رسول را رد می کنند، ولی همان طور که یکی از جدیدترین مفسرین انجیل یوحنا نوشته است: اظهار نظر ایرنائوس از مردود شناخته شدن بسیار دور است. اشتاکنبورگ نیز به نوبه خود می گوید: دلائل وی (ایرنائوس) بسیار چشمگیر است اما قاطع نیست. در واقع بررسی انتقادی متن انجیل ما را وامی دارد که در مورد نویسنده آن تأمل نماییم.

هرچند امروزه، اکثر مفسرین، انجیل یوحنا را نتیجه ساختارهای پیچیده و جمع بندی نهایی اجزایی از دوران ها و منشأهای مختلف می دانند که بازتاب محیط های ادبی و وضعیت های تاریخی متفاوت می باشد، اما تعداد بسیار کمی از آنها حاضرند بپذیرند که این انجیل به دست «شاگردی که عیسی او را محبت می نمود» به یک باره نوشته شده است.

نتیجه گیری (۲۱: ۲۴-۲۵) ما را بر این گمان می دارد که شاگردان یوحنا در تدوین آن دست داشته اند؛ شهادت کلمان اسکندری و قانون نامه موراتوری به فشارهایی از طرف «دوستان» یا «هم شاگردیان و اسقف ها» اشاره می کنند. لئون دوفور مسئله مطرح شده را این گونه تشریح می کند: «نباید از خودمان بپرسیم که آیا پسر زبدی نویسنده نوشته ای است که ما در دست داریم، بلکه باید بپرسیم آیا انجیل یوحنا بر اساس یک اقتدار رسولانه نوشته شده و خصوصاً اینکه این اقتدار از آن یوحنا رسول است

در زمان مجادله در نامه ای خطاب به پاپ ویکتور، بر اساس «اعمال رسولان» استفاده از quartodecimans ها را اعلام می کند و از یوحنا شاگرد خداوند، به عنوان یکی از «رسولان» نام می برد. در وضعیتی بسیار متفاوت، ایرنائوس به اقتدار رسولی یوحنا اهل افسس استدلال می کند. او به یاد می آورد که در جوانی از پلیکارپ (وفات ۱۶۰-۱۷۰) یادآوری سخنان و خاطرات مربوط به خداوند را شنیده بود.

پلیکارپ اهل افسس به نوبه خود، در همان زمان، به نفع quartodecimane از «نورهای بزرگی که در آسیا خاموش شدند» یاد می کند؛ «علاوه بر فیلیپس، یکی از آن دوازده شاگرد... یوحنا نیز که بر سینه خداوند جا داشته، شبان بوده و تیغ طلا (lame d'or) را حمل می کرده و شاهد و معلم بوده است؛ این شاگرد در افسس آرام گرفته (مرده) است». این متن که بسیار مورد بحث قرار گرفته، لااقل وجود و مرگ یوحنا را در افسس تأیید می کند. یوحنایی که «بر سینه خداوند جای داشت».

کلمان اسکندری (وفات ۲۱۵) از آمدن یوحنا شاگرد به افسس شهادت می دهد. با وجود این که مفهوم رسول (apôtre) بودن در دو قرن اول و هم چنین نزد خود کلمان معنای ثابتی ندارد، این کلمه در اینجا تنها این معنی را می دهد که یوحنا پسر زبدی و یکی از آن دوازده شاگرد عیسی بوده است. کلمان تدوین یک «انجیل معنوی»، تحت فشار دوستان و با الهام از روح القدس، را به او نسبت می دهد. هم چنین قانون موراتوری (Muratori) (۱۸۰-۲۰۰ = هیبولیت) به نوبه خود، تدوین انجیل چهارم را به «یوحنا، یکی از شاگردان» نسبت می دهد که در اثر تشویق هم شاگردیان و اسقف های وی نوشته شده و او «شاهدی راستین است که تمام نشانه های انجام شده توسط خداوند را دیده و شنیده است». در واقع، او مستقیماً به یوحنا لقب رسول (apôtre) نمی دهد، ولی هیچ دلیلی نیز نداریم که نویسنده او را - مانند آندریاس که به او لقب رسول داده - رسول

هنوز هم بتوان این سخنان پ. ه. منورا معتبر دانست؛ او می‌گوید: «در طی یک مجادله صد ساله، چندین بار مخالفین سنت فکر کردند که پیروز شده‌اند. لیکن هرگز نتوانستند دلیل قاطعی ارائه دهند که ثابت کند یوحنا ی رسول نمی‌توانسته نویسنده کتابی که به نام اوست باشد».

اینکه هنوز رازی شخصیت «شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود» را دربرگرفته، انکارناپذیر است؛ منو می‌نویسد، این امر به خواست نویسنده که ناشناس ماندن بوده، مربوط می‌شود. ولی اینکه نویسنده انجیل چهارم یوحنا دیگری غیر از یوحنا اهل گالیله باشد، مثلاً یوحنا-مرقس یا الیعازر یا شاگرد اهل اورشلیم که برای شب آخر و در آخرین شام مهمان عیسی بود و به این صورت شاهد دوران رسولانه بوده بدون اینکه یکی از دوازده شاگرد باشد، به نظر نمی‌رسد تاکنون اثبات شده باشد. همچنین نمی‌توان او را یک یوحنا فرضی، یوحنا presbyter (شیخ) یا، چنانکه بعضی‌ها می‌گویند، یک شخصیت نمادی دانست.

نویسنده انجیل چهارم به نظر، نه تنها یک شاهد دوران رسولان، بلکه همچنین شاهد زندگی کلیسا در دوران اواخر قرن اول می‌رسد. طی شش یا هفت دهه پس از مرگ و رستاخیز مسیح، کارهای استاد در «کارهایی باز هم بزرگتر» شاگردانش گسترش یافته (۱۲:۱۴)، «تاک حقیقی» روی «شاخه‌هایش» شروع به میوه دادن کرده است (۵:۱۵)؛ آزمایشها، ناهمی‌های اعلام شده (۱۸:۱۵ تا ۱۴:۱۶) در حال تحقق یافتن هستند و درگیری‌های تلخی، خصوصاً با کنیسه در حال شکل گرفتن. انجیل یوحنا به همه اینها شهادت می‌دهد: نه تنها از تاریخی بودن عیسی، بلکه همچنین از حضورش، از عملش در میان اجتماع شاگردان شهادت می‌دهد. روشن‌گری دو جانبه است: زندگی کلیسایی که دور نمای آن در همه جا پیدا است، به مسیح تاریخی به عنوان منشأ ارجاع می‌دهد و مسیح تاریخی که «در یادهاست» و سخنان و حرکاتش در روشنایی عید فصح مرور می‌شود (۲۲:۲، ۱۶:۱۲، ۱۴:۲۶)، بی‌وقفه به زندگی کلیسا، به عنوان ثمر خود

یا نه! بعضی‌ها سخن از سنت، مکتب، مجمع، و یا پرونده یوحنا می‌کنند و در تشکیل این پرونده و این سنت، مراحل و مداخلات شخصیت‌های مختلفی را مشخص می‌کنند. در پایان یک مقایسه دقیق سنت یوحنا و سنت اناجیل نظیر، س. ه. دود فکر می‌کند که وجود قشری از یک سنت شفاهی بسیار قدیمی و مستقل را در چهارمین انجیل تشخیص داده است که آثاری از تماس با یک سنت اصیل آرامی در خود دارد و جو مسیحیت فلسطینی اولیه را منعکس می‌کند. عقیده مبتنی بر اینکه قدرت انجیل چهارم بر قدرت یک شاهد بی‌واسطه یعنی یوحنا رسول قرار گرفته، می‌تواند در تحقیقاتی از این نوع، وضوح بیشتری بیابد. تعدادی از اشارات که روی واژگان یوحنا، در مورد انتقال پیام مسیحی انجام گرفته، به نتیجه‌گیری‌های مشابهی منجر می‌شود. مشخصه انجیل یوحنا، فقدان واژه‌های فنی است که در اجتماعات منسوب به عهدجدید (néotestamentaires) رایج بوده. هرگز واژه‌هایی مانند انجیل، ترویج انجیل، سنت یا انتقال، اعلام (kérygme) یا اعلام کردن در آن نمی‌یابیم. در عوض، انجیل چهارم مشخصه‌های خاص خود را دارد. واژه‌هایی مانند شهادت، شهادت دادن، عطا، عطا کردن و همچنین دریافت داشتن، نگه داشتن، قرار گرفتن در، و غیره زیاد دیده می‌شود. س. مارتینی می‌گوید: در حقیقت، زنجیر سنت نزد یوحنا، از همه دیگر نوشته‌های عهدجدید فراتر و تا منشأ این سنت پیش می‌رود، ساده می‌شود و اساساً به وحدت کلام مکشوفه منحصر می‌گردد. ماهیت آن به صورت انتقال یک تجربه بی‌واسطه به نظر می‌رسد؛ ثمره یک تماس، یک حضور، یک «دیدن» و یک «داشتن». بنابراین مشکل می‌توان تصور کرد که یک چنین برداشتی از انتقال و اشاعه پیام، توانسته باشد جایی شکل بگیرد که مطمئناً به واسطه یک شاهد مستقیم به حقایق (مربوط) به عیسی مرتبط نباشد. بنابراین به نظر می‌رسد که با وجود کشفیات این ۲۵ سال اخیر،

انجیل چهارم، اولین ملاقات او را با عیسی بازگو می کند (۱: ۲۵-۳۹)، البته به شرطی که قبول کنیم کسی که همراه آندریاس است هم اوست. اناجیل نظیر به حضورش همراه با پطرس و برادرش یعقوب در زنده شدن دختر یایروس اشاره می کنند (مر ۵: ۳۷)، همچنین به حضورش در تبدیل هیئت عیسی (۲: ۹) در خطابه مربوط به خرابه های معبد و آخر دنیا (۳: ۱۳)، و نیز در احتضار عیسی (۳۳: ۱۴). نقش او را در شام آخر و در زمان رنجهای مسیح و در صبح عید فصح می دانیم. او را در حین صید معجزه آسای ماهی، باز هم به همراه پطرس، می بینیم (یو ۲: ۲۱ و ۷، ۲۰-۲۳).

کتاب اعمال این تصویر را کامل می کند. در آنجا، یوحنا به همراه پطرس در ردیف رسولان اصلی دیده می شود. به همراه پطرس توقیف می شود و به دنبال شفای لنگ مادر زاد در جلیل، محبوس می شود. به حضور شورای قوم احضار می گردد و رهایی می یابد (اع ۱: ۳-۱۱، ۳: ۴، ۱۳: ۱۹). همراه با پطرس از کلیسای نوپای سامره دیدن می کند و در آن دیار انجیل را بشارت می دهد (۸: ۱۴ و ۲۵). پولس او را به همراه یعقوب و کیفا، یکی از ارکان کلیسا می نامد (غلا ۲: ۹).

بیش از یک نویسنده مسیحی قرن دوم می نویسند که یوحنا به افسس رفت و در آنجا کلیسای ایالت رومی آسیا را اداره کرد. باید به شهادتهایی که در بالا آمد، شهادت قدیمی ترین آنها یعنی ژوستین (۱۵۵-۱۶۱) در کتاب «گفتگو با تریفون» را اضافه نماییم. زمان آمدن یوحنا به افسس را می توان با احتمال زیاد بین سالهای ۶۷ و ۷۰ میلادی، بعد از رسالت پولس و تیموتائوس در افسس، تعیین کرد. و اگر گفته یوسیوس را باور داشته باشیم، این زمان قبل از جنگ یهود بوده است. یوحنا در بازگشت به افسس، پس از مرگ دومیتیان، کلیساهای آسیا را تا زمان مرگش اداره کرده است.

ارجاع می دهد. این امر در مورد اناجیل دیگر نیز مصداق دارد، ولی در این مورد، یوحنا شاهدی چنان عمیق است که همتا ندارد.

جذابیت بسیار خاص این «انجیل روحانی» برای جانها، برای بزرگترین عالمان الهیات و نیز بزرگترین عارفان، همچنین که برای تاریخ نویسان واقعی، از اینجا ناشی می شود. کلام اورپژن را می شناسیم که می گوید: باید ... به جرأت گفت که از تمام نوشته های مقدس، اناجیل در مرتبه اول و یوحنا اولین آنهاست و هیچکس نمی تواند معنای آنها را درک کند، مگر خود را به روی سینه عیسی رها کرده و از عیسی، مریم را به عنوان مادر دریافت کرده باشد. و برای اینکه ما نیز یوحنا دیگری شویم، می بایست چنان شویم که به مانند یوحنا، از زبان عیسی بشنویم که خود عیسی هستیم». با شوری مشابه، آگوستین قدیس، سری خطابه های خود را خطاب به مردم هیپون با این کلمات شروع می کرد: «ای برادران بسیار عزیز، یوحنا از آن کوههایی بود که درباره شان گفته شده: «آنگاه کوهها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد و تلها نیز در عدالت! (مزمور ۷۲: ۳). یوحنا از این کوهها بود. او که گفته: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود» سلامتی را دریافت کرده بود. این کوه الوهیت، کلمه را نظاره می کرد. عجب کوهی بود! ... چه مقدس! چه بلند در میان کوهها، که سلامتی را برای قوم خدا دریافت کردند تا تلها بتوانند عدالت را دریافت نمایند! ...» درباره زندگی و شخصیت یوحنا رسول، اناجیل اطلاعات چندی به ما می دهند. پسر زبیدی و سالومه (مر ۱۹: ۱-۲۰، ۱۵: ۴۰: مت ۲۷: ۵۶)، برادر یعقوب کبیر. او در ابتدا با پدر و برادرش در دریاچه جنیسارت پیشه ماهیگیری داشت. چنانکه به نظر می رسد، وقتی شاگرد یحیی تعمید دهنده شد، با محیط های عرفانی ای تماس پیدا کرد که اسناد کشف شده در قمران به آن مربوط می شود. این امر تعدادی از مشخصات نوشته های او را توجیه می کند.

ژروم او را در اواخر زندگیش چنین توصیف می‌کند: «چنان از پیروی شکسته بود که می‌بایست او را به اجتماع حمل کرد. بیش از آن ضعیف بود که بتواند سخنرانی‌های طولانی ایراد نماید و به این اکتفا می‌کرد که بگوید: «فرزندان کوچک من، یکدیگر را محبت نمایید!» و چون گاه مؤمنین از این تکرار خسته می‌شدند، جواب می‌داد: «این حکم خداوند است. اگر تنها این رعایت شود، کافی خواهد بود». شاید این امر حکم افسانه را داشته باشد ولی نشانگر وفادار تفکر یوحنایی است.

یوحنا در افسس، در دوران حکومت ترازان (۹۸-۱۱۷) در سنین بالا وفات یافت. داستان رنجی که در رم، در یک دیگ روغن جوشان متحمل شده، قبل از تبعیدش به پطمس، تنها بر شهادت ترتولیان استوار است که دوبار توسط ژروم بازگو شده است. ما تنها می‌توانیم، مانند تاریخ‌نویسان آن را به دیده تردید بنگریم، زیرا هیچ یک از نوشته‌های پدران کلیسا و هیچ تقویم قدیمی ارزش تاریخی این داستان را تضمین نمی‌کند.

خلقیات یوحنا ی رسول در اناجیل نظیر، آتشین و پرشور توصیف شده است. وقتی عیسی او را به پیروی از خود دعوت می‌کند، به هیچ عنوان یک پسر ملایم نبوده. بی دلیل نیست که عیسی او و همچنین برادرش یعقوب را بُوَانْرَجَس، یعنی پسران رعد نامیده (مر ۳: ۱۷). می‌بینیم که او، از اینکه شخصی خارج از گروه رسولان، دیوها را به نام عیسی بیرون می‌کند، دلگیر می‌شود (مر ۹: ۳۸-۴۰). او و برادرانش روزی پیشنهاد می‌کنند که آتش از آسمان ببارد و سامری‌هایی که مهمان نواز نیستند را فرو گیرد (لو ۹: ۵۱-۵۵). در توافق با مادر و برادرش، اولین جا را در ملکوت خدا برای خود در نظر دارد (مت ۲۰: ۲۰-۲۳). ک. بارت به حق، درباره او از یک «جان آتش و طوفان» سخن می‌گوید. در انجیل چهارم، باز هم بیش از اناجیل نظیر، زندگی عیسی منظره یک درام تأثرانگیز را به خود می‌گیرد (یو ۱۲: ۱۲، ۳۷).

بخش اول: دلالت الهی

۱- تجربه نجات

فعل نجات دادن، نسبتاً به ندرت در انجیل چهارم دیده می‌شود (۱۷: ۳، ۲۳: ۵، ۹: ۱۰، ۱۲: ۱۱، ۱۲: ۱۲ و ۴۷)، همین‌طور واژه‌های نجات (۲۲: ۴) و نجات دهنده (۴۴: ۴؛ ۱- یو ۴: ۱۴). بنابراین زمینه نجات، زمینه خاص و مشخصه خداشناسی یوحنایی را تشکیل نمی‌دهد. لیکن آموزه روحانی‌ای که از این انجیل تراوش می‌کند، بر یک تجربه نجات‌پی‌ریزی شده است. آگاهی یافتن از یک فیض نجات که در عیسی مسیح، پسر خدا و کلمه جسم یافته به انسانها داده شده است، عمق این انجیل را سازماندهی می‌کند.

سخن گفتن از نجات، وجود یک وضعیت احتیاج، یک موقعیت تنگنا، اضطراب در مورد هستی در مخاطره یا آگاهی از یک سقوط، یک ناپاکی و دردی درمان‌ناپذیر را در انسان پیش فرض می‌کند. این اضطراب و ناتوانی در بسیاری از نامه‌های پولس دیده می‌شود و گاه صورت تمنای دردناک یک نجات دهنده را به خود می‌گیرد (روم ۷: ۲۴). در نگاه اول، چیز مشابهی در نوشته‌های یوحنا دیده نمی‌شود. بویه درباره انجیل یوحنا می‌نویسد: «وقتی آن را پس از کتابهای مقرر دیگر مسیحی می‌خوانیم، نوعی آرامش و روشن شدن همه چیز را تجربه می‌کنیم. به نظر می‌رسد که هرچه روحیه یهودی توانسته بود از تشویش، نافرجامی، و در عین حال درخشندگی بر عهدجدید القاء نماید، به یکباره ناپدید می‌شود» لیکن اگر از نزدیک نگاه کنیم، مجموعه‌ای از خطوطی را می‌بینیم که با پیوستن به هم، تابلویی نسبتاً متفاوت می‌سازند.

«ایلعازر مرده است» (۱۴:۱۱)؛ «آن شب آنها چیزی نگرفتند» (۳:۲۱). حضور عیسی، مثل نوری در شب، کمکی در تنگنا و ناامیدی، نان در گرسنگی، رستاخیز و زندگی در مرگ به نظر می‌رسد. در این دنیای پر مخاطره، جلال پسر یگانه (۱۴:۱)، که توسط پدر فرستاده شده تا «دنیا به وسیله او نجات یابد» (۱۷:۳، ۴۶:۱۲)، می‌درخشد. از انسان انتظار می‌رود: که او به عجز و کوری خود اعتراف کند (۳۹:۹) و بخواهد که شفا یابد (۶:۵)؛ که به سوی آن که حیات می‌بخشد بیاید (۴۰:۵)؛ که او را نزد خود بپذیرد (۴۰:۴). نشانه‌های انجیل یوحنا یی هر چند هم متنوع باشند، همه به سمت این رازگشایی میل می‌کنند: در دنیایی که تحت سلطه تاریکی و مرگ است، نجات در شخص مسیح حضور دارد (۱۷:۳)؛ (۴۶:۱۲). در انجیل نظیر نیز معنای معجزات همین است. ولی نزد یوحنا، معنا به طرز دقیق تری در ظهور شخص نجات دهنده نظم می‌گیرد. نشانه‌ها جلال او را ظاهر می‌کنند (۱۱:۲). این معنا با قدرت بیشتری جلوه می‌کند چون یوحنا از تکثیر روایات معجزه‌ها ابا می‌کند. از هر نوع معجزه، تنها به یک نشانه اکتفا می‌کند: یک مورد تکثیر نان، یک مورد شفای کور مادرزاد، یک مورد رستاخیز مرده؛ ولی در این نشانه واحد، تمام رسایی ماجرای معجزه، در رابطه با شخص عیسی متمرکز می‌شود.

بررسی نمادهای یوحنا یی که با فرمول «من هستم» و به دنبالش صفت «راستین» در متن آمده‌اند، این اشارات را تأیید می‌کند. نمادهایی که برای عیسی به کار رفته‌اند، به اساسی‌ترین احتیاجات بشر مربوط می‌شوند و نیز به خدایانی که بشر برای خود ابداع کرده و انتظاراتی که از آنها دارد. چنانکه از تاریخ ادیان درمی‌یابیم، نور، منشأ آب حیات، نان، شبان، تاک، راه و خود زندگی، حقایقی هستند که عیسی، به همان صورت که برای انسانها معنا دارند، در خود آشکار می‌سازد و در حقیقت به خود نسبت می‌دهد؛ هر آن که غیر از او چنین ادعایی داشته باشد ناقص است، زیرا این

انسان به صورت موجودی تبعید شده در سرزمینی که از آن او نیست، پدیدار می‌شود؛ انسان «از زمین» است (۳۱:۳)، «از پایین» (۲۳:۸)، از اینجا (۳۶:۱۸) در حالی که حیطة الهی «در بالا» است (۳۱:۳)، (۲۳:۸)، «از آسمان» (۵۱:۱، ۱۳:۳ و ۲۷:۳۱، ۵۸-۳۱:۶)، «نه از اینجا» (۳۶:۱۸). او از گوشت است و بدین سبب نمی‌تواند به ملکوت خدا که «روح» است (۲۴:۴) راه داشته باشد، آن را «ببیند» (۳:۳)، به آن «داخل» شود (۵:۲). او در ظلمت است (۴۶:۱۲)؛ ر. ک ۱۹-۲۱:۳-۱. یو ۸:۲ و ۹ و ۱۱). برای او ممکن نیست خدا را «نظاره کند» (۱۸:۱)، «پدر را ببیند» (۴۶:۶)، «اسم او را بداند» (۱۷:۶ و ۲۶). در نظام الهی، بر او مهر ناتوانی زده شده، به تنهایی «هیچ نمی‌تواند» (۵:۱۵).

بدون یک منجی محکوم به فنا (۱۶:۳)، ۲۷:۶ و ۳۹، ۱۰:۱۰ و ۲۸، ۱۲:۱۷، ۹:۱۸) و در وضعیت موت است (۲۴:۵)؛ ۱- یو ۳:۱۴)؛ راه حیات را نمی‌داند (۱۲:۸، ۱۰:۹ و ۲۷-۳۰، ۱۴:۴-۶)؛ به سبب گناه «برده» است (۳۶ و ۳۴:۸) و نمی‌تواند بدون کمک آزاد شود (۳۶:۸)؛ او «زندگی را نخواهد دید» (۳۶:۳). نیروی پلیدی (۸:۴۱ و ۴۴:۱۷) جهان را فرا گرفته و جهان محتاج شرارت زدایی است (۳۱:۱۲)، (۱۱:۱۶). شاید بدون تأمل کافی گفته شده که فیض در نزد یوحنا، آن جنبه درمانی‌ای که معمولاً نزد پولس دارد را ندارد یا کم دارد (روسلو). آیا به این دلیل است که به وسعت نشانه‌ها در انجیل یوحنا کاملاً پی نبرده‌ایم؟ عیسی همیشه در وضعیت‌های فقر و تنگنا، عموماً علاج‌ناپذیر، که مشخصه شرایط بشری است، دخالت می‌کند.

توضیحات کوتاهی آنها را یادآور می‌شوند: «شراب ندارند» (۳:۲)؛ «پسرش مشرف به موت» است (۴۷:۴)؛ «کسی را ندارم» ... (۶:۵)؛ «از کجا نان بخیریم تا اینها بخورند؟» (۵:۶)؛ «دریا به واسطه وزیدن باد شدید به تلاطم آمد» (۱۸:۶)؛ مردی «کور مادرزاد» بود (۱:۹ و ۳۲)؛

بنابراین جو نجات شناسی انجیل چهارم قطعی است. با وجود این، اگر آن را مثلاً با جو نامه های مهم پولسی مقایسه کنیم، می بینیم که ویژگی‌هایی کاملاً خاص خودش دارد.

دوگانه گرایی آن آشکارتر است زیرا تضاد بین «دنیا» و خدا فوق العاده چشمگیر می‌گردد. بشریت به دو گروه کاملاً مجزا: «تاریکی» و «نور»، «فرزندان شیطان» و «فرزندان خدا» تقسیم می‌شود. حتی به نظر می‌رسد که اقدام به نجات، هدفی جز روشن کردن این دوگانگی بین دو گروه و جدا کردن آنهایی که به نجات متعلق نیستند، ندارد (۳: ۱۹-۲۱). گویی نجات دهنده، تنها به این منظور به یک جهان متخاصم می‌آید که برگزیدگان خود را بیرون بکشد (۱۵: ۱۹) و فرزندان پراکنده شده خدا را در اتحاد گرد هم آورد (۱۱: ۵۲). «جهان» به نظر «نجات ناپذیر» می‌آید و بیرون از حیطه دعای نجات دهنده است (۱۷: ۱۹). هدف نجات جهان نیست بلکه غالب شدن بر آن است (۱۶: ۳۳؛ ۱-۵: ۴-۵) به کمک «روح راستی» که جهان نمی‌تواند بپذیرد (۱۴: ۱۷).

با این همه اگر یوحنا نجات بشریت را در چهارچوب متضادی بیان می‌کند، این طرز بیان آن خشکی را که می‌توان در نظر گرفت ندارد و نه مانند فلسفه گنوسی‌ها از یک اساس مطلق متافیزیکی برخوردار است. دوگانه گرایی انجیل چهارم را نباید اغراق کرد. ژ. بلانک حتی از خود می‌پرسد که آیا حقیقتاً جای آن دارد که از یک دوگانه گرایی یوحنایی (حتی اخلاقی)، به عنوان یک امر مسلم سخن گفت؟ در واقع واژه «جهان» همیشه در متون یوحنا به عنوان یک اصل در تضاد با خدا به کار نرفته است. یوحنا «جهانی» را نیز می‌شناسد که کار «کلمه» خالق و مکان آمدن آن است (۱: ۹-۱۴؛ ۵: ۹). این دنیایی است که خدا دوست دارد و محل برنامه نجات اوست (۳: ۱۶-۱۹؛ ۱-۲: ۲؛ ۴: ۹). ولی نویسنده انجیل در قلب این دنیا یک هسته تخفیف ناپذیر مقاومت در برابر خدا

حقایق به خودی خود انسان را از تشویش وجودی نمی‌رهانند. زیر پوشش تصاویر گوناگون، عیسی خود را به عنوان «نجات دهنده» و «یگانه نجات بخش» می‌نمایاند. با کنار زدن همه خدایان دروغین و همه نجات دهندگان دروغین کفار» در فرمولها یا دستورالعملهای یوحنایی، می‌توانیم «رد همه برداشتهای غلط نجات» را ببینیم.

اگر همه این فرمولها، و به طور کلی تصاویر و نمادهای یوحنایی را در سنت کتاب مقدس جای دهیم، نتیجه همان خواهد بود: نان حیات در مقابل نان آسمانی (منا) که در بیابان، پیشروی «پدران» را ممکن ساخت ولی آنها را از مرگ محفوظ نداشت (۶: ۴۹-۵۰ و ۵۸)؛ مسیح «باید بالا برده شود» موسی را به یاد می‌آورد که «مار» را در بیابان «بلند کرد»، به نشانه نجات (۳: ۱۴؛ حک ۱۶: ۶). «نهرهای آب زنده» (۷: ۳۷) یادآور «آبهای زندگانی» حزقیال (۲: ۴۷) و ادامه: ر. ک زک ۱۴: ۸؛ شبان نیکو، در مقابل دزدان قرار می‌گیرد که برای هلاک ساختن آمده‌اند (۱۰: ۱۰؛ ر. ک ار ۲۳: ۲؛ حرق ۳۴: ۱۰)؛ «تاک راستین» در برابر اسرائیل حقیقی میوه‌ای می‌دهد که خداوند را «جلال» دهد (۱۵: ۵-۸؛ ار ۹: ۶؛ مز ۸: ۹-۲۰).

اصطلاح *Ego Eimi* (من هستم [یهوه]) به طور مطلق می‌تواند تفسیر مشابهی بیابد. استفاده‌ای که عیسی از آن می‌کند (۸: ۲۱ و ۲۸، ۱۳: ۱۹) به اعلام‌های الهی در ادبیات رسولانه می‌پیوندد: خصوصاً در کتاب حزقیال و تثنیه و اشعیا. این اصطلاح نشان دهنده «یک ایمان پرشور به حضور و عمل مداوم یهوه در تاریخ است؛ در دورانی که برای قوم برگزیده، پر از حوادث غیرقابل درک است». عیسی این اصطلاح را از آن خود می‌کند و به این ترتیب به این سنت بزرگ می‌پیوندد و در عین حال آن را به محبت کاملاً شخصی خویش می‌آراید: درواقع، او آگاه است که حضورش در میان انسانها به معنای دخالت فعلی یهوه است که اهمیت قاطعی برای سرنوشت بشر دارد.

انسان «از ماده، زمان و تقدیر» بود. برطبق گفته عرفا، نجات در این خلاصه می شد که جرعه ای از نور آسمانی که در انسان است و ماهیت واقعی او را تشکیل می دهد وی را آزاد کند. آنها فکر می کردند که این جرعه نور در بدن مادی زندانی است. نزد یوحنا، نجات دهنده می آید تا انسان را از گناه آزاد کند (۳۶:۳۳ و ۳۴)، گناهی که او را از خدا جدا می کند (۴۲:۴۴ و ۴۷) و او را به برده تبدیل می نماید (۳۴:۸).

چون گناه «از همان آغاز» بر اساس هوی و هوس ابلیس (۴۴:۸؛ ۲:۱۳، نگا ۶:۷۰)، «شریر» (۱۵:۱۷)، «رئیس این دنیا» (۳۱:۱۲؛ ۳۰:۱۴؛ ۱۱:۱۶) نامیده می شود، قرار گرفته، هدف نجات، در هم شکستن این اقتدار و بیرون آوردن انسان از پنجه تسلط اوست. یک دیو زدایی واقعی انجیل چهارم بیرون راندن دیوها را حکایت نمی کند؛ نه اینکه این جنبه فعالیت عیسی را نشناسد، بلکه آن را تعمیم می دهد. بیرون راندن دیوها که در انجیل نظیر روایت شده، تنها صورت پیروزی به دست آمده توسط مسیح بر قدرت شر است که بشریت را به سوی نابودی می کشاند (مت ۱۲:۲۸؛ لو ۱۱:۲۰). عیسی پیروزی نجات بخش اساسی را بر روی صلیب به دست می آورد: «اکنون رئیس این جهان بیرون افکنده خواهد شد» (یو ۳۱:۱۲). لیکن، حذف شر، تنها صورت منفی کار نجات است. از دیدگاه مسیحی، نجات تنها می تواند واقعه دنیایی باشد که از گناه رهایی یافته و در مشارکت با خدا قرار یابد.

آغاز دعای عیسی قبل از رنجها، نقطه نظر اساسی انجیل یوحنا را در این مورد بیان می کند. مسیح در پایان هستی زمینی خود، جلال یافتن پسر را از پدر درخواست می کند تا که پدر نیز جلال یابد، و تا که پسر توسط اقتداری که پدر در مورد «هر بشری» به او داده، به همه آنهاپی که پدر به او عطا کرده، زندگی جاودانی ببخشد (۲:۱۷). اصطلاح سامی «هر بشری» به مجموع بشریت اطلاق می شود، که به موجب ضعفش به عنوان آفریده ای محکوم به مرگ، در تضاد با خدا که «آن زنده» است (۵۷:۶)

می بیند. او حضور یک قدرت عظیم نفی و انکار را به غریزه درمی یابد که از محدوده های انسانی عبور نموده و ریشه هایش در یک مرکز تاریک نفرت و دروغ فرو رفته است (۴۴:۸؛ ۱-یو ۳:۱۲) نگاه او، گودال تاریکی را می بیند که انسان به سبب گناهانش به داخل آن فرو می رود (۳۰:۳)، «و نمی داند به کجا می رود» (۱-یو ۲:۱۱).

بنابراین، کادر دوگانه گرایی برای یوحنا، نه کیهانی است و نه متافیزیکی، بلکه ساختاری روحانی است که حقیقتی از نوع اخلاقی را بازگو می کند و نشان می دهد که در چه عمقی نجات وارد عمل می شود، با چه مبارزه ای باید روبه رو شود، از چه لجه خودخواهی و یاغی گری باید بالا بیاید. دوگانه گرایی یوحنایی در یک جهان آزادی و انتخاب جای می گیرد. واژه «جهان» برای پرده برداشتن از دنیای شرور رد و انکار به کار می رود (۳:۱۹-۲۱، ۷:۷، ۸:۱۶).

۲- ماهیت نجات

عمل نجات در حذف گناه خلاصه می شود. عیسی، «بره خداست که گناه جهان را برمی دارد» (۲۹:۱) یعنی «همه وزن گناه بشریت را». در انتهای روایت درد و رنج، متنی از کتاب خروج درباره عیسی بره فصیح، و پیشگویی انابتی زکریا (۱۰:۱۲) نقل قول: «آن کس را که نیزه زده اند خواهند نگرست» (یو ۳۷:۱۹)، نگاه را به سوی چشمه ای که به جهت گناه و نجاست مفتوح خواهد شد» (زک ۱:۱۳) متمایل می کند. در آخر، مأموریتی که در شب عید گذر، از جانب عیسی رستاخیز یافته به شاگردان منتقل می شود، با بخشایش گناهان پیوندی تنگاتنگ دارد (یو ۲۰:۲۳).

بنابراین، نجات شناسی یوحنایی، هیچ وجه مشترکی با سیستم های مختلف عرفان قدیم ندارد. در عرفان یونانی، هدف نجات آزاد کردن

یک واژه دیگر دعای رسولانه، ما را در مورد ماهیت این زندگی که نجات دهنده به مردمان می دهد، روشن می کند: «و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی، بشناسند» (۳:۱۷). عیسی زندگی می دهد و نجات می بخشد چون او شناخت خدا را به جهان آورد. او راز گشایی زنده خداست. شناخت خدا، یک واقعیت اساسی کتاب مقدس است. در کتاب مقدس، شناختی، همیشه به یک تجربه حیاتی اطلاق می شود که انسان را در تمامیتش متعهد می کند. شناخت «دیگری» یعنی داشتن یک رابطه شخصی با او، باز شناختن و پذیرفتن او در فردیت عینی اش. پیوند تنگاتنگ مرد و زن، ایثار خود که هر یک به دیگری می کنند، در کتاب مقدس «شناخت» به حساب می آید (پید ۴:۱، ۱۷، ۲۵، ۸:۱۹، ۱۶:۲۴، ۲۶:۲۸ و غیره). بنابراین، شناخت خدا، یعنی وارد شدن و زندگی کردن در مشارکت با او، پیمان بستن با او، در وابستگی متقابل شده و عزیز داشته او، یعنی با او در مشارکت فکری بودن، خواستن و عمل کردن در مشارکت منافع کاملاً باز شناخته شده. یعنی اینکه باید پرخاش های پیامبران به مردم بی ایمان را به دلیل نبود ایمانشان درک کرد (اش ۵:۱۳؛ یو ۴:۶ و ۵:۴، ۶:۶). و همچنین بشارت یک زمان ایده آل که در آن «جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل آنهایی که دریا را می پوشاند» (اش ۹:۱۱). ارمیا می گوید: در آن وقت «بار دیگر کسی به همسایه اش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت: خداوند را بشناس. زیرا خداوند می گوید: جمیع ایشان، از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت» (ار ۳۱:۳۴).

در ادبیات حکمت اخلاقی، همانطور که سرفو به درستی یادآوری می کند، شناخت خدا معنای نظری تری می یابد در صورتی که حکمت یا «عرفان» یهودی بر پایه فلسفه و مذهب کافرانه قرار دارد. ولی حتی در این صورت نیز، شناخت، وابستگی های عینی خود را با سنت کتاب مقدس نگه

و که زندگی را در خود دارد (۲۶:۵). عیسی قدرتی دریافت کرده که به این بشریت - برای مرگ - «زندگی جاودانی بدهد» این است معنای خاص نجات دهنده در انجیل یوحنا.

[«پسر خود را جلال ده تا پسریت نیز تو را جلال دهد. همان گونه که او را بر هر بشری اقتدار داده ای تا آنچه را بدو داده ای، به ایشان زندگانی جاودان دهد» (۲:۱۷)].

وقتی عیسی می خواهد، مأموریتش را در مورد انسانها در یک کلام بیان کند، می گوید: حیات. «من آمدم تا ایشان زندگانی داشته باشند و آن هم به فراوانی داشته باشند» (۱۰:۱۰): «من هستم راه و راستی و زندگانی» (۶:۱۴): «من هستم رستاخیز و زندگانی. هر که به من ایمان آورد، حتی اگر هم بمیرد زندگانی خواهد کرد» (۲۵:۱۱) و غیره. برای یوحنا، «زندگی»، «زندگی جاودانی» همه خوبی های نجات را خلاصه می کند. او می نویسد: «تا شما ایمان آورید که عیسی مسیح و پسر خداست و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید» (۳۱:۲۰). ژ. مالدونا می گوید: به نظر می رسد که یوحنا مقدس از این واژه «زندگی» حذو وافر می برد.

واژه یوحنایی «زندگی»، یک واژه آخرت شناسی است. حتی اگر بخواهیم در آن، تأثیراتی از محیط ادبی یونانی و عرفانی را بیابیم، می بایست قبل از هر چیز، توضیح آن را در سنت یهودی و مسیحی بجوییم. از آنجا می توانیم چنین نتیجه بگیریم که این واژه در بیشتر موارد به واژه های قیامت (۲۵:۱۱-۲۶) و داوری و نجات (۳:۱۶-۱۸؛ ۲۴:۵) پیوسته است. ولی برای یوحنا، محاسن آخرت شناسی از همین حالا در شخص مسیح و اینجا هستند. از همین حالا، زندگی خدا در عیسی، به عنوان یک دارایی فعلی به انسانها منتقل می شود: «هر کس کلام او را بشنود و به فرستنده او ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و به داوری نمی آید، بلکه از موت به حیات منتقل گشته است» (۲۴:۵) و نجات یافته است.

دوگانه‌گرایی عرفانی برسد؛ «انسان از جسم است» (۶:۳) «خدا روح است» (۲۴:۴) از جسم به روح هیچ‌گذری نیست. انسان باید از روح متولد شود (۵:۳). تنها به این شرط «می‌تواند ملکوت خدا را ببیند» (۳:۳ و ۵). در حقیقت، واژه‌های یوحنا با جسم و روح واژه‌های متافیزیکی نیستند. اینها حقایقی با خصوصیت مذهبی هستند. «جسم» وضعیت ناتوانی‌ای را نشان می‌دهد که انسان در آن قرار دارد تا زمانی که به مشارکت با خدا برسد و به زندگی دست یابد. این وضعیت تنها با وساطت روح می‌تواند تغییر کند. باید که روح، ناتوانی کامل انسان در عمل را به او بیاموزد و به این وسیله، برگردشتن از این وضعیت را به او عطا کند. نجات، این وساطت است. برای هدایت انسانها به زندگی، خدا خودش را در عیسی - مسیح به آنها مکشوف کرده است.

۳- عیسی، رازگشای پدر

مفسرین جدید، تأکید را بر این جنبه خداشناسی یوحنا با گذاشته‌اند: در این نوشته‌ها، نجات به صورت رازگشایی آخرت‌شناسانه خدا در عیسی مسیح نمودار می‌شود. مثلاً شناکنبورگ می‌نویسد: «مسیح یوحنا با در واقع چیزی غیر از رازگشای خدا نیست. آخرین و قاطعانه‌ترین کلام خدا به بشریت واژگان انجیل چهارم در این باره گویاست: واژه‌های رازگشایی به وفور در آن یافت می‌شود. مثل: شهادت دادن (mturien)، ظاهر کردن (phaneroun) ظهور کردن (emphanizein, heauton) نشان دادن (deiknunai) آموختن (didaskein) اعلام کردن (krazein) اعلان کردن (apagellein)، پرده برداشتن (anaggellein)، دادن (didonai)، و دو فعل که به معنای سخن گفتن و گفتن اند (lalein, legein) فعل lalein که ۵۸ بار استفاده شده، در زبان خدا شناختی یوحنا، همانطور که پیش از او در نوشته‌های پولسی، کاملاً یک فعل رازگشایی است و به همین دلیل، معمولاً برای عیسی به کار رفته است.

می‌دارد و با این سنت در رازگشایی‌ای که خدا در قانون و تاریخ نجات، از خود داده است، ریشه می‌گیرد. باید، معنای شناخت خدا در عیسی مسیح یوحنا با را در این مسیر ریشه‌شناسی و با بهره‌بردن از منابع حکمت اخلاقی و سپس مسیحی، و به خصوص پولسی، جاداد. ای، دلاپوتری وقتی متن یوحنا (۳:۱۷): «حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند» را تفسیر می‌کند، توضیح می‌دهد: این شناخت که با حیات جاودانی بودن یکی دانسته شده، تنها در ذهن انجام نمی‌گیرد. حتی، تنها شناختی که از مطابقت عمل ما با اراده خدا ناشی می‌شود، نیست؛ بلکه یک شناخت متحد‌کننده است که تنها در مشارکت با خدا و اینکه به آن زنده باشیم، ممکن است. این شناخت، یعنی سهیم بودن در زندگی خدا، این است زندگی جاودان».

از طرف دیگر، برای انجیل، این یک داده ثابت است که نظام شناخت مذهبی، و بنابراین نجات، همه چیز از خدا آغاز می‌شود. خدا، رازی که برای انسان دست نیافتنی است، تنها کسی است که می‌توانسته اراده کند و اراده کرده است، خود را بشناساند و راه زندگی را بگشاید. از این راز گشایی خدا، اسرائیل بهره برده است.

یوحنا با ملت خود هم عقیده است: «خدا را هرگز کسی ندیده است» (۱۸:۱) این جمله مقدمه انجیل، یادآور تقاضایی است که موسی در سینا از خدا کرده بود: «جلال خود را به من بنما!» و جواب الهی: «انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند» (خروج ۳۳:۱۸ و ۲۰ و ۲۱). هیچکس در این دنیای پایین صورت خدا را نظاره نکرده است عیسی به یهودیان می‌گوید: «هیچکس پدر را ندیده است (۴۶:۶، نگا ۵:۳۷).

در باب ناتوانی انسان در شناخت خدا و بیش از آن، در دیدن خدا و دیدن ملکوت او، و وارد شدن به آن تنها به نیروی خودش، انجیل یوحنا با توضیحی می‌دهد که می‌تواند به نظر ودیعه گرفته شده از یک

«پسر انسان» از دید آخرت شناسی است که از آسمان پایین آمده (۱۳:۳) تا از چیزهای آسمان» پرده برداری کند (۱۲:۳) شاهدی است که از بالا آمده از آسمان تا عملاً از آنچه که دیده و شنیده است، شهادت دهد (۱۱:۳ و ۳۱-۳۲؛ ر.ک ۱۸:۳۷).

تایلور می نویسد: این تفکر که مسیح «آمده است» و «به جهان فرستاده شده است محوری است که همه گفته های آموزه ای انجیل چهارم به دور آن می گردند. عیسی خود را در برابر یهودیان به عنوان «کسی که خدا تقدیس کرده و در جهان فرستاده» معرفی می کند (۱۰:۳۶). او «فرستاده» مسیحایی است که اسم «سیلوحا» آمدنش را به طور راز گونه ای تصویر کرده بود (۷:۹) راتزینگر می نویسد: «همه وجود او «فرستاده شده» است» مالدونا می گفت: «برای عیسی، «فرستاده» بودن چیز دیگری غیر از انسان شدن نیست»، مأموریت او به خودی خود واقعه اساسی ای است که نجات دنیا به آن بستگی دارد.

حضور عیسی، «عطای خدا» به دنیا است (۱۰:۴). بنابراین، انجیل یوحنایی، بی پروا از واژگان عطا به واژگان مأموریت و بالعکس می رود (۱۶:۳-۱۷، ۱۰:۴ و ۳۴؛ ۳۱:۶-۳۲ و ۳۸-۳۹). برای یوحنا، عیسی عطای کامل رازگشایی است (۱۰:۴).

عیسی «نور آمده به جهان» است (۱۹:۳؛ نگا ۱۰:۱) برای اینکه انسانها را از سلطه ظلمات نجات دهد (۴۶:۱۲) و به سوی حیات ببرد. نماد نور که در زبان مذهبی قدیم بسیار دیده می شود، نشانگر شخص عیسی است، به این عنوان که او شخصاً رازگشایی الهی است که جهان را منور می کند. عیسی «نور عالم» است (۱۲:۸، ۵:۹) کنزلمن به درستی آن را یادآوری می کند: یکی بودن نور با رازگشایی و الهام، فاصله ای را مشخص می کند که یوحنا را از هر گونه تفکر متافیزیکی و جهان بینی جدا می سازد، در این مورد، انجیل یوحنایی کاملاً از عرفان (gnose) متمایز است.

در تصویر مسیح رازگشای یوحنایی، جنبه های بسیار متنوعی به این وسعت واژگان مربوط می شوند. از همان آغاز روایت انجیلی، عیسی با خطوط مسیحی که در روح القدس تعمید می دهد، ظاهر می شود (۱:۳۱-۳۴).

اولین لقبی که به او داده شده، لقب معلم (ربی Rabbi) است (۱:۳۸) و دو شاگرد یحیی تعمید دهنده، وقتی استادشان را ترک می کنند (۳:۲۶) و به عیسی می پیوندند، این لقب را به او می دهند (۱:۳۷-۳۹). به روزی، عیسی شاگردانی بیشتر از یحیی تعمید دهنده پیدا می کند (۴:۱) و به این دلیل یهودیه را رها می کند و به گاليله باز می گردد.

قبل از تکثیر نان، او را می بینیم که روی کوه با شاگردانش نشسته است، مثل استادی که آموزش می دهد (۳:۶-۴). فردای آن روز، او در کنیسه، در کفرناحوم آموزش می دهد (۶:۵۹؛ نگا ۱۸:۲۰). سپس او را در حال آموزش در هیکل می یابیم (۷:۱۴، ۲۸؛ ۸:۲۰؛ نگا ۱۸:۲۰). مدتی یهودیان تصور کردند که شاید او به یک دوره گرد برای «پراکنندگان یونانیان» بدل شود (۷:۳۵) هر چند که او درس نخوانده (۷:۱۵)، آموزش او (دیداکه) کاملاً شخصی است (۷:۱۷) و کاهن بزرگ درباره این آموزش از او سؤال می کند (۱۸:۱۹). او لقب معلم یا استاد را می پذیرد (۳:۲ و ۱۰، ۱۱:۳۸، ۱۳:۱۳-۱۴، ۲۰:۱۶؛ ربونی) مثل یک ربی شاگردانی دارد (mathetai).

این جنبه تصویر تاریخی عیسی، تنها متعلق به انجیل یوحنا نیست، ولی دور نمای یوحنایی مسیح رازگشا، به آن شدت و عمق جدیدی می دهد. او بیش از یک معلم ساده (یک آموزنده didaskolas) که «از طرف خدا آمده» - نيقوديموس به او چنین عرض ادب می کند (۲:۳) - است. او

راز نمادگرایی یوحناپی در اینجاست. هرگز نمی‌توان به اندازه کافی بر ژرفای برداشت نمادی زندگی عیسی توسط یوحنا تأکید کرد. این برداشت نه تنها با دید تاریخی در تضاد نیست، بلکه بر عکس تأیید کامل آن است. یوحنا منطق جسم یابی را تا به عمقش می‌برد. آگوستین قدیس اساس آن را به دقت بیان کرده است: چون کلمه جسم یافت، همه چیز برای ما کلمه شد. یعنی کلام رازگشایی خدا. همه چیز در او نشانه است، همه چیز رازگشاست، وجود کلمه جسم یافته رازگشایی است.

در عیسی، روح جسم را فرا گرفت. بین آنها فاصله‌ای نیست، مگر فاصله‌ای که ناتوانی جسم و انسجام‌های این دنیا ایجاب می‌کند. مسلماً می‌بایست که عیسی برود (۷:۱۶) تا در راستی کامل روح جلال بخش، به سوی مؤمنانش بازگردد. با وجود این، همانطوری که آگوستین قدیس می‌گوید، برای کسی که توان دیدن دارد، از همین پایین «در جسم ... جلال خدا می‌درخشد».

درباره ظهورهای عیسی رستاخیز یافته از دیدگاه یوحناپی، دیگر (Doëgiez) نه از یک واقع‌گرایی نمادی بلکه از یک نمادگرایی واقع‌بینانه سخن می‌گوید. «در اینجا چیزها مستقیماً به صورت نمادی، در همان حقیقت عینی شان داده شده‌اند». قبلاً نیز این اصطلاح به حق درباره زندگی عیسی، آنطور که یوحنا آن را درک می‌کند، به کار رفته است. در عیسی همه چیز نور و حیات است چون که همه چیز کلام خدایی است که در انسان جسم یافته و بیانگر عینی راستی و اصل نجات است.

وصف مسیح رازگشا برحسب انجیل چهارم، نقاط مشترک زیادی با ادبیات حکمت اخلاقی دارد. مفسران مدرن، نه تنها در مقدمه، بلکه در تمام انجیل نکاتی می‌یابند که مسیح‌شناسی یوحناپی را به ادبیات حکمت نزدیک می‌کند.

به مانند حکمت - یا به مانند قانون که در تفکر یهودی رازگشایی مکتوب آن است - عیسی از «بالا» می‌آید (۳:۳۱)؛ او از «بالا» ست

این نور همان حقیقت است. واژه حقیقت در خداشناسی یوحناپی اساسی است. بعضی‌ها خواسته‌اند آن را به فلسفه یونانی یا عرفان مرتبط کنند. در واقع، با سنت کتاب مقدس و سنت یهود در دورانی جدیدتر، به سنت اخلاقی و مکاشفه‌ای و به قمران پیوند دارد. حقیقت، نشانگر رازگشایی نهایی است که در عیسی مسیح انجام گرفته (۱۷:۱، ۱۴:۶). عیسی به دنیا آمد و به جهان وارد شد تا به «راستی» شهادت دهد (۳۷:۱۸). او «راستی» ای را می‌گوید که از خدا شنیده است (۸:۴۰). حتی پیش از آن، او راستی است (۶:۱۴) همانطور که او نور است «هر کس که از آن راستی است، سخن مرا می‌شنود» (۳۷:۱۸). آن کس که «به راستی عمل می‌کند، به سوی او می‌رود» (۳:۲۱) حرکت انسان به سوی راستی و به سوی نور با رفتن به سوی عیسی یکی است.

عیسی کلمه است، «لوگوس» است که جسم شده (۱۴:۱) یعنی رازگشایی الهی در تمامیت و کمالش (۱۴:۱-۱۶). در او همه چیز گفته شده و خرد آفریده شده، بدون اینکه بتواند به عمق آنچه را که در او گفته شده دست یابد، درمانده خواهد شد.

یوحنا درباره این کلمه مجسم می‌نویسد: «ما جلال او را دیدیم» (۱۴:۱)، واژه جلال که از مشخصه‌های خداشناسی یوحناپی است، جزء واژگان الهام است. در کتاب مقدس، جلال خدا نمایشگر وجود الهی در درخشش رعد آسای گشایش اوست. آن را چنین تعریف کرده‌اند: «قدوسیت مکشوف!» واژه جلال، این معنی را در انجیل چهارم حفظ می‌کند، لاقلاً در اغلب موارد. عیسی «مقدس خدا» است (۶:۶۹) و هنگامی که اشعیا در معبد، مشاهده قدوسیت خدا را تجربه کرد، «جلال او» را دید (۴۱:۱۲). در مقدمه انجیل یوحنا، جلال نمایانگر «تشنه فیض» و راستی است که از شخص کلمه مجسم پخش می‌شود: درخشش و قدرت روحانی رازگشایی، جسم یابی، جلال «لوگوس» کلمه را قابل رؤیت کرده است.

را از عامه مردم جدا می‌سازد، برخی نتیجه می‌گیرند که او تنها ظاهر انسانی داشته. کاسمن می‌نویسد: «برای یوحنا، جسم‌پذیری به معنای جاگرفتن در بشریت به طور کامل نیست». کاسمن در مقابل تفسیر انسان‌شناسانه بولتمن به حق ولی به طور افراطی جبهه می‌گیرد و مسیح یوحنا را نه یک انسان حقیقی، بلکه «خدایی که روی زمین راه می‌پیماید (Sehreitende Gott der über die Erde) می‌خواند. به نظر او انجیل چهارم مخالف هر نظریه ظاهر‌گرایی (antidete) نیست بلکه بیشتر (naiver doketismus) یعنی ظاهر‌گرایی غیر واکنشی و برای کلیسا بی‌خطر فرض شده‌ای را داراست.

او در اینجا، از مشاهدات درست، نتیجه‌گیری‌های افراطی می‌کند. چنین تفسیری از مسیح یوحنایی به نظر مغایر با حقایق می‌آید و ماهیت رازگشایی نجات بخش عیسی مسیح را، آنگونه که یوحنای قدیس برداشت می‌کند و سنت دریافته است، به مخاطره می‌اندازد.

این تفسیر مغایر با حقایق است؛ اولاً به این دلیل که در واژگان رازگشایی یوحنایی، غیر از نقل قول ۳۸:۱۲، هرگز فعل *apokaluptein* (آشکار کردن) که در یک فرضیه صورت ظاهر‌گرایی انتظار می‌رود، یافت نمی‌شود، دوماً این فرضیه، به بهانه ارج نهادن به فرمول «جلال او را دیدیم» مقدمه انجیل به جسارت و بنابراین اهمیت فرمول «کلمه جسم گردید» (۱۴:۱) توجه کافی نمی‌کند. و این نظریه باز هم بیشتر قابل انتقاد است چون ظهور جلال عیسی در مرگ به اوج خود می‌رسد. ولی، با وجود اینکه یوحنا این مرگ را پیروزمندانه قلمداد می‌کند، هیچ اثری از فرضیه صورت ظاهر‌گرایی در آن نیست. این مرگ، پایان هستی انسانی به معنای واقعی است، پایان غم‌انگیز. یک مبارزه و جدایی دردناک شاگردان را با خود به همراه دارد (۱:۱۴ و ادامه) و تنها این موضوع آخری است که عیسی را مضطرب می‌کند (۲۷:۱۲؛ نگا ۲۱:۱۳).

(۲۲:۸): «از آسمان» می‌آید، پایین می‌آید (۳:۱۳ و ۳۱:۶، ۳۳ و ۳۸، ۴۱-۴۲، ۵۰-۵۱، ۵۸). به مانند حکمت، و در یک سبک حکمت اخلاق گونه، «صدایش» را به گوش می‌رساند. او «ندا» می‌دهد (۷:۲۸ و ۳۷، ۱۲:۴۴) مردمان را دعوت می‌کند که به سوی او «بیایند»: آنها را به خوراک خود دعوت می‌کند (۶:۳۵، ۷:۳۷). در اینجا دعوت‌های امثال (۹:۲۴ و ۲۰) و اشعیا (۵۵:۱-۳) را باز می‌شناسیم. به مانند حکمت، عیسی می‌گوید: مرا بجوید (۱:۳۹، ۷:۳۴ و ۳۶، ۸:۲۱، ۲۰:۱۵) و بیایید (۱:۴۶ و ۴۲). عطایای او به مانند عطایای حکمت است: او نور است (۸:۱۲، ۹:۵)، راه، راستی و حیات است (۱۴:۶) ولی، در حالی که حکمت در عهد عتیق تنها یک صفت الهی است که با وضوح کم و بیش شخصیت یافته و قانونی که آن را بیان می‌کند «کتاب عهد خدای اعلی‌علیین» است، عیسی مردی است که در روشنایی تاریخ سخن می‌گوید و عمل می‌کند. همانطور که براون می‌نویسد، در شخص مسیح رازگشا، چنانکه انجیل یوحنا به ما معرفی می‌کند. جمع بندی کاملاً جدید و تا آن زمان ناممکن سنت تاریخی - رسولانه عهد عتیق در جهت دخالت خدا در تاریخ از یک طرف و سنت حکمت اخلاقی که «در زمان بی‌انتها» قرار دارد، انجام می‌گیرد. بران می‌گوید: انجیل نویس، این دو جریان که در کتاب عهد عتیق به موازات هم پیش می‌روند را به یک اندازه تقبل می‌کند. او، احتمالاً بر پایه تجربه خود عمل می‌کند چون درک کرده است که آنچه درباره پادشاه داودی اعلام شده بود و آنچه به حکمت نسبت داده شده بود، همه اینها به حد اعلی به انجام رسیده است.

از آنجایی که مسیح رازگشا، پسر انسان از دید آخرت شناسی است، کلمه و حکمت که ازلی هستند «از زمین» نیستند، «پادشاهی او از این دنیا نیست» (۱۸:۳۶-۳۷) زندگیش تنها گذری در این دنیا است از آنجایی که تأکید خاصی بر «جلال» او شده است و خصوصیت‌های زیادی او

(۱۴:۱، ۱۶:۳، ۱۸، ۱- یو ۴:۹)، و پیوند پدر فرزند، عاطفی و نزدیکی را بیان می‌کند که یگانه است و مسیح را در وجودش به خدا به عنوان پدرش متصل می‌کند.

پسر یگانه «به آغوش پدر بازگشته» (۱۸:۱). این اصطلاح، عموماً در معنایی ایستا (statique) درک می‌شود: پسر یگانه که در آغوش پدر است. ولی به نظر می‌رسد که از نظر دستور زبان، بیشتر به معنای حرکتی است که پسر یگانه را به سوی آغوش پدر، به عنوان محیط زیستی و محل اولیه و مبدأ می‌برد. پسر، تنها رو به سوی پدر وجود دارد، و آگاه است که همه زندگی و همه هستی خود را از این آغوش دریافت می‌کند. یوحنا آن را در عمل مداوم دریافت زندگی الهی از پدر تشریح می‌کند. رازگشایی، از این نزدیکی پسر یگانه و پدرش، به عنوان منشأ خارج می‌شود. به این ترتیب، این نکته آغازین، آنچه را که مد نظر است تعریف می‌کند: پسر یگانه در ارتباط با پدر، در عین حال رازگشا و راز گشوده است. باید به همراه پوتری تمام ابهام و همچنین عظمت واژه «راز گشوده» را حفظ کرد. در واقع می‌توان تصور کرد که یوحنا مقدس نخواستند تنها رازگشایی که پسر یگانه با خود آورده را در برابر ناممکن بودن دیدن خدا توسط انسان قرار دهد. بلکه در عین حال، می‌خواستند موضوع این رازگشایی را مشخص کنند. موضوع آن تنها پدر نیست، بلکه همه پری زندگی پدر و پسر است که با واژه‌هایی که پیشتر آمده، بیان می‌کند. این زندگی رازگشایی شده تا به انسانها منتقل شود.

و نیز یادآور شویم که با فعل «شناسانده است»، انجیل نویس به یک عمل مشخص و دقیق ارجاء می‌دهد: رازگشایی، یکبار و برای همیشه انجام شده است. از جانب پدر و همچنین از جانب پسر، این یک عمل محبت است. زیرا، «خدا جهان را آنقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد (۱۶:۳). استفاده از واژه dorea (بخشش، عطا) در جواب زن سامری:

بالاخره، نباید فراموش کرد که هیچ انجیل دیگری، با این همه تأکید واژه «انسان» (anthropos) را در مورد عیسی به کار نمی‌برد. هیچ یک مسیح را به صورتی چنین بارز در زمان و مکان انسانی قرار نمی‌دهد، با وجود اینکه شخصیت عیسی بر همه انجیل تعالی و تسلط دارد (۲۷:۷-۲۸، ۲۳:۸ و ۵۸).

سید بوتوم می‌نویسد: «اگر تصویری که انجیل چهارم از عیسی به ما می‌دهد را به مانند ظهور مسیحایی مطلق تعریف کنیم، حقیقت را تعریف کرده ایم». او اضافه می‌کند: «این امر که عیسی انسان است و با در نظر گرفتن آموزه محبت برادرانه، باعث می‌شود که نتوانیم او را به یک ایده به یک تجربه تخفیف بدهیم ... به این ترتیب، نجات، نه صلیب است و نه وحی الهی انجیل (kérygme) بلکه خود خداوند است. عیسی انسان، مصلوب شده، رستاخیز شده و اعلام شده در جهان».

تفسیر کم و بیش ظاهر گرایانه شخص مسیح، در واقع، معنی و ماهیت رازگشایی را آنگونه که یوحنا مقدس برداشت می‌کند، تحریف می‌کند. چون یک جنبه اساسی رازگشایی این است که در مسیح، کاملاً جسم یافته و انسانی شده باشد. رازگشایی اگر تعالی خود را از دست نداده باشد و در سطح انسانی نباشد و حقیقتاً جسم نیافته باشد، واقعاً به انسان دست نمی‌یابد، او را متحول نمی‌کند و نجات نمی‌دهد. با زیستن در جسم است که مسیح تمایل ذاتی انسان را روشن می‌کند و تحقق می‌بخشد. او، در شرایط انسانی کاملاً تقبل شده و در قلب تاریخ، نوری را می‌درخشاند پویایی و حیات را وارد می‌کند، جلالی را ظاهر می‌کند که حاصل شرایط انسانی نیستند، ولی انسان دعوت شده است که در آن مقصد حقیقی خود را باز شناسد (۱۶:۱، ۳-۳:۵، ۸:۳۶، ۱۷:۲۲).

عیسی، رازگشای الهی است، چون «پسر یگانه خدا» است. این اصطلاح یگانگی که در مورد مسیح به کار رفته، در عهد جدید مختص یوحناست

وابستگی (۸: ۲۸-۲۹؛ ۱۲: ۴۹) و وفاداری مطلق به آن دیگری، در آگاهی مسوولیتی یگانه و منحصر به فرد که او را دلگرمی داده و خوراک می دهد (۴: ۳۴)، است.

در این رابطه پدر - فرزندی که وجود عیسی را تشکیل می دهد، پدر بودن خدا نمودار است. چون عیسی «پسر» است، پدر را می نمایاند (۱۴: ۹). چون او «پسر» است و «هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه ببیند که پدر به عمل آرد» (۵: ۱۹). می توان در اعمال او، پدر عمل کنند را نظاره کرد (۵: ۱۹، ۱۴: ۱۰) چون او «پسر» است، اسم پدر را که مردمان نمی دانند آشکار می کند. با آشکار کردن خود، این «اسم» را آشکار می سازد و آن را قابل رؤیت و مسلم می گرداند. به این ترتیب، یکی از تضادهای انجیل چهارم توجیه می شود عیسی خود را در مرکز رازگشایی قرار می دهد، تا جایی که «من هستم» مختص خدا را از آن خود می کند و مردمان را دعوت می کند که به سوی او بیایند (۷: ۳۷؛ ۱۲: ۳۲). لیکن، در مقابل آن دیگری خود را عقب می کشد (۵: ۳۲). آن دیگری (۸: ۵۰)، پدر، به صورت تنگاتنگی در او حضور دارد (۱۰: ۳۸) و با او یک است (۱۰: ۳۰).

عیسی، اراده محو شدن در پشت پدر را به نهایت می رساند: کلامش کلام او نیست، کلام پدر است که او را فرستاده (۱۴: ۲۴)؛ همچنین آموزه اش (۷: ۱۶) و اعمالش؛ او به اراده خود نیامده، از خود سخن نگفته (۱۲: ۴۹-۵۰، نگا ۷: ۱۷، ۱۴: ۱۰). هرگز از جانب خود عمل نکرده (۵: ۱۹-۲۰ و ۳۶، ۱۰: ۳۸، ۱۴: ۱۰-۱۲). آنچه او به «جهان» می گوید، به «دوستانش» «می شناساند»، چیزی است که «نزد پدر خود دیده» است (۸: ۳۸) و از او «شنیده» است (۸: ۲۶، ۱۵: ۱۵). آنطور که «شنیده» است، «داوری» می کند (۵: ۳۰) آنچه را که پدر «تعلیم داده» انجام می دهد (۸: ۲۸).

در حقیقت، این انکار محکم و بدون رد خور که در دید اول به نظر

«اگر بخشش خدا را می دانستی» (۴: ۱۰)، بر جنبه رایگان بودن مطلق عطای رازگشایی که همان عطای پسر یگانه است، تأکید می کند.

در کنار اصطلاح نادر «پسر یگانه»، دو فرمول در واژگان یوحنایی بیشتر دیده می شود: «پسر خدا» و «پسر» که جا دارد مشخص شوند.

اولی به خداشناسی پادشاهانه عهد عتیق پیوند می یابد. در ابتدای انجیل، روی لبهای نتنائیل (۱: ۳۴-۴۹) عیسی را به عنوان پادشاه مسیح شده نشان می دهد: «پادشاه اسرائیل!» لیکن در همین جا، امکان تعبیر عمیق تری نیز وجود دارد. به تدریج معنای آن دقیق تر و فعال تر می شود تا به خداوندی و رابطه فرزندی خدا به معنای واقعی برسد (۵: ۲۵، ۱۰: ۳۶، ۱۱: ۴ و ۲۷، ۱۹: ۷، ۲۰: ۳۱، ر. ک ۲۰: ۲۸). واژه دوم «پسر» خیلی رایج تر است. یوحنا برخلاف انجیل نویسان هم دید، این واژه را در مرکز تصویری که از عیسی به ما می دهد قرار داده.

این اصطلاح بیانگر وجود اوست، آنگونه که یوحنا در فوران و در نهایت عمقش درک می کند. کلید رفتار او، کلام او و عمل اوست و راز زندگی او را عرضه می کند: عیسی می داند (۸: ۱۴) که پسری است که پدر «همیشه گوش می کند» (۱۱: ۴۲).

مسیح یوحنایی، راز فرزند خدا بودن را نه با واژه های تجربیدی بلکه با زیستن در شرایط انسانی نشان می دهد (۱: ۱۴، ۶: ۴۲، ۷: ۲۷)؛ و با ساده ترین کلمات بیان می کند. این یک رابطه حیاتی است (۶: ۵۷) بین تمام وجود او با خدا به عنوان پدرش. یک ادغام رازگونه که او با واژه اتحاد، حضور کامل و دایم این به آن (۵: ۲۰، ۸: ۱۶، ۱۶: ۳۲) و این در آن (۱۰: ۳۸؛ ۱۴: ۱۰) در شناخت متقابل (۱۰: ۱۵) در نگاه متقابل و بدون سایه (۵: ۱۹-۲۰)، در مشارکت مطلق فکر و اراده تبادل نامحدود (۱۶: ۱۵، ۱۷: ۱۰) معنی می کند. یک راز اتحاد (۱۰: ۳۰، ۱۷: ۱۱، ۲۱-۲۳) و محبت در ریشه وجود انسانی اوست که در ارتبا با اراده کامل

حالاتی که کلام عیسی به یهودیان را می فهمیم: «وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم» (۲۸:۸-۲۹). در «پسر» که تا پایین ترین مقام حقیر شده تا آنچه که پسند پدر است تا به آخر به انجام رسد (۲۹:۸، ۱۳:۱) خدا در برابر جهان (۳۱:۱۲-۳۲) «من هستم» نهایی رازگشایی نجات بخش را به گوش می رساند. مرگ پسر، آخرین کلام اوست: «همه چیز به انجام رسیده» هیچ رازگشایی ای بالاتر از این تصویرپذیر نیست.

در پایان حکایت رنجه‌ها، یوحنا متن زکریا (۱۰:۱۲) را نقل قول می کند: «کسی را که نیزه زده اند، خواهند نگرست» (۳۷:۱۹) نقد Vétéro testamestaine بین دو تفسیر برای این کلام رسولانه تردید می کند: آیا متن درباره خداست یا درباره مظلوم بی گناه؟ از دیدگاه خداشناسی یوحنا مقدس، کسی که آن نیزه را زده، خود خداست یعنی پدر در پسر که هرگز نتوانش نمی گذارد (۲۹:۸، ۱۶:۳۲). از انسانها دعوت شده است، نگاه ایمانشان را به سوی نیزه خورده بلند کنند چون خدا خود را در او آشکار می سازد. «ساعت» رازگشایی نهایی، به این ترتیب، ساعت داوری این جهان است (۳۱:۱۲) که همه انسانها می بایست با آن روبرو شوند. لیکن، انجیل چهارم، جلال یافتن مسیح رازگشای پدر را به جلجتا محدود نمی کند. صلیب، جلالی و رای صلیب را در خود دارد و آشکار می سازد. مرگ مسیح یک عزیمت است. عیسی می رود، جهان را ترک می کند (۲۸:۱۶)، او می رود (۷:۱۶)؛ از این جهان برمی گذرد (۱۳:۱)؛ و رای دنیا، بالا می رود (۱۷:۲۰). پایانی که او به سمتش می رود، یک واقعیت نامشخص نیست، یک مکان نیست بلکه یک شخص است. عیسی با ترک این جهان، به دیدار کسی می رود. انجیل نویس او را خدا می نامد (۳:۱۳). عیسی او را فرستنده خود (۷:۳۳، ۱۶:۵) می نامد، ولی، اغلب به او نام پدر یا پدر خود می دهد (۴:۱۲ و ۲۸:۱۶، ۱۰:۱۷،

نشانه ضعف است، برعکس، شهادت والایی است که ما را در مورد الوهیت مسیح و در مورد راز فرزند خدا بودن او، روشن می کند. اینکه مسیح به خودی خود هیچ نتواند، از جانب خود هیچ نتواند بگوید، هیچ نتواند بکند مگر اینکه تکرار عمل پدر باشد، ضعف و بی کفایتی در وجود نیست، بلکه اثبات این امر است که او پسر خدا در معنایی یگانه و ویژه است. چون، دقیقاً همین وابستگی دائمی، همین دریافت بدون انقطاع و بریدگی، در هر چه دارد و هر چه هست، مثل نموداری از کمال پدر است که نشان می دهد که پسر، پسر است و شخصی برابر پدر است.

و به این دلیل که او پسر، به این معنای یگانه و ویژه است و آمده است تا در میان ما ساکن شود (۱:۱۴)، رازگشای بی همتاست؛ تنها او قادر است انسانها را در راز «تنها خدای حقیقی» (۳:۱۷)، پدر زنده (۶:۵۷) که در برابر او همه خدایان دیگر بتهایی بیش نیستند، وارد کند.

و در رنجه‌هاست که این ارجاء کامل وجود مسیح به خدا، به عنوان پدرش، خود را کاملاً نشان می دهد. در یک برگزشتن مطلق از هرگونه جلالی که از سوی پدر نیاید (۵:۴۱؛ نگاه ۸:۴۹-۵۰)، در این فروتنی (kénose) که در ریشه وجود اوست، جلال «پسر» با تمام ابهتش می درخشد. چنین است که عیسی آن را «ساعت خود» می نامد (۲:۴) ساعتی که تمام زندگیش به سوی آن پیش می رود. ساعتی که برای آن آمده (۱۲:۲۷)، لحظه تجربه انسانی او که «پسر» بودنش، به صورت اطاعت کامل از پدر و بیانگر ناب محبت پدر برای جهان، در شفافیت کامل آشکار می شود. و نیز به همین دلیل است که عیسی، در فرود آمدنش، حقیقتاً پسر انسان «بلند کرده شده» (۳:۱۴؛ ۸:۲۸، ۱۲:۳۲ و ۳۴) و در تحقیر شدنش، «جلال یافته» (۱۲:۲۳ و ۲۸؛ ۱۳:۳۱؛ نگاه ۷:۳۹) است. صلیب جلال اوست، او به عنوان پسر رازگشای پدر، در اوج خود درین پایین و رعد آسانترین تجلی خداوند.

که او را محبت می نماید، ظاهر خواهد ساخت (۲۱:۱۴) چنانکه گویی قبلاً خود را ظاهر نساخته است.

بنابراین دو مرحله در رازگشایی وجود دارد. طی مأموریت زمینی اش، عیسی پدر را کاملاً آشکار ساخته است، هر آنچه را که از پدر شنیده، به جهان گفته است (۸:۲۶؛ ۱۲:۵۰) او خود را به عنوان «فرستاده» «پسر»، نجات دهنده، ظاهر ساخته؛ ولی در آخر این مرحله نخستین، عیسی برای نزدیکان خود، هنوز ناشناخته است (۹:۱۴). رازگشایی، در هسته اساسی اش، بر آنها مستور می ماند. آنها حضور پدر را در پسر، حقیقتاً نشناخته اند. باید در یک مرحله دوم، حقیقت آنچه را که دیده و شنیده اند، ولی تشخیص نداده و درک نکرده اند، کشف کنند: «در آن روز، شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما» (۲۰:۱۴).

در اینجا تقسیم بندی ای مختص مبحث رازگشایی وجود دارد. در مرحله اول، خدا به زبانی کلامش را به گوش می رساند که کلید آن در مرحله دوم داده می شود. در انجیلهای هم دید، پس از عرضه اسرار ملکوت به صورت «راز»، توضیح آنها داده می شود. در دیدگاه انجیل چهارم، عیسی طی مأموریت زمینی اش، «با تصاویر» سخن می گوید. یعنی به زبانی رازآمیز و تمثیلی (Paromia) که برای خود شاگردان نیز یک «کلام پوشیده» باقی می ماند. برای اینکه عطای رازگشایی به انجام رسد، می بایست «روشنایی کامل کلام، پس از رستخیز و فرود روح انجام گیرد». انجیل چهارم به گونه ای عالی به رازگشایی مرحله دوم شهادت می دهد. رازگشایی، به صورت انعکاسی در قلب شاگردان نمودار می شود که طی مدت مدیدی در کلیسا به همین صورت برداشت شده و در نور «خاطره» منور به واقعه عید فصح از سر گرفته می شود (۲:۲۲، ۷:۳۹، ۱۲:۱۶).

ای مرحله، بیرون از رازگشایی ای که عیسی آورده، نیست و به آن افزوده نمی شود، بلکه آن را تمام می کند، یک بخش اساسی آن است. در

۲۸؛ ۲۰:۱۷). ساعت پسر، به ملاقات پدر منتهی می شود: «من نزد تو می آمیم» (۱۷:۱۱ و ۱۳). این بازگشت رازگشا یا فرستاده به سوی «فرستنده» (۵:۱۶) است. صعود پسر انسان «به جایی که اول بود» است. گذر پسر از این دنیا به سوی پدر (۱:۱۳) که «از نزد او بیرون آمد و در جهان وارد شد» (۱۶:۲۸؛ نگا ۸:۴۲). بازگشت «پسر یگانه» به «آغوش پدر» به مانند منشأ وجود و زندگیش.

بنابراین، به واسطه افقی که ورای آن گشوده می شود، مرگ مسیح، باز هم رازگشایی است. رازگشایی پدر که آماده است تا پسر را جلال بخشد؛ رازگشایی پسر که آماده است تا در جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد پدر داشته، بالا رود (۱۷:۵؛ نگا ۱۷:۲۴).

به این ترتیب، عیسی به تاریخ انسانها، یک بند جدید می دهد، به آن انتهایی می دهد که به سوی آن راه برند (۶:۱۴). هستی بشری در حرکتی وارد می شود که پسر را به سوی آغوش پدر می برد (۱:۱۸) حرکتی که منشأ آن خداست و از همان ابتدا، کلمه را نزد خدا می برد (۱:۱).

۴- فرستادن روح

رازگشایی، با رفتن عیسی و پایان یافتن مأموریت زمینی او پایان نمی یابد. سخنان بدرود و نیایش رسولانه، ادامه دار بودن آن را نشان می دهد. نیایش مسیح وضعیت نیمه کاره بودن رازگشایی را می نمایاند. عیسی به پدرش می گوید: «اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید» (۱۷:۲۶). اینجا نیز در برابر یک معما قرار داریم. عیسی به شاگردانش گفته است که آنها «دوستان» او هستند و به این عنوان، «هر چه از پدر شنیده» را به آنها بیان می کند (۱۵:۱۵)؛ ولی چنان سخن می گوید که گویی همه چیز افشاء نشده است (۱۶:۱۲ و ۲۵). عیسی خود را به شاگردی

آنها رسوخ می کند و به واسطه عمل روح در آنها به نهرهای آب زنده که عیسی اعلام کرده بود، بدل می شود (۳۷:۷، ۳۹). به برکت روح، رازگشایی ای که عیسی اعلام کرده بود، بدل می شود (۳۷:۷-۳۹). به برکت روح، رازگشایی ای که مسیح آورده، از شریعتی که به واسطه موسی عطا شده بود، فراتر می رود (۱۷:۱) و «حکمت را لبریز می کند»، «نهرهای خرد را سرازیر می کند ... و دانش را به فوران درمی آورد» (بنسی ۲۴:۲۵-۳۱).

صحنه آخرین نفس عیسی (۳۰:۱۹) صحنه ضربه نیزه (۳۴:۱۹-۳۷) تداوم عطای روح را ورای مرگ عیسی، از طریق انسانیت جلال یافته او، پیش تصویر می کند. این تداوم انتشار روح الهی، یکی از خطوط مشخص نظام جدید مستقر شده به واسطه تن یابی و قربانی شدن مسیح است. دخالت روح، هر چند یک هدف دایمی را تحقق می بخشد، ولی در عهد عتیق، تنها گاه به گاه به نظر می رسید. یا چنانکه لاگراث می نویسد: به صورت پراکنده بود. مثل کمکی که توسط خدا در وضعیتهای مهم می رسد. پس از اینکه عیسی جلال می یابد ... روح هست و مؤمنان از آن تحرک می یابند؛ روح در همه جا و به وفور پخش می شود. این یک وضعیت طبیعی فیض است». بنابراین، پس از رفتن عیسی، روح عمل رازگشایی نجات بخش را به انجام خواهد رساند. آمدنش، شهادتی است بر یگانگی پدر و پسر (۱۰:۳۰) چون به واسطه سؤال عیسی است که پدر روح را می بخشد (۱۴:۱۶): به اسم اوست که خدا روح را می فرستد (۱۴:۲۶): از این همه بیشتر، فرستادن روح که از پدر می آید (۱۴:۱۶، ۱۵:۲۶) دوبار مستقیماً به عیسی نسبت داده شده است (۱۶:۱۵، ۱۶:۸). آمدن روح مانند مهری است که بر مأموریت پسر خورده است. آمدن روح، حقانیت کلام رازگشا و باروری قربانی شدن او به جلال پدر را آشکار می سازد (۱۲:۲۴؛ ۱۵:۸-۱۰). در محاکمه ای که دنیا بر علیه عیسی

واقع، رازگشایی تنها وقتی به آخر می رسد که واقعاً در قلب مؤمنان به نور و زندگی بدل شود. این به اتمام رساندن، کار روح است (۱۶:۷). در ابتدای انجیل یوحنایی، عیسی توسط یحیی تعمید دهنده باز شناخته می شود و به اسرائیل ظاهر می گردد (۱:۳۱)، به واسطه نشان روح که «نازل می شود» و بر او «قرار می گیرد» (۱:۳۲-۳۴) و این نشان آشکار می کند که او همان است «که به روح القدس تعمید می دهد». ظهور عیسی در رابطه اش با روح و روح در رابطه اش با عیسی، تمام انجیل را جهت می دهد.

لیکن، متنهای کمی عطای روح را به مأموریت زمینی عیسی مرتبط می کنند. انجیل نویس تا بدانجا پیش می رود که می گوید: «زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چون عیسی هنوز جلال نیافته بود» (۷:۳۹). با وجود این، سه متن عمل روح را به کلام شخص عیسی تاریخی مرتبط می کنند: «زیرا او روح را بی قیاس می بخشد» (۳:۳۴ طبق محتمل ترین تفسیرها)، با تکلم نمودن «به کلام خدا»، چون او «پسر» است و خدا «همه چیز را به دست او سپرده است» (۳:۲۵). کلام او «روح و حیات است» (۶:۶۳). کلام او حیات می بخشد و در خود نیرویی دارد که خدا را آشکار می نماید: «در قدرت روح، کلام او خدا را می شناساند». بالاخره، در اولین خطابه خداحافظی، عیسی به شاگردانش می گوید: «روح راستی ... شما او را می شناسید زیرا که با شما می ماند و در شما خواهد بود» (۱۴:۱۷). دولاپوتری تفسیر می کند: این کلمات به شرایط فعلی شاگردان، قبل از رفتن عیسی اشاره می کند. طی مأموریت علنی او، روح در شخص و عمل عیسی حضور دارد. روح، در مسیح، وقتی که با شاگردان بود (۱۴:۲۵) عمل می کرد، بنابراین از همان زمان با آنها بود.

ولی روح هنوز در آنها نبود (۱۴:۱۷). جلال یافتن مسیح یک مرحله جدید و مهم را نشان می دهد، مرحله فرستادن روح، آمدنش در میان مؤمنان و حضور دایمی اش در اجتماع آنها، بنابراین، رازگشایی در قلب

نیست. تنها فرستادن روح، مأموریت پسر که شناساندن اسم پدر است را به انجام می‌رساند. روح «آزاد شده به واسطه بالا رفتن کلمه جسم یافته در کلمه نهادین»، چنانکه شلیه می‌گوید، بدون محدودیت منتشر می‌شود و قلب مؤمنان را به حقیقت کامل می‌گشاید؛ به آنها جلال پسر را که پدر در او مکشوف شده، آشکار می‌سازد (۱۸:۱؛ ۹:۱۴؛ ۱۷:۶؛ ۲۶). «روح، با نمایاندن عیسی در اعتقاد (doxa) خود، به عنوان روح حقیقت نمایان می‌شود؛ یعنی به عنوان روح که توسط آن حقیقت نمایان می‌شود و آن چیز نیست به جز عیسی در حقیقتش و بدون حجاب».

۵- عطای پسرخواندگی خدا و موهبت آزادی

الهام، طبق انجیل یوحنا، تنها به صورت یک پیام ارائه نشده، هر چند که پیام نیز هست (۱- یو ۱:۵، ۳:۱۱)، الهام تنها توصیف کم و بیش افسانه‌ای اسرار دنیای ماورای زمینی، جهان هستی و یا آینده نیست، چنان که بسیاری از الهام‌های آخر زمان انتقال یک اصطلاح جادویی یا دستورالعملی پنهانی یا تشریف به یک راز یا یک اسطوره نجات یا یک طریق عرفانی نیست و در انتقال یک دانش خلاصه می‌شود. نه در تحلیل و نه در دیدگاهش، جایی برای کنجکاوی نمی‌گذارد. هدفش این نیست که یک تکنیک نجات در اختیار مردم قرار دهد و یا اینکه به دانش بشری مطالب جدیدی اضافه کند. مسلماً محدوده خود را تا بی نهایت سرشار می‌کند و بسط می‌دهد، ولی حیطه اش در سطح دیگری است. الهام در انجیل یوحنا، چگونگی الهام در عهدعتیق را ادامه می‌دهد و به انجام می‌رساند و مظهر بی نهایت خدا در تاریخ و اراده اش در استقرار پیمان با بشریت، یعنی یک «مشارکت» در عیسی مسیح است (۱- یو ۱:۳).

خدا، در شخص پسرش به ملاقات انسان می‌آید، پسر، خود را به نام

ترتیب می‌دهد، روح به عدالت او گواهی می‌دهد (۱۰:۱۶) یعنی به پیروزی او. روح به مؤمنان این اطمینان را می‌دهد که مرگ عیسی، بازگشت پسر جلال یافته به سوی پدر است (ر.ک ۱۷:۱).

روح پسر را جلال می‌بخشد (۱۴:۱۶)؛ آموزش عیسی را زنده نگه می‌دارد (۲۶:۱۴) معنای واقعی آن را روشن می‌سازد و آن را در «قلبها وارد می‌کند»؛ شاگردان را به «به جمیع راستی» وادار می‌سازد (۱۳:۱۶)؛ آنچه را که تا زمانی که عیسی هنوز جلال نیافته بود (۷:۳۹) طاقت «حملش» را نداشتند، بر آنها آشکار می‌کند (۱۲:۱۶) آنها را به شناخت حقیقی استادشان هدایت می‌کند (۱۰:۱۴) به آنها شخص پسر را در منشأش، یعنی در آغوش پدر، آشکار می‌کند. به برکت روح، راز پسر و پدر، قلب رازگشایی، در نهایت ژرفایش و در نهایت منتجانش روشن می‌شود (۱۳:۱۶) تبه کاری و دروغ، در داوری‌ای که دنیا در مورد عیسی کرده است، افشا می‌شود و شکست رئیس این جهان ثابت می‌گردد (۱۶:۸-۱۱).

عمل روح، تنها روشن کردن خرد نیست؛ روح برای شاگردان یک تسلی دهنده دیگر خواهد بود (۱۶:۱۴) که حضور عیسی را، و با حضور پسر، حضور پدر را، تداوم می‌بخشد، تجدید می‌کند و فعلیت می‌دهد و عمق می‌بخشد (۲۱ و ۲۳). به برکت روح، شاگردان یتیم نخواهند ماند (۱۸:۱۴)؛ شاگردی که «محبت دارد»، «مسکن» پسر و پدر خواهد شد. عیسی در او و او در عیسی خواهد بود (۲۰:۱۴، ۲۶:۱۷)، عیسی در او و او در عیسی می‌ماند (۱۵:۴-۶؛ نگا ۶:۵۶). روح او را با مسیح متحد می‌کند و به واسطه پیوستگی ایمان او به کلام عیسی، از او یک موجود جدید، مولود شده در بالا (۳:۵). از جسم به روح بدل شده (۳:۸ و ۶) پرستنده پدر در روح و راستی (۴:۲۳ و ادامه) می‌سازد. بنابراین، مأموریت رازگشایی عیسی، برای یوحنا، بدون مأموریت روح قابل تصور

با آن محبت کردی در آنان باشد» (۲۶:۱۷). و این امر زمانی تحقق می‌یابد که خود او، پسر یگانه، «در آنان باشد» (۲۶:۱۷) چنان که در آرزوی نهایی او گفته شده: «به همان گونه که پدر مرا محبت کرد، من نیز شما را محبت کرده‌ام، در محبت من بمانید» (۹:۱۵).

آموزه عطای پسر خواندگی خدا که توسط مسیح به انسان‌ها تقدیم شده، بطن پیام یوحنا را تشکیل می‌دهد. همان‌طور که گروندمن آن را نشان داده است، انجیل یوحنا، با یک کمان کشیده، کاملاً پوشیده شده که در دو سر آن این دو اصل قرار دارد: از یک طرف تأکید می‌کند که در مقدمه آمده: «اما به همه کسانی که او را پذیرا شده‌اند و به کسانی که به نامش ایمان دارند اقتدار داده است تا فرزندان خدا شوند» (۱:۱۲)؛ و از طرف دیگر، کلام عیسی رستاخیز کرده از مرگ به مریم مجدلیه: «به نزد برادرانم برو و به ایشان بگو که به سوی پدر من و پدر شما و به سوی خدای من و خدای شما بالا می‌روم» (۱۷:۲۰). تمام زندگی عیسی در بین این دو نقطه انتهایی، جای می‌گیرد.

عیسی در بطن یهودیت با این ادعا پدیدار می‌شود که چون او «پسر» است، می‌تواند رابطه‌ای برای ارتباط جدید با خدا، و الهام مذهبی راستین «در روح و در راستی» باشد. این ادعا و این اطمینان، به چشم یهودیان کفری غیرقابل تحمل می‌نماید. عیسی با مخالفت کسان خود مواجه می‌شود (۱۱:۱، ۱۲:۳۷).

در مورد مسئله آزادی، مجادله به نهایت شدت خود می‌رسد. این مسئله تنها یک بار مطرح شده، ولی در قلب این ماجرای غم‌انگیز قرار دارد. عیسی خود را استاد آزادی معرفی می‌کند: «اگر شما در سخن من بمانید، شما به راستی شاگردان من هستید. و راستی را خواهید شناخت و راستی شما را آزاد خواهد کرد» (۸:۳۱-۳۲). این کلام طغیانی ایجاد می‌کند. یهودیان، به عنوان «تبار ابراهیم» (۸:۳۳) خود را آزاد می‌دانستند. آنها

پدرش معرفی می‌کند (۵:۴۲). پدر در پسرش به نوعی از خود خارج می‌شود: «من از خدا بیرون شده‌ام و می‌آیم (و اینجا هستم)» (۸:۴۲). این خروج، وجه مشترکی با یک تراوش وحدت وجودی ندارد؛ وجه مشترکی با مأموریت یک فرستاده الهی در اسطوره‌های عرفانی ندارد. تصاویر خروج و آمدن، تنها بیانگر اقدام محبت‌آمیزی است که توسط آن، خدا حضورش را در میان انسان‌ها، با تن‌گیری پسرش تحقق می‌بخشد.

خدا یگانه‌ترین چیزی که دارد را به دنیا «می‌دهد» (۳:۱۶): آن یگانه پسر را. و با او، خود را به عنوان پدر آشکار می‌کند، یعنی محبتی که منتشر می‌شود و تولید می‌کند. ولی هدفی که خدا دنبال می‌کند، واداشتن مردمان به مشارکت در این محبت است. او می‌خواهد لطف این تبادل محبت و شکوه که راز غایی و تحلیل‌ناپذیر الوهیت را تشکیل می‌دهد به آنها تعمیم دهد؛ می‌خواهد آنها را در روح مولود کند. الهامی که توسط عیسی آورده شده، عمل محبت نامخلوق است که به مخلوقات گشوده می‌شود و می‌خواهد از دنیای الهی به روی بشریت فرود آید. خدا در عیسی مسیح، انسان‌ها را دعوت می‌کند که فرزندان او شوند.

پسر الهام و عامل کمال این خواسته پدر است (۴:۳۴). او نمی‌خواهد صاحب خودخواه رابطه پدر و پسری‌ای باشد که او را با پدر متحد می‌کند، وجود او را تشکیل می‌دهد و به آن زنده است (۶:۵۷)، اصطلاحات آخرین نیایش او، گویای اراده او در انتقال همه چیز است. او می‌خواهد که انسان‌ها از ثروت این نزدیکی بی‌مثال سهم ببرند، و این پراکندن فیض است: «و نام تو را به آنان شناسانده‌ام» (۱۷:۲۶). «و سخن تو را به آنان داده‌ام» (۱۷:۱۴)؛ «و من جلالی را که به من داده‌ای، به آنان دادم تا آنان یکی باشند، چنان که ما یکی هستیم» (۱۷:۲۲-۲۳). عیسی محبتی که پدر «پیش از پی افکنی جهان» به او نموده است (۱۷:۲۴) را به انسان‌ها پدیدار می‌کند تا که به آن زنده باشند: «تا آن محبتی که مرا

(۳۲:۸). برای پولس، آزادی به طور خاص به فداکاری ای که در جلجتا تحقق یافت مربوط است (غلا ۱:۴؛ افس ۱:۷؛ ر. ک کول ۱:۱۳-۱۴): در حالی که برای یوحنا، عیسی به عنوان سرور راستی، آزاد می‌کند.

وجه مشترک پولس و یوحنا این است که کسی آزاد نمی‌شود مگر در مشارکت در فرزند خدا بودن عیسی (روم ۸:۱۷). از طرف دیگر، این آزادی فرزندی به معنای راستین، برای هر دوی آنها موهبت گذر (فصح) است. نقش اساسی مسیح برخاسته از مرگ این است که برای انسان‌ها، «هم ارث‌های» خود (روم ۸:۱۷؛ ر. ک غلا ۴:۷؛ کول ۱:۱۲-۱۳؛ افس ۱:۱۸، ۲:۵-۶)، «خانه پدر را بگشاید» و «بروم جایی برایتان تهیه کنم» (یو ۱۴:۲؛ ر. ک کول ۳:۱-۳؛ افس ۲:۶) و آنها را به عنوان فرزندان آزاد و «برای همیشه» به نزدیکی خدا وارد کند: «باز می‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا آنجا که من هستم، شما نیز باشید» (۱۴:۲-۳).

عیسای برخاسته از مرگ، زمانی که «به سوی پدر» «بالا» می‌رود (افس ۴:۸-۱۰؛ یو ۱۷:۲۰)، شاگردانش را برادر و پدرش را پدر آنها می‌نامد. با این الهام شادمانه «نخستین روز هفته» (۲۰ و ۱۹) خلقت تازه‌ای شروع می‌شود (ر. ک ۲-قرن ۵:۱۷)، زمان فصح آخرت شناسانه (۱-قرن ۵:۷؛ یو ۱۹:۳۶)، بامداد الهام کامل فرزندان خدا (روم ۸:۱۸، ۲۳:۱-۳؛ یو ۳:۱-۲). بشریت آزاد شده از بردگی گناه (یو ۸:۳۴؛ ر. ک ۲۳:۲۰) تمایل ذاتی خود را می‌شناسد، مسیح برخاسته از مرگ، او را به سوی پدر می‌برد.

مشارکت فرزند با پدر در آزادی الهام گذر، گوهر زندگی جاودانه ای را تشکیل می‌دهد که در آن همه نیکویی‌های نجات خلاصه شده است (ر. ک ۳۱:۲۰). زندگی داشتن (۵:۴۰، ۱۰:۱۰، ۳۱:۲۰): زندگی جاودان (passim)، «فرزندان خدا شدن» (۱۲:۱): آزاد شدن (۸:۳۲-۳۳ و ۳۸)، برای همیشه «در خانه پدر» جای داشتن (۱۴:۲-۳؛ ر. ک ۸:۳۵-۳۶)، اینها حقایقی برابر هم هستند.

«نخست زاده خدا» بودند (۴:۲۲؛ ر. ک هو ۱:۱۱-۴؛ اش ۶۳:۱۵-۱۶، ۶۴:۷ و غیره)؛ در زمان خروج، از بردگی آزاد شده و به واسطه عهد و قانون یعنی قانون (charte) آزادی او با خدا متحد شده بودند. برای آنها، کلام عیسی، کلامی بی معنی و کفرآمیز و یا نشانه جنون است. توضیح عیسی، فاجعه را تشدید می‌کند. عیسی «پسر» است و برای ابد در خانه می‌ماند (۸:۳۵)؛ و چون «پسر» است، رهاننده از تنها اسارت واقعی، یعنی گناه است. «پس اگر پسر شما را آزاد کند، شما واقعاً آزاد خواهید بود» (۸:۳۶). در ذهنیت امت منتخب خدا، واژه آزادی و «پسر» با «نخست زاده خدا» مترادف خواهد بود. عیسی این سنت را انکار نمی‌کند بلکه برعکس، خود را در آن جای می‌دهد. دقیقاً به همین دلیل که او «پسر» است، باید از او گذشت تا آزاد شد. تنها «سخن او» چون سخن پسر است، یعنی الهام‌گر کامل پدر است، راه را برای شناخت «راستی» که آزادی آفرین است، باز می‌کند.

بنابراین، پایه ای که یهودیان فکر می‌کردند، بر آن آزادی قوم برگزیده را بنا کنند، به طور کامل زیر سؤال رفته است. ابراهیم و موسی ضامن غایبی نیستند. آزادی منشأ خود را در سخن و در وجود عیسی می‌یابد. آزادی که پیمان خدا در نظر داشت و قانون زمینه سازی کرده بود، در او یک حقیقت زنده است و همه انسان‌ها دعوت شده‌اند که در آن مشارکت داشته باشند.

حال می‌بینیم که چه چیزی تفکر یوحنا و تفکر پولس را به هم می‌پیوندد و چه چیز آنها را از هم متمایز می‌کند. برای پولس، انسان به سبب عمل آزاد کننده مرگ و رستاخیز مسیح به آزادی پسران خدا دست می‌یابد (غلا ۱:۴)؛ برای یوحنا، آزادی پسر در شخص عیسی تجسم می‌یابد و به آنهایی که به نام او ایمان دارند (۱۳:۱) عطا می‌شود و آنهایی که در سخن او بمانند به راستی شاگرد او خواهند بود و راستی را خواهند شناخت

بلکه سخنان خدا را بازگو می‌کند؛ و تنها بدین معنی نیست که عیسی الهام واقعی و موجز است، بلکه به این معناست که خود پدر است که توسط کلام عیسی سخن خود را به گوش انسان می‌رساند و در این کلام، قلب خود را بر ما می‌گشاید. بهتر از این نمی‌توان الهام خدا در مسیح، از نظر یوحنا را تعریف کرد، به شرطی که تأکید شود، در رابطه شخصی عیسی با پدر، یک راز وحدت بین دو شخص ظاهر می‌شود که از مخلوق، زمان، و تاریخ برمی‌گذرد و بدون این راز، مأموریت و وجود عیسی به عنوان انسان، درک پذیری خود را از دست می‌دهد.

بیان پدر، گفتن پدر، تحقق بخشیدن به کار پدر، به گوش رساندن سخن او، الهام «قلب» او در عیسی، چیزی بیش از یک مأموریت است: وجود خود اوست. و این امر به صورت یک راز نمایان می‌شود که ورای انسان و تاریخ، به حقیقتی ارجاء می‌دهد که آن را پایه‌گذاری می‌کند و این الهام، به درستی همان الهام است. وجود عیسی، تنها به عنوان یک رابط زنده بین دو جهان که وجود او در آنها ریشه دارد، توجیه می‌شود.

همان‌طور که در بالا گفته شد، خدا در مسیح به واسطه محبت به انسان‌ها، به نوعی از خود خارج شده است؛ ولی این خروج مستلزم بازگشتی است. پسر تنها برای گردهم آوردن فرزندان پراکنده خدا در یگانگی، فرستاده شده است (۱۱:۵۲، ر. ک ۱۷:۲۱-۲۲). بنابراین یک حرکت دو جانبه الهام را تعریف می‌کند: حرکت گسترش، از قلب پدر با میانجی‌گری پسر که به دنیا فرستاده شده، یعنی عطا شده؛ و حرکت جمع‌آوری، در قلب پدر با میانجی‌گری پسر جلال یافته و به واسطه روح که توسط پدر و پسر فرستاده شده است. توسعه عظیم محبت (آگاپه) همه‌گیر خدای یک و سه. همه چیز از محبت (۳:۱۶) و به واسطه محبت (۱۳:۱) آغاز شده است و به محبت باز می‌گردد (۱۷:۲۶)؛ محبت منشأ موضوع و غایت الهام است و مرکز آن شخص عیسی است.

به گفته کونزلمن: محتوای نجات را در عهد جدید، می‌توان با واژه «آرامش» (paix) معنی کرد. وضعیت روحی آرامش، «خوشی» است. آرامش و خوشی وضعیت پس از مرگ را در دنیا تعریف می‌کند. همین نویسنده به خوبی متذکر می‌شود که وقتی یوحنا از این واژه استفاده می‌کند (۱۴:۲۷، ۱۷:۱۳)، آنچه که مشخصاً یوحنا یوحنا است، در تمرکز مسیح‌شناسی یافت می‌شود: سلامتی من، «خوشی من». در انجیل یوحنا آرامش، موهبت مسیح به شاگردانش است (۱۴:۲۷)؛ و خوشی، مشارکت در خوشی اوست.

اعلام آن به اسم خدا پیوسته است. خدایی که عیسی به سوی او می‌رود و همیشه با اوست (۱۴:۲۷ و ۲۸، ۱۵:۱۱، ۱۶:۲۳-۲۴ و ۳۲-۳۳، ۱۷:۱۳). آرامش و خوشی موهبت «پسر» برخاسته از مرگ به برادرانش است (۲۰:۱۹ و ۲۱). آنها که فرزندان خدا شده‌اند (۱:۱۲)، دوباره در روح زاده شده‌اند (۳:۱۵)؛ از اسارت گناه رهایی یافته‌اند (۱:۲۹:۸-۳۶) و به پسران نور تبدیل گردیده‌اند (۱۲:۳۶). به کلام استاد خود پاک و سلامت شده‌اند (۱۳:۱۰، ۱۴:۲۷، ۱۵:۳، ۱۶:۳۳)، در شادی و جلال (۱۷:۱۳ و ۲۲) پسر یگانه خدا شریک هستند.

۶. الهام، نشانه محبت

بولتمن می‌گوید: عیسی تنها یک چیز را الهام می‌کند و آن اینکه (dass) او الهام است. از خود پرسیدن هر سؤال دیگری درباره‌ی چه (was) و چطور (wie) الهام، خیانت به ایمان است، چون به معنای در نظر گرفتن خدا به صورت شیء است. همان‌طور که هائکن متذکر می‌شود، در واقع، خیانت به انجیل یوحناست.

در این انجیل، عیسی به کرات می‌گوید که سخن از خود نمی‌گوید،

موهبت بی قیاس (۲: ۳۴؛ ۴: ۱۰)، به هر موجود انسانی داده شده است. عیسی نجات دهنده همه جهان است (۶: ۳۳) تن او برای زندگانی جهان (۶: ۵۱). زیرا خدا به قدری جهان را محبت نمود که پسر خود، آن یگانه، را داد تا هر کس به او ایمان آورد هلاک نشود بلکه زندگی جاودانی یابد (۳: ۱۶). شب قبل از رنجها، مسیح به جمعیت می گوید: و من چون از زمین بالا برده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید (۱۲: ۳۲).

ریشه این جهان شمولی در مقدمه انجیل دیده می شود. یوحنا، به مانند پولس (کول ۱: ۱۵-۲) برای پایه گذاری اعلام نجات تا منشأ «همه چیز» بالا می رود. عیسی کلمه است که قبل از جهان بوده و همه چیز به وسیله او پدید آمد و بدون او هیچ چیز از آنچه پدید آمده است پدید نیامد (۱: ۱-۳). هر موجودیتی به او بستگی دارد. او خالق جهان است و با تن گیری خود تنها می تواند نجات دهنده جهان باشد. فیض و راستی وسیله عیسی مسیح است (۱: ۱۷) او به تمایلی که خود او در زمان خلقت در عمق هر قلب انسانی نهاده است، می پیوندد و آن را کامل می کند.

به نسبت همین جهان شمولی، دعوت مسیح، آشکار کننده پدر، در یوحنا قدیس، کاملاً شخصی می نماید. ملاقات ها و گفتگوها شاهد آن هستند. در این انجیل بیش از هر انجیل دیگری، اشخاص معینی طرف صحبت عیسی هستند: پطرس، نتنائیل، نیکودیموس، زن سامری، مفلوج استخر بیت حسدا، کور مادرزاد، مرتا، مریم، توما و غیره؛ و گفتگو، که گاهی مفصلاً بسط داده شده، در جزئیات و اسرار زندگی داخل می شود. این امر که در اینجا سبک ادبی مدنظر بوده و اینکه شخصیت ها نمایانگر یک گروه یا یک وضعیت سنخی باشند، چیزی از اصل مطلب نمی کاهد. از ورای شخصیت ها، الهام کننده شخصی می شود. کلام به ژرفای قلب می پیوندد.

گاهی، مفسران به «فردگرایی یوحنا» اشاره کرده اند. منظور این است که نزد یوحنا، رابطه شخصی انسان با خدا، در مسیح به حد اعلای خود می رسد.

پسر خدا آمد تا زندگی کند و در یک هستی انسانی، در تن و در تحول تاریخی، به زندگی محبت که در بالا و در قلب تاریخ است (۱۷: ۲۴) و مرکز اعلای هستی را تشکیل می دهد، معنی بخشد، تا انسان ها آزاد شده از تاریکی و بیرون کشیده شده از دروغ، به وسیله روح به آن وارد شوند (۸: ۴۴).

قبول این محتوای عینی الهامی که مسیح آورده، به این معنی نیست که خدا را چون شیء در نظر بیاوریم، بلکه برعکس، بازشناسی پویایی زندگی خدا در قلب نظم الهام است که هر هستی ای را بنیاد می نهد، یعنی بازشناسی راز هر هستی راستین، در هستی پسر یگانه که به آغوش پدر بازگشته است (۱: ۱۸). یعنی کشف صورت «یگانه خدای راستین» (۱۷: ۳)، «دیدن پدر» (۱۴: ۹)، پدر آن زنده (۶: ۵۷) از ورای عیسی مسیح. و بازشناختن خدایی که به سوی ما می آید و می گذارد که به سوی او کشانده شویم (۶: ۴۴)، از طریق فرستاده و پسرش (۱۷: ۱-۳): یعنی زندگانی جاودان. و برای این دنیا، یعنی نجات یافتن (۱۲: ۴۶، ر. ک ۳: ۱۶).

تمام انسان ها در این برنامه الهی جای دارند، و هر انسانی مورد نظر این الهام است و هر انسانی توسط نجات دهنده، دعوت شده است. اقتدار زندگانی جاودان بخشیدن که توسط پدر به پسر داده شده است، به همه چیز گسترش می یابد (۱۷: ۲). با وجود همه گفته ها و اصطلاحاتی که جبرگرا و اختصاصی هستند، مثل: «زیرا از خدا نیستید» (۸: ۴۷): «شما از پایین هستید»: «شما از این جهان هستید» (۸: ۲۲): «شما از گوسفندان من نیستید» (۱۰: ۲۶) ... کل گرایی از جنبه های مسلم انجیل یوحناست. پسر، الهام پدر و محبت او، هر کس، و همه انسان ها را مخاطب قرار می دهد. عیسی از همه تشنگان دعوت می کند که به سوی او آیند (۷: ۳۷). اقدام محبت الهی، هیچ کس را کنار نمی نهد. تنها به یک گروه برگزیده مربوط نمی شود، مختص بعضی گروه های منتخب نیست.

اصطلاح خاصان خود که یوحنا ی قدیس درباره شاگردان عیسی به کار می برد، در این مورد قابل توجه است (۱:۱۳) و رابطه ای که بین مسیح و هر یک از «خاصانش» برقرار می شود، در تمثیل «شبان نیکو» کاملاً نمودار می شود. رابطه ای شخصی، شبان نیکو را به هر یک از گوسفندان پیوند می دهد. تنها یک بار از واژه گوسفندان استفاده شده است (۱۵:۱۰). شبان گوسفندان را صدا می کند (۱۰:۳-۴، ر.ک ۱۰:۱۲) و گوسفندان را به نام صدا می کند. او آنها را می شناسد: «من شبان نیکو هستم و گوسفندان خود را می شناسم و گوسفندان من مرا می شناسند. هم چنان که پدر مرا می شناسد و من پدر را می شناسم» (۱۰:۱۴-۱۵). عیسی هر یک از شاگردانش را در راز وجود خود داخل می کند. و به هر یک رابطه شناخت زندگانی متقابل و مشارکت کامل که او و پدر را به هم متصل می کند را مکشوف می سازد.

صمیمیت آخرین گفتگوهای عیسی با شاگردانش، یکی از جواهرات انجیل یوحنا ی قدیس است. کلام در اینجا رازسپاری و وعده حضور می شود: «و آن کسی است که به من محبت می دارد. مورد محبت پدر خواهد بود و من او را محبت خواهم کرد و خود را به او پدیدار خواهم کرد» (۱۴:۲۱). «و (من و پدر) به سوی او خواهیم آمد و در نزد او خواهیم ماند» (۱۴:۲۳). چنین لحنی را تنها در مکاشفه باز خواهیم یافت: «اینک بر در ایستاده می گویم. اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او در خواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من» (مکا: ۳:۲۰).

* * *

بخش دوم: پاسخ انسان

۱- بازشناختن، پذیرایی کردن، شاگرد شدن

یکی از خطوط بارز سبک یوحنا این است که بیشتر از فعل و کمتر از اسم استفاده شده؛ واژه هایی که انجام کاری را نشان می دهند به واژه های انتزاعی ترجیح داده شده اند. این امر در مورد کارها و موهبت های خدا نسبت به انسان و هم چنین در مورد پاسخ های انسان به خدا، صادق است. یوحنا نمی گوید که خدا به انسان، مکاشفه، بی مرگی، نسبت پدر فرزندی با خود، آزادی، حیات دوباره، اتحاد (افس ۴:۳ و ۱۳) و غیره، داده است بلکه می گوید: او پسر یگانه اش را می فرستد، کلمه تن گرفته و توسط آن به مؤمنان عطا شده که آزاد شوند (۸:۳۲، ۳۳): تا فرزندان خدا شوند (۱:۱۲): از بالا زاده شوند؛ از آب و روح (۳:۳ و ۵) زندگی یابند؛ زندگانی جاودان یابند (۳:۱۵-۱۶ و ۳۶، ۵:۲۴-۲۵، ۶:۴۰ و ۴۱ و ۵۱، و غیره)؛ زندگی را ببینند (۳:۳۶)؛ آنها یکی هستند (۱۷:۱۱، ۲۱-۲۲)؛ و در نزد او خواهیم ماند (۱۴:۲۳)؛ و غیره.

هم چنین هنگامی که موضوع، مربوط به پاسخ انسان است، یوحنا هرگز از کلمات انتزاعی، مانند ایمان، شناخت، مشاهده، تعمق، ... استفاده نمی کند. از واژه محبت تنها هفت بار استفاده شده است. پاسخ انسان به کار نجات بخش خدا، اغلب نه با کلمه بلکه با افعالی چون: «باز شناختن»، «دیدن»، «پذیرفتن»، «آمدن»، «دنبال کردن»، «ایمان داشتن»، «نگه داشتن»، «شناختن»، «دوست داشتن»، «ساکن بودن» و غیره، بیان می شود.

این خصوصیت سبکی است که نشان می دهد که یوحنا یک اندیشه گرا نیست، زبان او زبان یک مراقبه گراست که سعی می کند واقعه عینی

و نه لزوم زاده شدن از بالا، برای دیدن ملکوت خدا را در نمی یابد. در مجادله ای که به دنبال می آید، پرخاش ها شدیدتر می شوند: کسانی که با عیسی سخن می گویند نمی فهمند که درباره پدر با ایشان سخن می گوید (۲۷:۸-۲۸). آنها او را به عنوان پسر، فرستاده شده توسط پدر، نمی شناسند؛ سخن او را نمی فهمند؛ از آن جهت که گفتار او را در نمی یابند (۴۳:۸). وان هویه پیشنهاد می کند واژه lalia را که معمولاً به معنای «سخن» به کار رفته، لحن ترجمه کنیم و چنین استدلال می کند: کسانی که به سخن او گوش می دهند، زبان مسیح را می فهمند، ولی چون عظمت آن و الزامات مورد نظر آن را نمی فهمند، تحمل شنیدن آن را ندارند. آنها به لحن پیام حساس نیستند. منشأ الهی آن را درک نمی کنند. چون به طور غریزی از محتوای آن روی گردانند، نمی توانند به درک آن برسند. این تذکر به ما کمک می کند، موضوع شناخت را دقیق تر بفهمیم. شناخت تنها در رابطه تنگاتنگ با شخص عیسی، به سخن او مربوط می شود. این سخن باید به عنوان سخن فرستاده خدا شناخته شود، یعنی سخن پسر که پدر در او حضور دارد و در او پدیدار می شود.

شناختن، یعنی کلام عیسی را ادعایی جنون آمیز یا کفرآمیز و یا، حتی بدتر از آن، از عمل دیودانستن (۵۲:۸، ۲۰:۱۰). عیسی در موعظه خداحافظی به شاگردانش می گوید: «نه پدر را شناخته اند و نه مرا» (۳:۱۶). در دعای آخرینش به پدر خود می گوید: «ای پدر عادل، جهان تو را شناخت» (۲۵:۱۷). جهان نه تنها پدر و پسر را شناخت، بلکه روح راستی را هم نمی شناسد (۱۷:۱۴). «زیرا او را نمی بیند» «جهان برای دیدن الهام خدا در عیسی کور است».

برای اینکه الهام توسط انسان باز شناخته شود، به معنی پیش زمینه های اخلاقی نیاز است: اطاعت، آمادگی بدون قید و شرط، مطابقت اراده انسان با اراده خدا: «اگر کسی می خواهد اراده او را به جای آرد، خواهد دانست که

الهام، یعنی آمدن خدا در عیسی مسیح به سوی انسان را بیان کند و انسان ها را به سوی مشارکت بیشتر و بیشتر با «موهبت خدا» رهبری کند. یوحنا، با وجود اینکه به دلیل دعوت دقیق مشاهده و قدرت تمرکز مسیح شناسی اش، یک الهیدان است (ر.ک صفحه ۱۳-۱۴)، سیستم نمی سازد. او مجموع منتخبی از کلمات، تصاویر و «نشانه ها» که در آنها جلال کلمه تن یافته که زمانی طولانی دیده بود (۱۴:۱) را جمع آورده تا ایمان را انتقال دهد. او از یک راستی، یک واقعه تجربی روحانی شهادت می دهد، «تا شما هم ایمان بیاورید» (۳۵:۱۹). او می خواهد که به وسیله این ایمان در نام او زندگانی داشته باشید (۳۱:۲۰). در آثار یوحنا، به مانند کتب مقدس، «من هستم» الهی حاکمیت دارد. من هستمی که حالا خود را در مسیح تن یافته نشان می دهد. نه برای اینکه به صورت انتزاعی تعریف شود، بلکه تا گسترش یابد و نجات دهد.

یوحنا در مقدمه انجلیش به انسان ها انتقاد می کند که دقیقاً نتوانسته اند این کار را انجام دهند. بدین معنی که جهان «حضور کلمه خدا را که جهان به وسیله او پدید آمد» (۱۰:۱) و «کسانش او را نپذیرفتند» (۱۱:۱) شناخت.

انجیل یوحنا به تأکید عدم شناخت راز عیسی توسط اکثریت هم عهدانش را تذکر می دهد و بر آن افسوس می خورد. یوحنا در این امر، نشانی از نابینایی جهان در مورد الهام انجام یافته در مسیح می بیند (۱۰:۱). او روایت مأموریت عیسی را با این نقل قول از اشعیا (۵۳) پایان می دهد: «ای خداوند، کیست که خبر ما را باور کرد و بازوی خداوند به که آشکار گردید؟» (۳۸:۱۲).

موضوع شناختن در تمام طول انجیل دیده می شود. در ابتدا، عیسی تعجب می کند که نیکودیموس، «از رؤسای یهود»، نه «دوباره زاده شدن»

در راستای همین قدرت تشخیص روحانی، عیسی قبل از برخیزانیدن ایلعازر دعای شکرگزاری به پدر به جای می آورد و آن را به صدای بلند و در مقابل همه ادا می کند. نشانه ای که به این ترتیب در نیایش عیسی جای گرفته، رابطه ای را آشکار می کند که پسر را در کار به پدر متصل می کند. عیسی می گوید: «اما به خاطر این جمعیت سخن، گفته ام تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستاده ای» (۴۲:۱۱). این بار نیز مردم دو دسته می شوند. فریسیان و کاهنان بزرگ در عیسی که نشانه پشت نشانه می آورد، مردی را می بینند که از نظر سیاسی خطرناک است. آنها کیفیت خاص این نشانه ها را در نمی یابند و به مرگ مسیح تصمیم می گیرند (۴۷:۱۱-۵۳). ولی عیسی، همین مرگ را والاترین معیار برای داوری درباره منشأ الهی کارهایش، آموزهایش و زندگی قرار می دهد: عیسی به سوی رنج هایش قدم برمی دارد و به روشنی می گوید: «اما برای اینکه جهان بداند که من به پدر محبت دارم، و برابر آنچه به من فرمان داده است عمل می کنم» (۳۱:۱۴).

انجیل یوحنا سعی می کند، برای خوانندگانش به کیفیت این روش که تا به مرگ، وقف نگاه داشتن (۴۹:۸) حرمت و جلال پدر می شود (۲۸:۱۲، ر.ک ۲:۱۶-۱۷) و به او به عنوان منشأ اش باز می گردد، تا به لحن یگانه این کلام، در نور «روح راستی» (۱۳:۱۶)، حساسیت لازم را بدهد.

از این دیدگاه، گفته سامریان کاملاً معنا می یابد: آنها سخن آن زن را می شنوند ولی پس از شنیدن کلام خود عیسی، به آن زن می گویند «دیگر به خاطر گفته های تو نیست که ایمان می آوریم، خودمان شنیده ایم و می دانیم که به راستی او منجی جهان است» (۴۲:۴). هم چنین است در مورد نگهبانانی که برای بازداشت عیسی می روند، ولی هیچ کس بر او دست نمی اندازد. و چنین دلیل می آورند: «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است» (۴۶:۷). تشخیص اشخاص ساده، یعنی «این انبوه که تورات را نمی شناسند معلول اند» (۴۹:۷) یا این «سامریان» که حقیر و

آیا این آموزش از خداست یا آنکه من از طرف خودم حرف می زنم» (۱۷:۷).

شناخت الهام مربوط به قدرت تشخیص روحانی است؛ و این تشخیص تنها زمانی ممکن است که از خدا آموزش یافته باشیم (۴۵:۶)، به شرطی که از خدا باشیم (۴۷:۸)، به شرطی که خدا پدرمان باشد (۴۲:۸). در این صورت، «به واسطه یک «هم طبیعتی» به سوی کسی که فرستاده خداست، کشیده می شویم، لحن صدای او را درک می کنیم، با سخن او که نقشه خدا را بیان می کند، به طور تنگاتنگ هماهنگ می شویم».

این قدرت تشخیص روحانی بر مبانی روحانی بنا شده، در نشانه ها یا کارهای انجام شده توسط عیسی، تنها انسانی که توسط روح روشن شده است، جلال پسر که کارهای پدر را به انجام می رساند، کشف می شود (۴:۹-۵). «بسیار کارهای نیک، از سوی پدر» (۳۲:۱۰): «کارها به نام پدر» (۲۵:۱۰): «کارها نشان داده شده» (۲۰:۵) و عطا شده (۳۶:۵) از جانب پدر توسط پسر و حتی می توان پیش تر رفت: کارهای انجام شده توسط پدر؛ چون عیسی می گوید: «پدر که در من می ماند، او کارهای خود را انجام می دهد» (۱۰:۱۴).

یک نمونه آن کور مادرزادی است که در استخر شیلوفا شفا یافت. همسایگان و پدر و مادرش از جواب گفتن طفره می روند (۹:۱۳ و ۱۸ و ۲۳) و در میان فریسیان اختلاف می افتد (۹:۱۷؛ ۱۰:۱۹-۲۱): بعضی می گویند: «آن شخص از نزد خدا نمی آید» (۹:۱۶)، «این مرد گناهکار است» (۹:۲۴)، دیو دارد و دیوانه است (۱۰:۲۰). بعضی دیگر جواب می دهند: «این سخنان دیوانه نیست؛ آیا دیو می تواند چشمان کوران را باز کند؟» (۱۰:۲۱) در حالی که معلول شفا یافته، مستقیماً به عمق مسئله می رود: «ما می دانیم که خدا گناهکاران را مستجاب نمی کند اما اگر کسی پارساست و اراده او را انجام می دهد، او را مستجاب می کند» (۹:۳۱) او با غریزه ای مطمئن کار خدا را باز می شناسد (۴:۹).

هدف این صفحات که بی شک در رابطه با وضعیت تجربه شده توسط کلیسا، در اواخر قرن اول نوشته شده، این است که به شاگردان مسیح اعتماد بدهد (۳۳:۱۶) و آنها را از لغزش مصون دارد (۱:۱۶)، یعنی از شکست ظاهری الهام. در واقع در اینجا رازی هست که یوحنا، همانند پولس (روم ۹-۱۱)، اعلام آن را در نوشته های مقدس می یابد. اشعیا آن را پیش بینی کرده بود: «اشعیا این را گفته است زیرا جلال او را دیده و از او سخن گفته است (۴۱:۱۲). جلال پسر خدا، الهام پدر، در عین حال پدیدار شده (۱۱:۲) و الهام (۳۸:۱۲) گردیده است. زیر نقاب این مسیح رانده شده (۱۵:۱۹) و تحقیر شده توسط کافران (۳:۱۹) شناخته نشده و به مرگ سپرده شده است که این «جلال» باید بازشناخته و پذیرفته شود. به آن است که شاگردان باید شهادت دهند و سوختگی آن را در جسم خود دریافت کنند: «خادم بزرگتر از خداوندش نیست. اگر به من آزار داده اند، شما را نیز آزار خواهند داد، اما همه اینها به سبب نام من با شما خواهند کرد زیرا کسی که مرا فرستاده نمی شناسند (۲۰:۱۵-۲۱)».

عیسی به عنوان یک معلم (ربی) ظاهر می شود. به معنای پسر انسان، از دید آخرت شناسی، نوری که در جهان می آید، شاهد راستین، کلمه یا حکمت تن گرفته، پسر یگانه خدا، الهام پدر. وظیفه انسان، تنها پذیرفتن او نیست، بلکه شاگرد او شدن است (۸:۳۱، ۸:۱۵). [واژه شاگرد مثل لقب «ربی» در چهار انجیل مشترک است. یوحنا اغلب از این واژه برای گروه کوچک انسان های «برگزیده»، از جهان بیرون کشیده شده توسط عیسی (۶:۷۰، ۱۹:۱۵) استفاده می کند که او را همراهی می کنند، خصوصاً دوازده شاگرد (۶:۶۷-۷۰، ۷۱-۲۰:۲۴) که با او اجتماع معلم-شاگرد را، طبق الگوی یهودی آن، تشکیل می دهند (۱۹:۱۸). در نزد یوحنا، واژه های معلم و شاگرد، و رای این مدل، به معنای یک رابطه بی نهایت عمیق تر و در مرتبه ای دیگر است. علاوه بر این، واژه شاگرد به

ناپاک به شمار می آیند و یهودیان با آنان مراوده ندارند (۹:۴) از تشخیص رؤسا (۷:۴۸)، یعنی «شاگردان موسی» که به «دانش خود» (۹:۲۸-۲۹) می بالند، مطمئن تر است. فروتنان و راست دلان، روشن بینان واقعی هستند.

پاسخ به الهام الهی در مسیح، علاوه بر تشخیص، به رفتاری گشاده و پذیرندگی فعال نیاز دارد. پوتری توضیح می دهد که «انسان ها تنها زمانی می توانند آن را دریافت و درک کنند که قوای پذیرششان را در برابر عیسی، کلام او، نشانه هایش، شهادتش و راستیش توسعه دهند». او متذکر می شود که فعلی که یوحنا به کار می برد، تنها به معنای دریافت که رفتاری کاملاً بی عمل است، نیست بلکه به معنای پذیرش نیز می باشد. برای یوحنا، جهان به معنای بدگرایانه اش، آنتی تز این رفتار پذیرا شدن است. جهان که قادر نیست الهام در مسیح را باز شناسد، انکار پذیرا شدن کسی است که «می داند» (۳:۱۱ و ۳۲، ۸:۱۳)، انکار پذیرش کسی است که به نام پدر می آید (۵:۴۳)؛ سخن در آن نفوذ ندارد (۸:۳۷)، با احساس خودکفایی و فرو رفتن در خود (۵:۴۴)؛ «کسانش او را نپذیرفتند» (۱:۱۱)؛ چه طنز دردناکی! «نور به جهان آمده و مردم تاریکیا را بیشتر از نور دوست داشته اند» (۳:۱۹).

لیکن باید از گروه کوچک شاگردان که در شام آخر عیسی را دوره کرده اند نیز سخن گفت. عیسی اذعان دارد که آنها «کلام را پذیرفتند»، کلامی را که پدر به او داده» (۸:۱۷). او در آنها، پیش نشانه های پذیرش وسیع تر را می بیند (۱۷:۲۰) وقتی آنها «روح القدس را دریافت کنند» (۲۰:۲۲) به او شهادت خواهد داد (۱۵:۲۶) و آنها نیز به عیسی شهادت خواهند داد (۱۵:۲۷): عیسی برای آنها دعای دعا می کند که به سبب سخن او، به او ایمان می آورند (۱۷:۲۰). ولی در آنها، آزمایش الهام، ناشناخته و پس رانده، ادامه می یابد: «شما را از کنایس بیرون خواهند نمود»، «هر که شما را بکشد، فکر خواهد کرد که خدا را پرستش می کند» (۱۶:۲).

می‌گوید: مرا جستجو می‌کنید «به سبب نان‌ها که خوردید و سیر شدید» (۲۶:۶). آگوستین قدیس چنین تفسیر می‌کند: «مرا می‌طلبید به سبب جسم نه برای روح ...» چقدر نادر است طلبیدن عیسی برای خودش! ... مرا برای چیز دیگری (غیر از خودم) می‌طلبید. مرا برای خودم طلب کنید».

پاسخ دو شاگرد یحیی تعمید دهنده کم‌اهمیت‌تر از سؤال نیست. این پاسخ با شروع مأموریت مسیح منطبق می‌شود. عیسی آمده است تنها برای اینکه به مردم آشکار کند که «کجا» «منزل دارد». تا آنها را «برداشته، با خود ببرد» (۱۳:۱۴؛ ۱۷:۲۴): «در آن جا که هستم، خادم من نیز همان‌جا خواهد بود» (۲۶:۱۲)، ترک هر معلم دیگر، «دنبال کردن» عیسی، «آمدن به سوی او». دانستن اینکه «کجا می‌ماند» و «ماندن با او» اساس تمایل غریزی شاگرد را تشکیل می‌دهد.

برخی نویسندگان، درستی مشابعت بین روایت تمایل غریزی شاگردان و خطابه حکمت به پسرانش را متذکر شده‌اند.

بوآمار با تأکید، زمینه دوگانه «طلبیدن» و «یافتن» را متذکر می‌شود (امت ۸:۱۷ و ۳۵، ۹:۱-۲؛ حک ۶:۱۲-۱۶؛ و غیره) خطوط دیگری را می‌توان متذکر شد. همانند شاگردان حکمت، شاگردان عیسی باید «بیابند» و تعلیم ببینند؛ آنها دعوت شده‌اند که به گروه خاصان وارد شوند، رازها را بشناسند، از چشمه آب برگیرند، شرابی را که به آنها داده شده را بنوشند و نانی که بین آنها تقسیم شده را بخورند؛ غذا، خود حکمت است. با این صحنه اولیه، نقش شاگرد عیسی از دید یوحنا، به صورت اصلی خود دیده می‌شود و هم‌چنین در خطوط اصلی خود ثابت می‌گردد.

در فصل‌های آخر، شاگرد آرمانی در تصویر «شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود» متمرکز می‌شود. در این شخصیت که حقیقت تاریخی آن انکارناپذیر است، به کمال فیض الهام الهی، در برخوردش با قلب انسانی گشاده و آماده بیان شده است. «شاگردی که عیسی او را دوست

هر کسی اطلاق می‌شود که در تعالیم مسیح، «سخنان زندگی جاودان» (۶:۶۸) را باز شناخته و در شخص او «قدیس خدا» را می‌بیند و تصمیم می‌گیرد که کوشش کند مثل او زندگی کند و به او ببیوندد. شرایط شاگرد بودن که تنها شرایط چند نفر مشخص بود، در تعمق یوحنا، پاسخ همه منتخبین به کلام نجات می‌شود.

خطوط مشخصه شاگرد از دیدگاه یوحنا، در اولین ملاقات با مسیح طراحی شده است. یحیی تعمید دهنده وقتی که عیسی عبور می‌کند، این کلمات ساده را ادا می‌کند: «اینک بره خدا». دو تن از شاگردانش می‌شنوند و در پی عیسی روانه می‌شوند. عیسی از آنها می‌پرسد: «در جستجوی چه هستید؟» و آنها او را ربی، یعنی استاد خطاب می‌کنند و از او می‌پرسند که «کجا می‌مانی؟» او از آنها دعوت می‌کند که «بیایید» و «خواهید دید» و آنها «آمدند» و «دیدند در کجا می‌ماند» و «و آن روز نزد او ماندند» (۱:۳۵-۳۹).

دو نویسنده متفاوت، یعنی لاگرانژ و بولتمن عقیده دارند که در اینجا، تمایل غریزی همه شاگردان مسیح به صورت جزء به جزء موجود است.

سؤال: «در جستجوی چه هستید؟» اولین کلامی است که در انجیل یوحنا از زبان عیسی گفته شده است. به نظر بولتمن، مسلم است که این اولین سؤالی است که باید از کسی که به سمت عیسی می‌آید، پرسید و او باید جواب این سؤال را برای خود روشن سازد. به عقیده لاگرانژ، این سؤال از همه خوانندگان انجیل پرسیده می‌شود. در آخر انجیل، این پرسش به صورت کمی متفاوت دیده می‌شود. عیسی برخاسته از مرگ از مریم مجدلیه که گریبان در کنار قبر خالی ایستاده است می‌پرسد: «که را می‌جوئی؟» (۲۰:۱۵) در هر دو مورد، عیسی کسی که به سوی او می‌آید را وادار می‌کند از خود بپرسد که از وی چه می‌خواهد، چرا او را طلب می‌کند؟ و در حقیقت چه کسی را می‌طلبید؟ عیسی به جلیلی‌ها

شاگرد عیسی شدن، تنها به معنای مدرسه رفتن و یاد گرفتن و به خاطر سپردن یک تعلیم نیست؛ بلکه پیوستن به همه هستی او، به شخص معلم است؛ او را به عنوان راهنما پذیرفتن، سپردن روح و قلب خود به او، دیدن (۳۷:۹) و زیستن به واسطه او (۵۷:۶)، تغذیه کردن از او، پر شدن از راستی که در اوست و از محبت او سرمایه گذاشتن و در او «مستقر شدن» است.

۲- بیداری حس‌های روحانی

اولین رساله یوحنا با یک شهادت رسمی شروع می‌شود: «آنچه را از آغاز بود، آنچه را شنیده‌ایم، آنچه را به چشم خود دیده‌ایم، آنچه را تماشا کرده‌ایم و آنچه را دست‌های ما از کلام زندگی لمس کرده، و ما دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما آن زندگی را نوید می‌دهیم که آن جاودانه نزد پدر بود و بر ما پدیدار گردید تا شما هم با ما شراکت داشته باشید (۱:۱-۲). استفاده از واژه‌های حسی برای بیان تجربه شراکت با خدا در مسیح، یکی از خطوط بارز روحانیت یوحنایی و مطابق با منطق تن گرفتن است. کلمه، قابل دیدن، قابل شنیدن، نزدیک و قابل لمس می‌شود. از طریق حس‌هاست که الهام به انسان‌ها می‌رسد، که زندگی الهی به آنها منتقل می‌شود و از این طریق است که آنها آن را دریافت می‌کنند و می‌پذیرند. دو حس ویژگی یافته‌اند: «دیدن» و «شنیدن»: لمس کردن و حتی به طور نامحسوس تری، چشیدن و بوییدن نیز کنار گذاشته نشده‌اند.

اما باید متذکر شد که اگر بینش حسی در مرحله اولیه بینش روحانی و شراکت با خدا قرار گرفته، به این دلیل است که حاوی واقعیتی والاتر است که در آن نفوذ می‌کند، متحولش می‌سازد و پیشروی و ترکیه کاملی را بر آن تحمیل می‌کند.

می‌داشت» نزدیکی پرمهر، وفاداری و روشن بینی شاگرد واقعی را نشان می‌دهد. در شام آخر، او به سینه عیسی تکیه زده است» (۲۳:۱۳)؛ «او به سینه عیسی تکیه داشت» و از او نام خیانتکار را جویا می‌شود (۲۵:۱۳)، (۲۰:۲۱)؛ عیسی را طی رنج‌هایش دنبال می‌کند، پای صلیب می‌ایستد و مادر عیسی را به ارث می‌برد (۲۶:۱۹-۲۷)، با پطرس به سوی قبر می‌شتابد و قبل از همه «دید و ایمان آورد» (۸:۲۰). به عقیده براون او تصویر ایمان‌داری است که با همه ایمانش، به شخص عیسی می‌پیوندد.

در شخص این شاگرد، دو خط اصلی دیده می‌شود که در اولین صحنه ملاقات نیز قابل تشخیص بود و در اینجا به روشنی کامل آشکار می‌شود. یکی اینکه شاگرد، به واسطه فیض محبت عرضه شده خدا در مسیح، شاگرد می‌شود، او همه چیز را مدیون محبتی است که عیسی به او دارد، این محبت نه تنها بر پاسخ او مقدم بوده بلکه باعث و نگهدارنده این پاسخ است. محبت و گزینش عیسی در مرحله اول قرار دارند (۶:۷۰، ۱۵:۱۶). به دلیل اینکه، عیسی «گذر کرده»، «سربرگردانده»، نگاهش را دوخته، سخن گفته، سؤال کرده، به آمدن و دیدن دعوت کرده، منزل خود را گشوده، که شاگرد، هر کدام که باشد، توانسته به دنبال او حرکت کند و در آخر با او «مستقر شود». و منزل او، از این پس محبت عیسی است (۹:۱۵). او در این منزل خواهد زیست «هم چنان که در یک جو نور و شادی که او را دربر خواهد گرفت و تماماً نفوذ خواهد کرد». این فیض، از باز هم دورتر می‌آید. اینکه شاگرد در عیسی «ربی» خود را یافته است، اینکه به دنبال او روان شده و به او پیوسته است، در درجه اول، کار پدر است. اگر پدر ما را به سوی خود بکشاند، نمی‌توانیم به سوی عیسی برویم (۴۴:۶) و بدون مقاومت در برابر این جاذبه: «کسی نزد من نمی‌تواند آمد، مگر پدر من آن را بدو عطا کند» (۶:۶۵). پدر شاگردان را به عیسی می‌دهد (۳۷:۶، ۱۷:۲۴ و ۲۹:۱۰).

«عیسای ناصری پادشاه یهود» را خواندند (۱۹: ۱۹-۲۰). یوحنا بیش از نویسندگان اناجیل نظیر بر این امر تأکید می‌کند. لشکریان آمدند و «دیدند» که مرده، شاگرد او «دید» که از پهلوی او خون و آب بیرون آمد، و بر آن شهادت می‌دهد (۱۹: ۳۴-۳۵). آخرین کلام رنج‌ها یک پیشگویی بینش است: «آن کس را که نیزه زدند، خواهند نگرست» (۱۹: ۳۷).

تأکید بر امر «دیدن» در روایت عید گذر نیز دیده می‌شود. بطرس و شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت، قبر خالی، کفن گذاشته و دستمال پیچیده را «دیدند» (۲۰: ۶-۸). عیسی زخم‌های «دست‌ها و پهلوی» را به شاگردان نشان می‌دهد (۲۰: ۲۰)؛ توما نیز می‌بیند (۲۰: ۲۹). شهادت عید گذر یوحنایی در اصل در این اصطلاح خلاصه می‌شود: ما (من) خداوند را دیده (دیدم) (۲۰: ۱۸، ۲۰، ۲۵-۲۸). باید تأکید یوحنا را درباره یکی بودن این «خداوند» که شاگردان در عید گذر دیدند و عیسی جلجتا متذکر شد. لوقا می‌خواهد حقیقت جسم رستاخیز یافته را نشان دهد (۲۴: ۳۹) در حالی که یوحنا بر این یگانگی شخصیت تأکید می‌کند. همانی که مرده روی صلیب دیده شده بود، در جایی که شاگردان، با «درهای بسته» جمع بودند دیده شده (۲۰: ۱۹). این شهادت عینی، بر پایه بنای ایمان قرار دارد (۱۹: ۳۵، ۲۰: ۲۹-۳۱).

سرشت این «دیدن» در رابطه با عیسی تاریخی، باید مورد مطالعه بیشتر قرار گیرد. «دیدن» یوحنایی یک دیدن ساده انسانی، یک دیدن «این دنیایی» نیست، بلکه دیدنی نافذ است که از بیرون و ظاهر چیزها برمی‌گذرد و تا ژرفای حقیقت پیش می‌رود. و نه تنها «حس»، بلکه واقعیت خلاق «حس»، حضور پنهانی‌ای که اساس همه چیز است را کشف می‌کند. آن طور که ترائد می‌گوید: «لحظة درک» غریزی که در زیر سطح، درجه اساسی، مرکز نور، مبدأ و راز زندگانی را می‌بیند. چون، «و زندگانی پدیدار گردید و ما دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم... آن که جاودانه نزد پدر بود بر ما پدیدار گردید (۱- یو ۱: ۲).

فراوانی واژه‌های بینش در انجیل چهارم، امری شناخته شده است. یوحنا از چند فعل استفاده می‌کند که ظاهراً هر یک مربوط به درجه‌ای از «دیدن» است: دیدن ساده حسی، زیر نظر گرفتن با توجه و بررسی، مشاهده، نفوذ در کار شیء و مشارکت با آن. استفاده از زمان‌ها نیز به نظر بی‌هدف نمی‌آیند. شخص عیسی مرکز نظاره است. پایه شهادت و هم چنین خداشناسی و روحانیت یوحنا، «دیدن عیسی» است. همه چیز بر مبنای ظهور این مرد در روشنایی و عینیت تاریخ پی‌ریزی می‌شود. یوحنا، نه تنها بر حقیقت تاریخی زندگی عیسی، بلکه بر در معرض عام بودن این ظهور تأکید می‌کند.

شاگردان، جمعیت، سران یهود (رؤسا، مثل نیکودیموس)، عیسی-انسان را دیده‌اند، او «به جهان، آشکارا» سخن می‌گوید و کار می‌کند. این واژه «مسیحا» جزو واژگان یوحناست هم چنان که جزو واژگان پولس نیز هست، ولی در متون یوحنا، به مسیح اطلاق می‌شود (۷: ۲۶، ۱۰: ۲۴ و ۲۵، ۱۸: ۲۰). همه نشانه‌های او را دیده‌اند (۱۱: ۴۷-۴۸، ۱۲: ۱۹). «کارهای نیک پدر» را به وفور به رؤسای یهود «نشان داده» است (۵: ۲۰، ۱۰: ۳۲)؛ او را در «کنیسه و در معبد، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع می‌شوند» دیده‌اند (۱۸: ۲۰). او برای عید گذر به اورشلیم رفت (۲: ۱۳، ۵: ۱، ۷: ۱۰ و ۱۴): اینها کادر ویژه انجیل یوحنایی هستند. برای یوحنا، اورشلیم و معبد، نشانه و نماد علنی بودن پیام عیسی است.

همین خصوصیت علنی بودن، در مرگ عیسی دیده می‌شود. عیسی مرگ خود را به عنوان «بالا رفتن» پسر انسان اعلام می‌کند (۳: ۱۴، ۸: ۲۸، ۱۲: ۳۲). در رنج‌ها، عیسی رو در روی جمع نشان داده می‌شود، و پیلاتس دوبار می‌گوید: «اینک این انسان» (۱۹: ۵)، «اینک پادشاه شما» (۱۹: ۱۴). «کاهنان اعظم و نگهبانان او را دیدند» (۱۹: ۶) و او را پس زدند. در جلجتا، بسیاری یهودیان تقصیرنامه او که بر آن نوشته بود

در میان شاگردان نیز، در شب قبل از رنج‌ها، دیدنی هست که هنوز از آنچه می‌بیند کاملاً آگاه نیست. ولی کم‌کم، با نزدیک شدن «ساعت»، به محبت کلام عیسی، روشن می‌شود: «اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید. و از هم اکنون او را می‌شناسید و او را دیده‌اید... آن که مرا دیده است، پدر را دیده (۷:۱۴-۹). همان طور که ترائه می‌گوید: این «ساعت» است که دیدن را موجب می‌شود. ساعتش، نوری قطعی بر تمام زندگی عیسی می‌تاباند.

دو واژه، مورد «دیدن» را نشان می‌دهد: «جلال» پسر یگانه خدا و «پدر» در او. اولین اصطلاح در مقدمه آمده است: «و کلمه تن شد... و ما جلال او را تماشا کردیم (۱۴:۱). کلمه تن گرفته، به عنوان پسر یگانه که برای الهام پدر آمده است، این جلال را داراست. این جلال در «تن» می‌درخشد و شاگردان آن را می‌بینند. اصطلاح دوم، اصطلاح اول را عمق می‌بخشد. این اصطلاح در دو متن دیده می‌شود که یکی پیشرو دیگری است: «هر که مرا می‌بیند، فرستنده مرا می‌بیند» (۴۵:۱۲): این متن پایان مأموریت مسیح را در میان جمع نشان می‌دهد، آن را خلاصه می‌کند و برد آخرت شناسی آن را نشان می‌دهد: «آن که مرا دیده است، پدر را دیده» (۹:۱۴): این جمله، شاگردان را مستقیماً وارد راز «ساعت» می‌کند.

از این متون نتیجه می‌گیریم که «دیدن» از «باز شناختن» ساده متمایز است. «دیدن» چیزی بیش از درک کردن است. «دیدن» یوحنا، درک راستی روحانی در خاص بودن آن و در نهایت عمق آن است. بدون اینکه بشریت و تن مسیح را کنار بگذارد و از دیدرس دور کند، دیدن، بر نظاره جلال پسر که در او جلال پدر می‌درخشد، تعمق می‌کند: نظاره حقیقتی که توسط آن، انسان در حضور عیسی، در شرایط انسانی‌اش، قرار می‌گیرد و چشم را به روی راز می‌گشاید.

اثر یوحنا، تعلیم «دیدن» روحانی، جهت یافته به سوی «شمایل

انجیل یوحنا نمونه‌های زیادی از این نگاه نافذ دارد. یحیی تعمید دهنده عیسی را می‌بیند که به جانب او می‌آید و «اینک بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد» را «می‌بیند» (۲۹:۱). او روح را «می‌بیند» که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او می‌ماند و در عیسی همانی را می‌بیند که به روح القدس تعمید می‌دهد... برگزیده خدا (یا پسر خدا) (۱:۳۲-۳۴).

شاگردی که عیسی او را محبت می‌کرد نیز دقیقاً به واسطه سرعت، اطمینان و عمق نگاهش ممتاز است. غریزه ذاتی او مستقیم به مرکز راز ره می‌برد. در صحنه شکستن ساق‌ها، او از حقیقت مادی برمی‌گذرد و غریزه کسی که شاید اولین استاد او بوده را ادامه می‌دهد، او عیسی را به عنوان شهیدی «می‌بیند» که به خاطر نجات جهان ذبح می‌شود: «بره» گذر نو (۱۹:۳۴-۳۷). صبح رستاخیز مسیح، وقتی دوان دوان به قبر می‌رود، سنگ قبر کنار رفته، جسم ناپدید شده، کفن و دستمال سر صاف مانده: او می‌بیند و ایمان می‌آورد (۸:۲۰) که خداوند برخاسته است. در کنار دریاچه، به یک نظر حضور عیسی را می‌فهمد. از طریقی که تور انداخته می‌شود، می‌بیند که او خداوند است (۷:۲۱). چنین درک غریزی‌ای مستلزم قلبی پاک است که نور بالا در آن نفوذ کرده باشد (۳:۲۱)، که سخن و محبت خدا در آن جای گرفته باشد (۵:۳۸ و ۴۲). در همه این صحنه‌ها، نمونه‌ای به شاگردان عیسی عرضه شده است.

در مقابل، نگاهی وجود دارد که کدر است، که در درجات مختلف نا-دیدن است: آنهایی که در میان جلیلی‌ها، با وجود نشانه‌هایی که در مقابل چشمانشان انجام می‌گیرد (۶:۲۶) نمی‌بینند که مسیح واقعی، خود عیسی است (۶:۳۶؛ نگاه ۶:۴۰). هم چنین نا-دیدن فریسیان را مشاهده می‌کنیم که می‌گویند: «ما می‌بینیم» (۹:۴۱): از طرف جهان، مخالفتی با دیدن هست (۱۵:۲۴).

«او را، اگرچه ندیده‌اید، محبت می‌نمایند و الآن اگرچه او را نمی‌بینید، لکن بر او ایمان آورده وجد می‌نمایید با خرمی‌ای که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است (۱- پطرس ۸: ۱-۹). ولی هم چنین واقعیت این است که بسیاری مردم شاهد «نشانه‌ها» بوده‌اند و بدون اینکه حقیقتاً ببینند، شاهد ماجراها بوده‌اند (یوحنا ۶: ۲۶، ۳۹: ۹، ۴۰: ۱۲). شاگردان عیسی را حقیقتاً تنها به نور «ساعت» دیدند. آنها تنها پس از واقعه، معنای مسیحایی بسیاری از حوادث را بازشناختند و دیدند (ر. ک. ۲۲: ۲، ۱۶: ۱۲).

از این هم بیشتر، شاگردان، شاهدان عینی، برای رسیدن به «دیدن» راستی، مجبور شدند از دیالکتیک مطهر کننده «نا-دیدن» یا دقیق‌تر بگوییم، «دیگر ندیدن» بگذرند. خطابه‌ی خداحافظی آنها را آماده کرد: «بعد از اندک زمانی، جهان دیگر مرا نخواهد دید و اما شما مرا خواهید دید زیرا من زنده‌ام شما نیز زنده خواهید بود» (۱۹: ۱۴). مسلماً این متن، در درجه‌ی اول به ظهورهای عیسی‌ای برخاسته اشاره می‌کند، ولی این ظهورها، تنها مقدمه‌ای است برای یک تجلی درونی‌تر و کامل‌تر راز عیسی به کسی که او را محبت می‌کند (۱۴: ۲۰-۲۱، ر. ک. ۱۶: ۱۶-۲۲). «دیدن عیسی زنده» تنها از طریق تعمق و تحولی کاملاً تحقق می‌یابد که ترائه آن را «دیدن در کلیسا» می‌نامند.

پس اگر «دیدن عیسی» تنها در شناخت و نظاره عمیق رازش، یعنی جلالش که در کلیسا گسترده می‌شود، انجام می‌گیرد، آنهایی که خداوند برخاسته را دیده‌اند و آنهایی که بدون دیدن ایمان دارند، از نظر روحانی، در یک مقام قرار می‌گیرند. آنهایی که بدون دیدن ایمان دارند، ظهورات خداوند برخاسته را ندیده‌اند، با وجود این، او را در ایمان، زنده خواهند دید. خوشا به حال آنان...؛ این آرزو که عیسی برای آنها می‌کند، آرزوی راستین خوشبختی است، چون این اطمینان را می‌دهد که آنها نیز می‌توانند در ایمان، او را ببینند و به او نزدیک شوند.

مقدس» پدر است. یعنی بشریت پسر تن یافته‌اش که از شکوه «ساعت» می‌درخشد (ر. ک. ۱۳: ۳۱-۳۲). چنین نظاره‌ای، به دلیل جدید بودن مطلق راز تن‌گیری، در تاریخ روحانیت بی‌سابقه است. و در جمع بندی‌ای که تنها می‌تواند کار پدر باشد بشریت و الوهیت، تن و روح را به هم می‌پیوندد.

دیدن پدر در انسان-عیسی، بنا به گفته ترائه: «نتیجه استدلالی در ایمان، بر پایه بعد الهی‌ای که در عیسی احساس می‌شود نیست؛ بلکه یک «دیدن» واقعی است... «دیدن پدر». بنابراین، مرحله دومی در دیدن نیست. یک تصویر بعدی ثانویه، از ورای (و در پشت) شخص عیسی نیست که می‌بایست از آن گذر کرد تا به پدر رسید. در خود عیسی است که پدر دیده می‌شود... انسان‌ها حقیقتاً او را می‌بینند، هر چند غیرمستقیم و با دوختن نگاهشان روی شخص عیسی».

یک کلام عیسی به شاگردش توما می‌تواند این تصور را ایجاد کند که چنین نظاره‌ای مختص شاهدان عینی زندگی و رستاخیز مسیح است و دیگران دعوت شده‌اند که توسط ایمان بدون دیدن زنده باشند: «چون مرا دیدی، ایمان آوردی؛ خوشا به حال آنانی که ندیده ایمان آورند!» (۲۰: ۲۹). عیسی کسانی که بر پایه‌ی شهادت شاهدان عینی، از جمله نویسنده انجیل، «بدون دیدن خداوند» ایمان می‌آورند را سعادتمند اعلام می‌کند (ر. ک. ۱۸: ۲۰ و ۲۵: ۲۵). این بدان معنی نیست که هیچ راهی برای دیدن مسیح ندارند.

مسلماً، دیدن مستقیم و محسوس مسیح در حقیقت تاریخی‌اش توسط شاهدان ویژه، کل بنای ایمان را مستحکم می‌کند؛ و باز هم مسلم است که یوحنا واژه دیدن را در مورد آنهایی که شاهد عینی زندگی عیسی نبوده‌اند، به کار نمی‌برد. متنی از اولین رساله پطرس چنین القاء می‌کند که او در این مورد یک روال رایج را دنبال کرده است. پطرس به مسیحیان می‌نویسد:

مکاشفه) آمده است و جزئی از واژگان الهام به شمار می‌آید: ۲۲ بار در مورد عیسی، شخص او، سخنان یا کلام یا آوازش به کار رفته و ۴ بار در مورد پدر یا صدای پدر استفاده شده است.

عیسی کسی است «که از بالا می‌آید ... از آسمان» تا «به آنچه دیده و شنیده است، شهادت می‌دهد» (۳: ۳۱-۳۲)، فرستاده‌ای که آنچه را که از فرستنده خود شنیده است (۸: ۲۶) به جهان می‌گوید (الهام می‌کند). او انسانی است که یهودیان در پی کشتنش هستند، چون به آنها، راستی‌ای را که از خدا شنیده گفته است (۸: ۴۰): او «پسر»ی است که به شاگردان، به مانند «دوست» «هر چه از پدر شنیده» را بیان می‌کند. او مداوماً گوش به سخن پدر زندگی می‌کند.

به همان طریق، شاگرد نیز در گوش سپردن زندگی می‌کند. در نقطه آغازین آمدن مسیح، همیشه کلمه در گوش گرفتن جای دارد.

با گوش سپردن به کلام استاد است که دو شاگرد یحیی تعمید دهنده به دنبال عیسی می‌روند. لیکن، سخن خود عیسی نافذتر از همه سخن هاست. این همان چیزی است که سامریان که شهادت زن را در بازگشت از چاه یعقوب شنیده‌اند و بسیاری از آنها ایمان آورده‌اند، اعلام می‌کنند (۴: ۳۹). کلام زن در آنها اولین بیداری ایمان را موجب شده است. ولی کلام عیسی، این ایمان نوپا را از نو می‌آفریند و تبدیل به گوش سپردن پر توجه می‌کند. «شنیدن» تبدیل «به گوش سپردن» واقعی می‌شود؛ با این گوش سپردن، ایمان ابتدایی تبدیل به اطمینان کامل می‌شود: «به راستی او منجی جهان است» (۴: ۴۱-۴۲). شنیدن یک جزء اساسی است؛ نه تنها در نقطه آغازین، بلکه در قلب ایمان.

رابطه تنگاتنگ بین «شنیدن سخن» و ایمان داشتن در آیه ۵: ۲۴ آمده است: «آن که سخن مرا می‌شنود و به آن کس که مرا فرستاده است ایمان دارد، زندگانی جاودان دارد». شنیدن و ایمان داشتن، عملی یگانه‌را نشان

در باره «دیدن در کلیسا» ترائه نکاتی بسیار به جا می‌گوید: او می‌نویسد: «این دیدن، بر شخص خداوند که به واسطه مرگ جلال یافته، تکیه دارد. از زمان این حضور، گذشته، در دورنماهای راستی‌اش دیده می‌شود. بنابراین، در کلیساست که صلیب واقعاً به صورتی پر جلال دیده می‌شود. در کلیساست که ما می‌بینیم از پهلوی شکافته شده او خون و آب بیرون می‌ریزد چنان که در تاریخ، در جلجتا ریخته شده و ازین پس منشأ زندگی است و در مراسم آیینی، رازها را تداوم می‌بخشد. در کلیساست که «آنها، کسی را که نیزه زده‌اند، خواهند نگریست. «دیدن در کلیسا، در عین حال یک نا-دیدن است. عیسی مستقیماً، آن طور که شاگردانش می‌دیدند، دیده می‌شود. بدون اینکه بتوان او را مثل زمان آخر دید. حالا، زمان دیدن غیرمستقیم است که بر زندگی تاریخی عیسی، هم چنین که بر حضور فعلی او با پدر که در زندگی کلیسایی دیده می‌شود، متمرکز شده. در تحلیل نهایی، این «دیدن» بر شهادت روح بنا شده است ... ما فکر می‌کنیم، اگر جواب عیسی به توما (۲۰: ۲۹) را به صورت زیر تفسیر کنیم، از محدوده فکری یوحنا یی خارج نمی‌شویم: خوشا به حال آنان که بدون دیدن مستقیم من، در حضور تاریخی (آن زمان) من، ایمان دارند که من در کلیسا حضور دارم و مرا به طور مستور در کلیسا می‌بینند.

همان طور که در بالا گفته شد از این دیدگاه است که یوحنا زندگی عیسی را معرفی می‌کند. انجیل او در عین حال شهادت کسی است که خداوند را دیده است و نظاره همان خداوند که جلالش در کلیسا، با انجام کامل «نشانه‌ها» و «کلامش» ظاهر می‌شود.

می‌توان به همراه پوتری گفت که به کارگیری واژه «شنیدن» به گوش گرفتن» توسط یوحنا ی قدیسی، کم اهمیت تر از از واژه دیدن نیست. فعل شنیدن ۵۸ بار در انجیل چهارم و ۱۶ بار در رساله یوحنا (۴۶ بار در

را دارد و حتی می‌توان گفت یک فرمان است. به صدای پسر انسان، مرده‌ها از قبر بیرون می‌آیند، به آواز شبان، گوسفندان به راه می‌افتند، جمع می‌شوند و دنبال می‌کنند. به صدای شاهد راستین، آنهایی که «از راستی» هستند، جمع می‌شوند. به صدای استاد، «مریم» فوراً بلند شده به نزد او» می‌رود (۱۱:۲۸-۲۹).

«شنیدن» و خصوصاً «گوش دادن» به صدا، مستلزم یک رابطه دو طرفه از آن یکدیگر بودن بین آنکه دعوت می‌کند و آنکه دعوت را دریافت می‌کند، است.

در این رابطه، تمثیل شبان نیکو، نکات مهمی را نشان می‌دهد. همه گوسفندان در آغل جمع هستند و صدای شبان را می‌شنوند (۳:۱۰)، ولی تنها «گوسفندان خود» (۳ ب)، یعنی گوسفندانی که پدرش به عیسی داده (۱۰:۲۹) هستند که صدای مربوط به خودشان را می‌شناسند؛ هر یک نام خود را باز می‌شناسند (۳ ب). در واقع، شبان، گوسفندانش را «به نام صدا می‌کند»: آنها بیرون می‌روند، از عقب او می‌روند و می‌گذارند آنها را هدایت کنند «چون آواز او را می‌شناسند»، در حالی که صدای بیگانگان را نمی‌شناسند (۱۰:۴-۵). عیسی گوسفندان دیگری از «آغل» یهودیت دارد. آنها نیز صدای او را خواهند شنید: آنها نیز صدای او را می‌شناسند و در گله شبان یگانه جای می‌گیرند (۱۰:۱۶). در تمام این متن، موضوع بر سر جمع آوری گله است.

کمی دورتر، عیسی خطاب به یهودیانی که در شک مانده‌اند چون از گوسفندان گله او نیستند می‌گوید: «گوسفندان من صدای مرا می‌شنوند و از پی من می‌آیند و من به آنها زندگانی جاودانی می‌دهم (۱۰:۲۸). آنها می‌دانند که تا به ابد هرگز هلاک نخواهند شد. می‌بینیم چه نکات شخصی و صمیمانه‌ای مضمون صدا به مضمون سخن می‌افزاید.

برخورد عیسی با مریم مجدلیه در نزدیکی قبر، این مطلب را به گونه‌ای

می‌دهد که توسط آن، انسانی که به سخن عیسی گوش می‌دهد، سخن فرستاده خدا را باز می‌شناسد و به مانند سخن خود پدر، به آن ایمان می‌آورد. این امر مستلزم تعدادی پیش زمینه‌های درونی است که همه ندارند؛ همان طور که الهام مسیح «نان زندگانی»، «نان زنده» آن را نشان می‌دهد. بسیاری از شاگردان با شنیدن این خطابه اعتراض می‌کنند. آنها می‌گویند: «این گفتار سخت است، اما چه کسی می‌تواند آن را گوش کند؟» (۶:۶۰). از آن به بعد بسیاری از شاگردانش از او روی گردان شدند و دیگر با او همراهی نکردند» (۶:۶۶). این واقعه، نور زیادی بر آنچه «شاگرد مسیح بودن» است می‌اندازد: انسانی که قادر باشد کلام «سخت» و فاجعه‌وار را بشنود و استادش را به هر قیمتی دنبال کند و ایمان داشته باشد که کلمات زندگی جاودانی نزد عیسی است (۶:۶۸).

آنچه درباره «باز شناختن» و «دیدن» گفته شد، درباره «شنیدن» نیز باید گفته شود. برای اینکه کلام در ژرفای قلب منعکس شود، می‌بایست که انسان «از پدر بشنود» (۶:۴۵)، «از خدا» باشد (۸:۴۷)، «فرزند حقیقی خدا باشد، از او زنده باشد و توسط او کشیده شود» (کوفمن). عیسی این را به یهودیان دیرباور می‌گوید: «آن که از خداست، گفتار خدا را می‌شنود شما نمی‌شنوید زیرا از خدا نیستید» (۸:۴۷).

یک مضمون دیگر یوحنا نزدیک به این، مضمون «شنیدن صدا» است که نسبت به شنیدن کلام، رابطه مستقیم‌تری با کسی که سخن می‌گوید دارد. به این دلیل، در چند متنی که این اصطلاح به کار رفته، همیشه لقبی شخصیت عیسی را برجسته می‌کند: صدای او، «صدای پسر خدا» است (۵:۲۵)، صدای «پسر انسان» برای رستاخیز زندگان و داوری زیرا او داور زندگان و مردگان است (۵:۲۷-۲۹)، صدای شبان است (۱۰:۳-۵، ۱۶، ۲۷)، صدای پادشاه و شاهد راستی است (۱۸:۳۷).

در مقایسه با کلمه، «صدا» معنای دعوت می‌دهد، ارزش یک دعوتنامه

یو ۱:۱)، استفاده می‌کند. این فعل در انجیل لوقا نیز یافت می‌شود. عیسی با استفاده از این واژه از یازده تن شاگردانش دعوت می‌کند تا تن برخاسته از مرگ او را لمس کنند و ببینند که او روح نیست. ولی این فعل در انجیل چهارم دیده نمی‌شود.

یوحنا برای شرح تماس عیسی با جماعت از اصطلاحات مستقیم مرقس استفاده نمی‌کند (۲۷:۵-۳۱، ۵۶:۶، ۳۳:۷، ۲۲:۸، ۱۳:۱۰). لیکن به کارگیری واژه تن درباره کلمه و ساکن شدن آن در میان انسان‌ها (۱۴:۱) برای پی‌ریزی واقعیت‌گرایی تفکر یوحنایی کافی است. در عیسی، سخن با بشریت همراه شد. انسان‌ها نه تنها او را دیدند و صدایش را شنیدند، بلکه با او تماس صمیمانه برقرار کردند.

صحنه‌ای مثل صحنه شفای کور مادرزاد، آنجا که می‌بینیم عیسی «آب دهان به زمین انداخته با آن گل ساخت و گل را برچشمان کور مالید» (۶:۹)، در زمینه واقعیت‌گرایی، چیزی از انجیل مرقس کم ندارد. هم‌چنین می‌توان از تدهین بیت عنیا (۱:۱۲-۳)، شستن پاها (۱۳:۲-۱۲)، ضربه‌های دوران رنج‌ها (۲۲:۱۸، ۳:۱۹)، و ضربه نیزه به پهلو عیسی شکنجه دیده (۳۴:۱۹) نام برد. عیسی یوحنا، یک انسان راستین است. شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود، در طی شام آخر به «سینه عیسی تکیه» داشت و بر «سینه عیسی» خم شده است (۱۳:۲۳ و ۲۵).

یوحنا به تماس مستقیم مسیح با بشریت شهادت می‌دهد. از این نقطه نظر، انجیل چهارم طعم خاص خود را دارد و عارفان از آن الهام گرفته‌اند. به هر صورت، صحنه ظهور به مریم مجدلیه و توما، آخرین تفکر یوحنا را در این باره به ما روشن می‌کند.

احتمالاً، مریم خود را به پای عیسی انداخته: بی‌شک پاهای او را در آغوش گرفته است. ولی عیسی او را متوقف می‌کند: «مرا لمس مکن!» (۱۷:۲۰) عیسی خود را پس می‌کشد: او «هنوز نزد پدر خود بالا

بارز به تصویر می‌کشد. «مریم!» همین نام کافی است؛ عیسی بار دیگر برای کسی که او را می‌جوید، حاضر می‌شود. یوحنا نمی‌گوید که او صدای عیسی را بازشناخت ولی این امر مسلم است؛ به این دلیل، بسیاری از مفسران این صحنه را با صحنه شبانی که گوسفندان را به نام صدا می‌کند مقایسه کرده‌اند، برخی دیگر از مفسران این صحنه را با غزل غزل‌ها مقایسه کرده‌اند. مضمون «آواز محبوب» از مشخصه‌های غزل غزل‌هاست: مریم مجدلیه نیز مثل محبوبه غزل غزل‌ها (۲:۵، ۸:۲، ۱۳:۸) آواز محبوب را می‌شناسد، نه با دیدن (مریم گمان می‌کند که او باغبان است)، بلکه تنها به آواز، با شنیدن. این تغییر (از جمله تفسیر کامب) اتکایی در آغاز انجیل می‌یابد. آنجا که یحیی تعمید دهنده با شنیدن توفیق‌های مأموریت عیسی، خود را به دوست داماد تشبیه می‌کند «که در آنجا ایستاده، و به او گوش می‌دهد، از آواز داماد بسیار شاد است» (۲۹:۳). مضمونی این چنین نافذ خاص تشریح عرفانی است، ریشه در سنت کتب مقدس دارد و خصوصاً با نوشته‌های زمان آخر مرتبط است.

به نظر مقرون به یقین می‌آید که کلام سخت که عیسی به یهودیان شکاک می‌گوید: «شما هرگز صدای او را نشنیده‌اید» در ارتباط با اطمینانی است که یهودیان دارند. آنها امتی هستند که در سینا آواز خدا را شنیده‌اند (تث ۴:۱۲-۱۵ و ۳۳) که قانون را داده و با قانون، پیمان خود را با آنها مهر کرده است. با مقاومت در برابر دعوت عیسی که در او دعوت پدر شنیده می‌شود، ثابت می‌کنند که صدای الهی را نشنیده‌اند؛ کتب مقدس برای آنها بسته مانده است (۳۹:۵)، مضمون صدا در اینجا به صورت یک مضمون مربوط به آخرت‌شناسی، مشارکت، و داوری به نظر می‌رسد.

اولین رساله یوحنا، برای معنا دادن به پدیدار شدن زندگی جاودان در عیسی-مسیح، از واژه بسیار واقع‌گرایانه «لمس کردن با دست» (۱-)

جوید) و خون او را نوشید (۵۵:۶). به این ترتیب به وسیله آیین مذهبی «عشای ربانی»، تماس با بشریت جلال یافته مسیح، به طریقی تنگاتنگ تر و عمیق تر و حقیقی تر از تماسی که مریم مجدلیه و توما ی شاگرد فرض می کردند، انجام می پذیرد.

بیداری علاقه به روحانیت که به بشریت مسیح وابسته است، به طور نامحسوسی توسط یوحنا القاء می شود. در واقع، مأموریت عیسی در عروسی قانا، با نشانه تبدیل آب به شراب شروع می شود. معنای نمادین این واقعه را در چند نکته می توان مورد بحث قرار داد، ولی نمی توان نفی کرد که نقطه اوج روایت، در گفته آخر رئیس مجلس جای دارد. او چون آب تبدیل شده به شراب را پوشید، «داماد را مخاطب ساخته به او گفت: «تو شراب خوب را تا کنون نگاه داشته ای!» (۱۰:۲). عطای به وفور یک شراب خوب در یهودیت، جزو ضیافتی وعده داده شده در زمان مسیحایی به حساب می آمد (ر. ک. اش ۶:۲۵). حکمت الهی این نماد را از آن خود ساخته بود. (امث ۹:۱-۵؛ بنسی ۱۷:۲۴-۱۸). زمینه انجیل چهارم اجازه می دهد، نشانه فنا را با این سنت مسیحایی و توراتی روشن کنیم: «ای دوستان بخورید و ای یاران بنوشید و به سیری بیاشامید!» (غزل ۵:۱). تصاویر مستانه عهدعتیق روشن و تسویه می شوند. انسان ها دعوت شده اند که «از مستی هوشیار» شراب خوب که تا کنون نگه داشته شده، بر سر میز کلمه تن یافته، «بچشند». از همین دیدگاه، می توان متونی را با خصوصیات مشابه به کتب عهدعتیق خواند که در آنها عیسی دعوت می کند: برای «نوشیدن» آب زندگانی، برای خوردن نانی که تن اوست و نوشیدن خون او، «به سوی» او بیایند. انجیل یوحنا سعی می کند لذت «مائده ای که جهت زندگانی جاودان می ماند» را در انسان بیدار کند (۲۷:۶).

نرفته» است. مریم تصور می کند که عیسی مثل ایلعازر دوباره جای خود را در میان زنده ها اشغال خواهد کرد (۲:۱۲). مثل همسر در غزل غزل ها، «او را گرفته و رها نمی کند» (غزل ۳:۴). ولی عیسی به بعدی دیگر می رود. رفتار مریم در تناسب با وضعیت جدید نیست. بنابراین او ناچار است بگذارد که عیسی، درست زمانی که او را باز یافته است، از او جدا شود. این تماس که هنوز با بشریت مسیح زیاده عاطفی است، باید به یک حرکت، با او و توسط او، به سوی پدر تبدیل شود.

تماس با عیسی یعنی، «لمس کردن او»، «دیدن او»، و «شنیدن او» باید در یک گذشتن از فراسوی احساس تحقق یابد، با پاک شدن از آنچه در آن تماس ما، کاملاً هدف پدر نیست. آنگاه می توانیم به راستی عیسی را لمس کنیم، بشنویم، و ببینیم. نیومن به عالی ترین نحوی این را بیان می کند: «بالا رفتن از این پایین، در تن و در روح به سوی پدر، یعنی پایین آمدن در روح، از پدرم به سوی شما. آنگاه برای شما حضور خواهیم داشت، آنگاه می توانید مرا، نامریی ولی حقیقی تر، در آغوش بگیرید».

به طریقی مشابه، توما می خواهد عیسی را در حقیقت فیزیکی اش «ببیند» و «لمس کند»، «اگر انگشت خود را در جای میخ ها فرو نبرم و دست خود را بر پهلویش نگذارم» (۲۵:۲۰). ولی هنگامی که عیسی به سوی او می آید، جواب او «ای خداوند من و ای خدای من!» (۲۸:۲۰)، جواب یک انسان متحول شده توسط حضور خداوند است. دیگر برای او لمس کردن بی حاصل است. از این پس او می داند که در میان جمعی که بر پایه شهادت رسولان بنا شده، تماس با عیسی در ایمان تحقق می یابد.

راستی این تماس، با اقتداری بی بدیل در خطابه «نان زنده» تأکید شده است. از شاگرد دعوت شده که با مسیح رستاخیز کرده مشارکت کند. واقع گرایی و تأکید اصطلاح ها، بی شک به دلیل لزوم مبارزه با هر نوع تفسیر صورت ظاهرگرایانه تن گرفتن است: باید تن او را خورد (در لغت

خواهد کرد، نشان می‌دهد. او «قدس تن خود» را که پس از سه روز آن برمی‌خیزاند تا قدس راستین شود (۲: ۱۹-۲۲) ارج نهاده است. اگر این امر (که مسلماً تنها توسط یوحنا قدیس یادآوری شده) که «ایلعازر یکی از کسانی بود» (۲: ۱۲) را در نظر بگیریم، این تفسیر برجستگی خاصی می‌یابد. درباره همین ایلعازر یوحنا قبل از این، بازگشت او به زندگی، به اقتدار سخن عیسی را تعریف کرده است (۱: ۱۱-۴۴). خواننده هنوز کلام مرتا را به یاد دارد که: «خداوند دیگر بو گرفته است» (۳۹: ۱۱).

بنابراین، به نظر می‌رسد که برای یوحنا، پاشیدن عطر یکی از راه‌هایی است که جلال عیسی را بیان می‌کند. حتی در مرگ، بشریت مسیح «عطر حیات» دارد (۲- قرن ۱۶: ۲) عطری که یهودیان به قانون اطلاق می‌کردند. این عطر نمودار قابل توجه پیروزی عیسی بر مرگ است: «من رستخیز و حیات هستم، آن که به من ایمان دارد، اگر هم بمیرد زندگانی خواهد کرد» (۲۵: ۱۱).

یوحنا یک آموزه درک روحانی بنا نکرده است، بلکه تنها پایه‌های آن را گذاشته است.

راینر زمانی که شروع چنین آموزه‌ای را در نزد اوریژن بررسی می‌نمود، این متن استاد بزرگ را نقل قول می‌کرد که در واقع به یوحنا ارجاء می‌دهد: «مسیح مضمون هر ادراکی در جان می‌شود. او خود را نور راستی برای روشن کردن چشمان جان می‌نامد، خود را کلمه می‌نامد برای شنیدن، و نان زندگانی برای چشیدن. او هم چنین روغن تدهین و سنبل رومی نامیده شده است تا جان از عطر آن لذت برد؛ او کلمه تن گرفته شد، قابل لمس و قابل دسترسی تا انسان درونی بتواند کلمه حیات را درک کند.

تن گیری اساس چنین آموزه‌ای است. چون «سخن تن شد»، می‌توان

شاید بتوان جواب یهودیان به عیسی را در این جهت تفسیر کرد: ابراهیم و انبیاء مردند و تو می‌گویی «اگر کسی کلام مرا نگاه دارد، هرگز تا به ابد مرگ را نخواهد چشید» (۸: ۵۲). لفظ «چشیدن مرگ» چندین بار در متن‌های ریون می‌آید، این لفظ به طور مصور، سختی و درد تجربه انسانی مرگ را بیان می‌کند. کسی که سخن عیسی را نگاه دارد، از این تجربه سخت گذشته است: «هرگز تا به ابد مرگ را نخواهد چشید» (۸: ۵۱)، او زندگانی جاودان را چشیده است.

می‌دانیم روایت خاکسپاری بدن عیسی چه جایگاهی در اناجیل دارد. هولوت می‌گوید: «غیرممکن است نقشی را که عطر در این صحنه بازی می‌کند در یک سطح کاملاً نهادی برداشت کنیم. این نقش به حرکاتی با جنبه تاریخی آشکار پیوسته است». مثلاً یوحنا تأکید می‌کند که بدن عیسی «به رسم خاکسپاری یهودیان» پیچیده شد (۱۹: ۴۰). با وجود این می‌توان قبول کرد که هدف مشترک این روایات این است که نشان دهند، مرگ عیسی برای مؤمنان هیچ خصوصیت نحسی ندارد: خاکسپاری، جنبه برگزاری مراسم آیینی را به خود می‌گیرد. ولی برای هسته اولیه مؤمنان، می‌توان گفت که فراوانی «حنوط و عطریات» (لو ۲۳: ۵۶)، مَر مخلوط با عود است که بیش از هر چیز معنای مرگ عیسی را برای آنان مصور می‌کند (یو ۱۹: ۳۹). این «استفاده پرشکوه» از عطریات در انجیل یوحنا برجستگی خاصی می‌یابد (۱۹: ۳۹-۴۰).

یوحنا، مانند مرقس و متی، عمل تدهین بیت عنیا را با تدهین مسیح که پیش بینی و اعلام آن است، مرتبط می‌کند. ولی یوحنا مقدار قابل توجه عطر مصرف شده را یادآوری می‌کند و می‌گوید: «خانه را بوی عطر فرا گرفت» (۱۲: ۵۳) عیسی عمل مریم را تفسیر می‌کند: او پیشاپیش مراسم تدهین را برگزار کرده و تعالی «قربانی بوی خوش» را که او به پدر تقدیم

ایمان داشتن به ... (۱۹ بار): به عیسی، به پسر، به پدر (۵:۲۴)، به کتب مقدس، به موسی، به انبیا، به کارها به ... این شکل دستوری به جنبه اعتمادی که در ایمان هست تأکید دارد، به این معنی که شخصی، سخنی، شهادتی را سزاوار اعتماد بدانند. شلیه نشان می دهد که این جنبه، بعد از ایمان آوردن، افزوده نمی شود. از ایمان نیز ناشی نمی گردد، بلکه در خود عمل ایمان است. ایمان، خود زیر سایه اعتماد قرار دارد و از آن پر شده است.

ایمان داشتن به اینکه ... (۱۲ بار): عیسی «قدیس خدا» است (۶:۶۹)، «مسیح، پسر خدا» است (۱۱:۲۷، ۲۰:۳۱)، «فرستاده خدا» است (۱۱:۴۲، ۱۷:۸، ۲۱)؛ از «سوی خدا بیرون آمده» (۱۶:۲۷ و ۳۰)؛ که در پدر هست و پدر در او (۱۴:۱۰-۱۱)؛ که «من هستم» (۸:۲۴، ۱۳:۱۹). این اصطلاح به معنای جزء «اکتشافی» است که در الهام و عمل ایمان آوردن مستتر است.

ایمان محتوایی قابل بیان دارد و این امر هم چنین وقتی فعل ایمان آوردن به صورت مطلق، یعنی بدون هیچ پسوندی، به کار برده شده حقیقت دارد (۳۳ بار). در آن وقت ضمیمه متن همیشه به یک موضوع مشخص فعل ایمان داشتن اشاره می کند.

اما مشخص ترین ساختار این اصطلاح، ایمان داشتن به ... می باشد که (۳۶ بار) در انجیل یوحنا تکرار شده است. این اصطلاح همیشه به عیسی ربط دارد جز یک بار که به خدا مربوط است (۱:۱۴). اغلب این اصطلاح با اصطلاح «ایمان به کلمه ... یا ایمان داشتن به ...» که اصطلاح همانند است اشتباهاً به کار می برند.

اما ایمان داشتن به ... اصطلاح بسیار مهمی است و معنی آن فقط این نیست که از دیدگاه شخص سخن کسی را قبول کرده به آن اعتماد نماییم بلکه علاوه بر این در یک اعتماد کامل بر شخص مقابل، یک حرکت است

گفت که الهام از طریق همه حواس، در انسان وارد شد. ولی عیسی با تن گرفتن، نه تنها شرایط انسانی را تقبل کرد، بلکه آن را دگرگون ساخت و از جلال الهی پر کرد. پنج حس انسان در ایمان، حقیقتاً به مسیح جلال یافته دست می یابد. احساسات از بین نرفته اند بلکه در روح دوباره خلق شده اند. انسان در «آب و روح زاده شده» (۳:۵) و به راستی پسر خدا را «می بیند»، سخن او را «می شنود» و «به گوش می سپارد»؛ او را «لمس» می کند، از او تغذیه می کند، او را می چشد و زندگی را در روح القدس تنفس می کند.

۳- ایمان داشتن

یوحنا وقتی می خواهد هدف خود را از نوشتن توضیح دهد، تنها یک کلام می گوید: «تا همگان به وسیله او ایمان آورند». آیا می خواهد غیرمسیحیان را به ایمان به مسیح وادارد یا هدفش تنها روشن کردن و تقویت ایمان مسیحیان است؟ هر دوی این تعبیرها پیشنهاد شده اند. دلایل مختلفی تعبیر دوم را مستحکم می کنند.

در هر صورت، یوحنا تنها ایمان به عیسی-مسیح، پسر خدا را مد نظر دارد. برای یوحنا، ایمان اساس و قلب هستی مسیحی است. به نظر او، ایمان مشارکت انسان در «کار خدا» (۶:۲۹ و ۴۰) را خلاصه می کند «نهرهای آب زندگانی»، تصویر روح (۷:۳۷-۳۹) که از بطن مسیح، در ساعت جلال یافتنش فوران می کند، وعده داده شده. روایت تجلی های عید گذر، با سعادت‌مندی مؤمنان خاتمه می یابد (۲۰:۲۹). ایمان، به «زندگانی» می انجامد (۲۰:۳۱).

واژه ایمان، ۹۸ بار در انجیل آمده (به نسبت، بیشتر از هر کتاب دیگر عهد جدید). و شکل های دستوری بسیار متنوعی به خود گرفته است.

رهروی انسان به سوی ایمان در عیسی را می‌رساند، یعنی تلاش در پذیرفتن و از آن خود ساختن راستی» (لاپوتری). در این رهروی به سوی ایمان به عیسی، انسان خود را به جاذبه الهی که بر او اعمال می‌شود، می‌سپارد؛ زیرا همان‌طور که عیسی می‌گوید: «هیچ کس نمی‌تواند به سوی من آید، مگر آنکه پدر که مرا فرستاده است، او را به سوی خود بکشاند» (۴:۶). می‌دانیم چگونه اگوستین قدیس این متن را تفسیر کرده است: «شاعران می‌گویند که هرکس توسط شهرت و لذت جذب می‌شود، ما نیز می‌توانیم به حق بگوییم که انسان، وقتی از راستی لذت می‌برد و از زندگی جاودان محظوظ می‌شود، به سوی عیسی - مسیح جذب می‌گردد».

اما متن یوحنا به طرق مختلف رابطه بین اجزاء تشکیل دهنده «ایمان» را معرفی می‌کند. گاهی «دیدن» یا «شنیدن» قبل از «ایمان آوردن» می‌آیند و به آن ره می‌برند؛ زمانی دیگر، با آن همراهی می‌کنند و یا به دنبالش می‌آیند. در حقیقت، اینها متقابلاً در یکدیگر قرار دارند. ایمان در عین حال، چشم‌های جدید، گوش جدید و حساسیتی جدید به الهام الهی می‌دهد. از یک اکتشاف اولیه شروع می‌شود و به اکتشاف عمیق‌تر و نورانی‌تر راستی ره می‌برد.

در صحنه برخیزاندن ایلعازر، «دیدن»، مقدمه «ایمان آوردن» به نظر می‌رسد: «بسیاری از یهودیان ... و آنچه را عیسی کرده بود دیده بودند، به او ایمان آوردند» (۴۵:۱۱)؛ هم‌چنین در صحنه قبر خالی: «دید و ایمان آورد» (۸:۲۰)؛ یا در صحنه تومای ناباور: «چون مرا دیدی ایمان آوردی!» (۲۹:۲۰)؛ برعکس، در کلام عیسی به مارتا، «دیدن»، ایمان آوردن را پیش فرض می‌کند: «اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید» (۴۰:۱۱).

به نظر می‌رسد که یک جمع بندی ثابت «دیدن» و «ایمان آوردن» در زیر بنای این کلام عیسی به جلیلی‌ها قرار دارد: «زیرا اراده پدر من چنین

که به سوی شخص او داشته باشیم تا با او به صمیمیت و اتحاد کامل دست یابیم. یکی از بخشهای اصلی عمل «ایمان آوردن» را تشکیل می‌دهد. «ایمان داشتن به نام ...» (۳ بار) به نوعی، جمع بندی دو اصطلاح قبلی (ایمان به ... و ایمان داشتن به ...) است و به آنها چیزی می‌افزاید: «ایمان به نام ...» یعنی به شخصی پیوستن، ولی در عین حال قبول کامل آنچه که نام او بیانگر آن است. این عبارت جهت صحبت کردن درباره ایمان بسیار کامل می‌باشد

(formula maxime completa ad loquendum de fide).

معادل اصطلاحاتی مثل «آمدن به نزد» عیسی، «پذیرفتن» یا «دنبال کردن» عیسی و «ایمان آوردن»، در بسیاری موارد به طور موازی آورده شده‌اند. مثلاً: «آن که به سوی من می‌آید، گرسنه نخواهد شد و آن که به من ایمان آورد، هرگز تشنه نخواهد شد» (۳۵:۶)؛ «من که به نام پدرم آمده‌ام و شما مرا نمی‌پذیرید ... چگونه می‌توانید ایمان بیاورید شما که جلال را از یکدیگر می‌طلبید» (۴۲:۵-۴۳:۴۳؛ ر.ک ۱:۱۲)؛ «اما شما ایمان نمی‌آورید زیرا شما از گوسفندان گله من نیستید گوسفندان من صدای مرا می‌شنوند ... و آنها از من پیروی می‌کنند» (۱۰:۲۵، ۲۷).

برای یوحنا، «ایمان آوردن» اقدامی عملی و بسیار غنی است. در ایمان، «باز شناختن»، «پذیرفتن»، «دیدن»، «شنیدن» و «به گوش گرفتن»، تماس شخصی با مسیح (ر.ک ۱- یو ۱:۳)، و اطاعت از روح (یو ۳:۸، ۲۰:۲۲) مستتر است. انسان، به اشکال گوناگون، در عیسی - مسیح و توسط روح القدس به آمدن خدا را استقبال می‌کند: «به سوی نور می‌آید» و «و راستی را برپا می‌سازد» (۳:۲۱).

این اصطلاح آخر، اغلب بد درک شده است. «این اصطلاح که در عهد جدید، خاص یوحناست به همان گونه که در عهد قدیم و در یهودیت معنی می‌داد، یعنی «مطابقت دادن ایمان با حقیقت»، معنی نمی‌دهد، بلکه

ایمان در انسان فاصله ای با «جهان» ایجاد می‌کند؛ «جهان» به معنایی که پیشتر گفته شد. مؤمن، در عین حال که در «جهان» است (۱۷:۱۱ و ۱۵)، به نوعی از آن کناره گرفته است (۱۹:۱۵، ۱۷:۱۴-۱۶). به مانند استاد خود، «از این جهان» نیست (۱۶:۱۷). هستی او بر پایه یک راستی، یک کلمه بنا می‌شود. از محبتی که «از اینجا» نیست تغذیه می‌شود (۱۸:۳۶). مؤمن، توسط روح، که نمی‌دانیم «از کجا می‌آید و به کجا می‌رود» (۳:۸) حمایت و هدایت شده است. او مثل عیسی شده است (۸:۱۴)، معمایی برای جهان، یک راز. معما و رازی همهمه انگیز و خشم‌آور (۶:۶۰-۶۱)، چون مؤمن مانند استادش در جهان حضور دارد. و حتی بیش از این، او به جهان فرستاده شده است (۱۷:۱۸، ۲۰:۲۱) تا کلام را در آنجا به گوش برساند (۱۷:۲۰) و شهادت دهد (۱۵:۲۷).

برای یوحنا، ایمان، بازآفرینی انسان در انسان است، تولدی دوباره (۳:۵۳)، شروعی به فیض قدرت روح، چنین آموزشی نیکودیموس را سردرگم می‌کند (۳:۱۰ و ۳). در واقع ایمان یک التزام کامل است. انسان از خود کفایت‌گرایی و همه امنیت‌های «تن» (۳:۶) و نیز از ضمانت علم (۳:۱۰، ۵:۳۹، ۷:۴۸ و ۹:۲۹) دست می‌کشد و اراده خدا را در عیسی مسیح تقبل می‌کند و خود را به شهادت کسی که «می‌داند» و «دیده» است (۳:۱۱)، به حکمت الهی می‌سپارد. این تصمیم، نقطه آغازین یک زندگی نوین است که از کار انسان نیست بلکه از کار خداست (۶:۲۹). این زندگی که بر پایه ایمان و به سخن الهام بنا شده، ازین پس در قلب مؤمن، مثل یک «آب جوشان» از اعماق ناشناخته بیرون می‌آید (۴:۱۱) و در «زندگی جاودان» فوران می‌کند (۴:۱۴). حال، مؤمن گفتار و کارهایی که جوابگوی انتظار پدر هستند را یافته است. او در روح و راستی، پدر را که روح است می‌پرستد (۴:۲۳-۲۴)، خدایی که به واسطه ایمان به او عطا شده تا فرزند او شود. مؤمن، که توسط پسر آزاد

است: هر کس پسر را می‌بیند و به او ایمان می‌آورد، زندگانی جاودان داشته باشد» (۶:۴۰). این متن، تنها متن انجیل یوحناست که در آن اصطلاح «دیدن پسر» آمده است. وست کوت یادآور می‌شود که دو عمل «دیدن» و «ایمان آوردن» به مانند اعمالی تشریح شده‌اند که می‌بایست ادامه پیدا کنند. «دیدن پسر» در «ایمان آوردن» تحقق می‌یابد و «ایمان آوردن»، «دیدن پسر» را در خود دارد. در آیه ۵:۲۴ اصطلاح مربوط به «شنیدن» در همین راستا دیده می‌شود: «آن کس که سخن مرا می‌شنود و به آن کس که مرا فرستاده است ایمان دارد، زندگانی جاودانی دارد».

بنابراین، در قلب ایمان یوحنایی، یک جزء دیدن و یک جزء شنیدن به طور دائم وجود دارند. به همان نسبت که تبادل و نزدیکی روابط یگانگی بین روح و مؤمنان به مسیح الهام‌کننده پدر، بیشتر می‌شود، «دیدن» و «شنیدن» عمیق‌تر و مستحکم‌تر می‌گردند.

ولی جنبه اصلی «ایمان آوردن» در انجیل یوحنا، خصوصیت حق انتخاب و تعهد آن است. «ایمان آوردن» یک تعهد اساسی و قطعی را تشکیل می‌دهد که برد آخرت شناسی دارد و توسط آن، انسان سرنوشت خود را برای نور یا تاریکی، برای زندگی یا مرگ تعیین می‌کند: «آنکه به پسر ایمان آورده باشد، زندگی جاودانی دارد و آن کس که ایمان به پسر را نمی‌پذیرد، زندگی را نخواهد دید بلکه خشم خدا برای او می‌ماند» (۳:۳۶). موسس ایمان را، از دید یوحنا، «تصمیم قطعی برای تمام زندگی» می‌نامد.

این تصمیم، قطع رابطه ای است که ایمان در انسان، با هر چه او را به تاریکی‌ها، دروغ و گناه پیوند می‌دهد، به انجام می‌رساند. عمل «ایمان آوردن» از دیدگاه یوحنا، اگر بدون فعل metanoein (به معنی تحول یافتن) به کار برده شده معنی تغییر و تحول را دربر دارد. رد کردن ایمان، گناه به معنای واقعی است (۸:۲۱ و ۲۴، ۹:۴۱، ۱۵:۲۲، ۱۶:۸-۱۱).

تعمق رساله اول، در انجیل نیز مصداق می‌یابد. وضعیت مؤمن، اتحاد متناقض ما بین «آنچه اکنون است» و «آنچه اکنون نیست» می‌باشد.

کومل این امر را به گونه‌ای عالی بیان کرده است: «انتظار بازگشت مسیح و سرانجام نهایی، بخشی از ایمان یوحنا به مسیح، پسر خداست که در تاریخ آمده ... اگرچه این ایمان ... ایمان تاریخی است و تنها یک مراقبه عرفانی در تصویری بدون تاریخ نیست، انتظار مربوط به قیامت شناسی، یک اصل پیام یوحنایی است».

در هر حال اشتباه می‌کنیم اگر به همراه لوازی بگوییم که یوحنا، آخرت شناسی را با عرفان جایگزین کرده و یا بدون بررسی، دو اصطلاح مربوط به آخرت شناسی: «آن که ایمان دارد ... زندگی جاودان دارد (آخرت شناسی مربوط به زمان حال) و «در واپسین روز برخوادم خیزاند» (آخرت شناسی مربوط به آینده)، را با هم ناسازگار بدانیم (۶:۴۰). ولی حقیقت این است که تفکر یوحنایی به مانند تفکر پولس در رساله‌های تبعید، بیشتر به زمان حال مسیحیان اهمیت می‌دهد.

برای یوحنا، آن مدافع کار الهام مسیح را تداوم می‌بخشد، بر این امر شهادت می‌دهد (۲۶:۱۵) و راستی آن را در قلبها وارد می‌کند و پیشاپیش، به نوعی آمدن و الهام مربوط به قیامت شناسی عیسای جلال یافته را تحقق می‌بخشد. آمدن عیسی در روح، هر چند که هنوز زیر سایه‌های ایمان پنهان است، حامل زندگی غنی و نور- و همان طور که دیدیم- آرامش و شادی «زمان آخر» است. عیسی آن را به صورتی، آمدن در جلال می‌نامد. مگر نه اینکه درباره روح می‌گوید: «او مرا جلال خواهد داد» (۱۴:۱۶)؟

تأکید انجیل چهارم روی کلام الهام و ایمان، و موجود نبودن روایت استقرار مراسم عشای ربانی، بسیاری از مفسران را بر آن داشته که آموزه رازهای مقدس را خارج از تفکر یوحنا و حتی در تضاد با آن بدانند.

شده، در خانه پدر، در منزل خودش است (۸:۳۱-۳۶). او پسر نور است (۱۲:۴۲) و با وجود آزمایش، بر جهان پیروز است (۱- یو ۵:۴-۵:۵؛ ر. ک یو ۱۶:۳۳).

جنبه غلبه، به ماهیت ایمان بستگی دارد. ایمان، تصمیم برای راستی است و در غلبه شاهد راستی، شاهد پادشاهی که ملکوتش از این جهان نیست (۱۸:۳۶)، مسیحی که بر جهان پیروز شد (۱۶:۳۳) شرکت دارد. آرامش و شادی‌ای که در ایمان وعده داده شده، از اینجا ناشی می‌شود: آرامشی که «جهان نمی‌تواند بدهد» (۱۴:۲۷)، شادی که «هیچکس از شما نخواهد گرفت» (۱۶:۲۲).

ایمان، از نظر یوحنا، تنها یک برد مربوط به آخرت شناسی، به این معنی که انسان را به سوی نور و زندگانی جاودان می‌برد، ندارد. با رابطه پدر و فرزند الهی، نور و زندگی جاودانی را به انسان منتقل می‌کند. از همین حالا، مؤمن به واسطه ایمان، از یک آستانه مهم، آستانه «مرگ به زندگانی» (۵:۲۵) عبور کرده است؛ او به دارایی‌های مربوط به آخرت شناسی دست یافته است. این آخرت شناسی شروع شده، یکی از مشخصه‌های انجیل چهارم است.

در این مورد، استفاده از واژه «اکنون» و فعل «داشتن» در زمان حال، پرمعناست: «اما ساعتی فرا می‌رسد، هم اکنون است ...» (۴:۲۳، ۵:۲۵، ۱۲:۳۱). «آن کس که ایمان دارد»، «آن کس که کلام را می‌شنود و ایمان دارد»، «آن کس که پسر را ببیند و به او ایمان آورد»، «آن کس که تن مرا می‌خورد، زندگانی جاودان می‌یابد» (۳:۳۶، ۵:۲۴، ۶:۴۰ و ۵:۲۰، ۳۱:۳۱).

مسلماً، تنش و تضاد ظاهری در داخل تفکر یوحنا، به مانند هر تفکر مسیحی، یک تنش باقی می‌ماند: «از هم اکنون ما فرزندان خدا هستیم و آنچه خواهیم شد هنوز پدیدار نگشته است» (۱- یو ۳:۲). این فکر و

زندگانی را می‌خوریم و به دو صورت متفاوت که با هم رابطه نزدیک دارند و یکی مقدمه دیگری است و هدف آن را تقبل می‌کند و به انجام می‌رساند، تغذیه می‌شویم: «مشارکت کامل پسر» برای ما، در عشای ربانی و به واسطه آن انجام می‌پذیرد». به طریق دیگر بگوییم، عشای ربانی تنها در ایمان به مسیح، «نان زنده»، حکمت و کلام الهی، پایین آمده از آسمان برای الهام پدر و دادن زندگی جاودان به جهان، معنی می‌یابد، تن گرفتن به نوبه خود به سوی موهبت عشای ربانی ره می‌برد و در آن به انجام می‌رسد.

ژان گیتون به درستی می‌گوید که برای یوحنا قديس، عشای ربانی یک راز مرکزی است و انجیل بی‌وقفه درک آن را بر ما می‌گشاید. پریس به نوبه خود می‌نویسد: «نقطه مرکزی برای یوحنا، مجموعه زندگی، مرگ و بازگشت عیسی مسیح است. این است محتوای راز، و همین نشان می‌دهد که چرا ما در جاهای مختلف انجیل اشاره‌ها و تعمق در تصاویر رازگونه می‌یابیم».

می‌بینیم که یوحنا چه تعادلی برای آموزه رازهای مقدس مشخص می‌کند. نجات تن گرفته در بشریت عیسی مسیح با خاصیت موهبت رایگانیش، توسط حقایقی بسیار ساده به انسان می‌رسد: آب، نان، کلام. به این ترتیب، انسان از وسوسه ظاهرگرایی و معرفت‌گرایانه عرفانی تهی شده از تن، حفظ می‌شود در حالی که رابطه عینی با بشریت جلال یافته مسیح در ایمان، او را از هر نوع استفاده جادوگراییانه راز محفوظ می‌دارد (۶۳:۶). گرایش به رازهای مقدس که به نمادگرایی اساسی تن‌گیری و به ایمان وابسته است، یکی از خطوط اصلی روحانیت یوحنایی است. در حقیقت رازهای مقدس و توسط آن است که مؤمن به واسطه روح با انسان عیسی، زنده و جلال یافته مشارکت می‌کند و به پدر می‌پیوندد.

به نظر بولتمن اشاره به رازهای تعمید و عشای ربانی (۵:۳، ۵۱:۶-۵۸، ۱۹:۳۴) توسط کسی که انجیل را تدوین و بازنویسی کرده، و به منظور هماهنگ سازی آن با عقاید رایج کلیسایی، به آن افزوده شده. بر عکس، تعدادی از جمله کولمن، عقیده دارند که رازها و به طور کلی مسائل مربوط به مراسم آیینی، در تفکر یوحنا مقام اول را داراست. به نظر می‌رسد که حقیقت، بین این دو نهایت قرار داشته باشد. یوحنا از مراسم رازهای مقدس بی‌خبر نبوده و بی‌شک باید بازتاب رازها را در بسیاری از متون که در آنها از رازها به طور واضح نام برده نشده، یافت.

اما مهم است که دیدگاه یوحنا را درباره رازهای مقدس و رابطه آنها با روش‌های نجات، به طور کلی، درک کنیم. دلیل اینکه یوحنا درباره برقراری مراسم عشای ربانی سخن نمی‌گوید و اشاره به آب به عنوان اصل تولد دوباره (۵:۳) توسط انجیل به متنی قدیمی‌تر - که به عقیده بعضی‌ها تنها از روح سخن می‌گفته - اضافه شده است، این نیست که یوحنا اهمیت آن را نمی‌دانسته، بلکه به این دلیل است که در تفکر او، تن‌گیری حرف اول را می‌زند، همه چیز را روشن می‌کند و بر همه چیز مسلط است. برقرار کردن آیین رازها تنها به این دلیل معنی دارد که تن گرفتن را تداوم می‌بخشد و مؤمن را به آن پیوند می‌دهد. اثر رازهای مقدس، پیوستن کسی است که با ایمان به پسر تن گرفته خدا آن را دریافت می‌کند. هدف یوحنا بیشتر نشان دادن ثمر روحانی رازهای مقدس است تا توصیف برقراری آیین آنها. دیدگاه انجیل چهارم به روشنی در خطابه نان زندگانی (باب ۶) دیده می‌شود. تفسیر آن از خیلی قبل مورد بحث است.

ایوکونگار در خط سیر روشن‌ترین سنت پدران این را به خوبی بیان کرده است. این تفسیر که به نظر بیش از همه به تفکر یوحنا نزدیکتر می‌آید می‌گوید: «به خوبی می‌توان گفت که تمام خطابه نان زندگانی رابطه ایمان را در نظر دارد و یا به مراسم عشای ربانی مربوط است. نان

مسیح به این مبتدیان در ایمان می‌گوید: «اگر شما در کلام من بمانید، به راستی شاگردان من خواهید بود و راستی را خواهید شناخت». بنابراین، ایمان نویای آنها به شکوفایی و توسعه در شناخت تدریجی راستی دعوت شده است. در اینجا تداخل متقابل و مناسبت منطقی دائم وجود دارد: پیشرفت هر یک به پیشرفت‌های دیگری بستگی دارد.

شلیبر می‌نویسد: «شناختی به عنوان سرانجام والای شنیدن و دیدن، حقیقتاً شناخت ایمان است. شناخت در ایمان و ایمان در شناخت جلوه می‌کنند. ایمان در شناخت استحکام می‌یابد، قرار می‌گیرد، و حفظ می‌شود. هم‌چنین به طور متقابل، شناخت نیروی ضمنی و تضمین خود را از ایمان دریافت می‌کند».

موضوع شناخت، مانند ایمان راستین است (۸:۳۲) که توسط عیسی به جهان الهام شده. یعنی نام و یا راز پدر که در پسر، یعنی در شخص عیسی ظهور کرده است (۱۷:۶-۱۱ و ۱۴ و ۲۶). تعمق بیش از پیش در ژرفای این راز، راهی است که به زندگانی می‌انجامد. این تعمق «زندگانی جاودان» (۳:۱۷) است که در این جهان، نه از راه دیدن رودر رو بلکه از راه مشارکت راستین با خدا و سهیم شدن حقیقی در زندگی او، به دست می‌آید. ماهیت این شناخت، در خط سیر سنت کتب مقدس، همان طور که در بالا بیان شد، نه یک ترس سلطه طلبانه، مالکیت طلبانه یا جدا از وجود خدا، بلکه در تجربه یک زندگی و تبادل شخص با شخص است: ماهیت شناخت، ارتباط، گشایش و گفتگو است.

حتی وقتی صحبت از «شناخت راستی» به واسطه کلمه (۸:۳۲) یا کلام عیسی است (۸:۱۷) همیشه، مسیح پسر خداست که در اصل و در نهایت آن قرار دارد، و از طریق او، «کسی که او را فرستاده» یعنی شخص پدر. شناخت یعنی کشف محبت آنها، یعنی بازشناسی موهبتی که در شخص عیسی به انسان داده شده است.

آنچه که درباره رازهای مقدس گفته شد، به تفکری که یوحنا از کلیسا دارد می‌پیوندد. در حقیقت، او از اجتماع کلیسایی به عنوان یک مؤسسه یاد می‌کند. البته با همان محسوسیتی که برای مراسم رازهای مقدس به کار می‌برد. نه اینکه از این امر غافل باشد، ولی برای او کلیسا تنها توسط مسیح تعریف می‌شود: کلیسا، مسیح مرده و رستاخیز کرده است که در تمام انسان‌هایی که تقبل می‌کنند در ایمان با او یکی شوند، زندگی می‌کند. راستی کلیسایی برای یوحنا، تنها می‌تواند مربوط به مسیح شناسی باشد.

۴- شناختن

به عقیده یوحنا، نجات اساساً در رابطه‌ای خلاصه می‌شود که خدا اراده کرده تا به مدد الهام زندگی خصوصی خود، نامش، وجودش و محبتش، و با وساطت پسرش با انسان برقرار کند (۳:۱۷). ایمان، به این شناخت زندگی خدا در عیسی مسیح ره می‌برد.

برای یوحنا، دو واقعیت ایمان و شناخت، پیوندی تنگاتنگ دارند، یکدیگر را تکمیل می‌کنند ولی با هم یکی نیستند. گرچه در چندین متن «شناختن» پیشاپیش ایمان می‌آید، یا به نظر چنین می‌رسد، اما طبیعتاً ایمان است که پیشاپیش شناخت می‌آید و در آن شکوفا می‌گردد. اقرار به ایمان پطرس پس از خطابه درباره نان زندگی، بدون تردید تقدم ایمان را نشان می‌دهد: «ما ایمان آورده‌ایم و شناخته‌ایم که تو قدوس خدا هستی» (۶:۶۹). سخنان عیسی به یهودیان ناباور نیز به همین اندازه روشن است: «حتی اگر به من ایمان نمی‌آورید، به کارهای من ایمان آورید تا بدانید و بشناسید (ترجمه کلام به کلام: تا به درک و دانش برسید) که پدر در من است و من در پدر» (۱۰:۳۸). همین ترتیب ایمان-شناخت در تذکری که عیسی به «یهودیانی که به او ایمان آوردند» دیده می‌شود.

یک ثبات در ایمان است که همیشه می تواند عمیق تر شود، نزدیکی بیشتر بیابد و قدرت و روشنی جدیدی پیدا کند، بدون اینکه هرگز در این دنیا، پرده کاملاً پاره شود. روح القدس است که کم کم مؤمنان را در راستی کامل فرو می برد و به آنها «آینده» (۱۳:۱۶) یعنی نظام جدید راستی مشتق شده از «ساعت» عیسی، را نوید می دهد.

با شناخت یوحنایی، درست در نقطه مقابل جریان های عرفانی که پس از یوحنا شکوفا می شوند و آنها نیز به نوع خود روی شناخت تأکید می گذارند، قرار می گیریم. و این دو دلیل دارد: شناخت در نزد یوحنا، شناخت شخص تاریخی عیسی، فرستاده شده توسط پدر است که همیشه زنده و حاضر در میان مؤمنان است؛ و دیگر اینکه تنها نشانه شناخت واقعی و تنها تضمین آن، وفاداری به احکام عیسی است.

۵- محبت کردن

در انجیل یوحنا، محبت (آگاپه) منشأ درونی و انتهای عمل الهی در عیسی- مسیح است. در محبت نقطه آغاز، کار «مبهور کننده» ای است که پدر را واداشته تا پسر یگانه اش را به انسان ها بدهد و محبتی را که «پیش از پی افکنی جهان» به او کرده بود (۲۴:۱۷-۲۶) به آنها منتقل سازد. در مورد عیسی، محبت همه زندگی زمینی اش را خلاصه می کند. با نزدیک شدن «ساعت»، تنها یک واژه برای خلاصه کردن همه ماجرا به ذهن یوحنا می آید: «محبت داشت ...» عیسی تنها به واسطه محبت آمد ... کار کرد و جهان را نجات داد (۱:۱۳، ر. ک ۳:۱۶-۱۷).

آیا انسان قادر است با محبت به محبت خدا پاسخ دهد؟ آیا می تواند خدا را محبت نماید؟ برای پاسخ دادن به این سؤالات باید از مسیح، یا بهتر بگوییم از تمرکز مسیح شناسی که مشخصه انجیل چهارم است، شروع کرد.

به نظر یوحنای قدیس، شناخت یعنی وارد شدن به دنیای محبت. به همین دلیل است که عیسی به اولین شاگردانش تنها این کلمات ساده را می گوید: «بباید و خواهید دید» (۳۹:۱؛ ر. ک ۶:۱). در این محدوده، پیش درآمد دیگری ممکن نیست؛ محبت را به طریق دیگری نمی توان شناخت. آنچه که اورس وون بالتازار در مورد ایمان می گوید، برای شناخت نیز صدق می کند: «ایمان داشتن به عیسی مسیح، یعنی محبت داشتن به عیسی، به مانند محبت به خود».

یکی از قابل توجه ترین اصطلاحات یوحنا در مورد «شناختن»، در مثل شبان نیکو یافت می شود. وقتی عیسی در مورد شبان نیکو می گوید که او گوسفندان را می شناسد، ظاهراً منظور تنها شناختی که او به عنوان «کلمه آفریننده» از همه چیز دارد، نیست بلکه هم چنین شناختی است که او در انجام مأموریتش با ارتباط مستقیم از آنها دارد، یعنی: شناخت الهی که در تجربه انسانی و محبت تکامل یافته، محبت او، شناختی که جواب، تبادل و درک متقابل طلب می کند. شاگردان مسیح به واسطه ایمان، در او نه تنها شبان نیکو را باز می شناسند (ترجمه دقیق اصطلاح یونانی = شبان زیبا)، بلکه هر روز بیشتر و بیشتر تجربه ای عینی، شناختی عمیق تر از محبت او کسب می کنند.

می توان کلام عیسی به شاگردانش، طی شام آخر را نیز یادآور شد: «اگر همان بکنید که به شما فرمان می دهم شما دوستان من هستید، دیگر شما را خادمین نمی خوانم ... بلکه شما را دوستان خوانده ام، زیرا هر آنچه را از پدر شنیده ام آنها را به شما شناساندم» (۱۵:۱۴-۱۵). بین عیسی و نزدیکانش، به واسطه اقدام عیسی یک رابطه دوستی ایجاد می شود. عیسی شاگردانش را به رازدار و کسان خود تبدیل می کند و به آنها شخصی ترین رازهایش را می گشاید.

شناختن، طبق انجیل یوحنا، یعنی «دانستن اینکه مورد محبت هستیم». بنابراین، در انجیل چهارم، شناخت نمودار نوعی پختگی و یا بهتر بگوییم،

محبت نماید بدون اینکه در عین حال آنهایی که پدر به او داده است را محبت کند (۳۷:۶، ۲۹:۱۰)، همان طور که نمی تواند اینها را محبت کند بدون اینکه پدر را محبت نماید چون محبتی که به آنها دارد، تنها الهام زنده محبت پدر برای جهان است. از این هم بیشتر، عیسی در چنان مشارکتی با پدر زندگی می کند که با محبت به خاصانش، محبتی که پدر به او داده را به آنها منتقل می کند: «به همان گونه که پدر مرا محبت کرد، من نیز شما را محبت کرده ام» (۹:۱۵). «و به آنان محبت کرده ای هم چنان که به من محبت کرده ای» (۲۳:۱۷).

حال می فهمیم چرا از شاگردانش می خواهد او را محبت نمایند. بدون اینکه چیزی برای شخص خود انتظار داشته باشد. در انجیل چهارم لفظ «محبت داشتن عیسی» خیلی بیشتر از لفظ «محبت داشتن خدا» استفاده شده است. تنها یک بار در ۴۲:۵ اصطلاح «محبت خدا» آمده است. و حتی در اینجا، معنای آن مورد بحث است. شلیه معنای محبت برای خدا را محتمل تر می داند ولی معترف است که برای یوحنا قدیس، «محبت برای خدا» همیشه به نوعی «محبت خدا برای ما» است و همه جا می توان فرم مضاف الیه *tou Theou* (از خدا) را به مانند اصطلاح فاعلی آن درک کرد.

در خطابه های خداحافظی، دعوت به محبت عیسی تأکید بیشتری می یابد. در فصل ۱۴ اصطلاح «اگر به من محبت دارید...» (۱۵:۱۴)، «اگر کسی به من محبت دارد» (۲۳:۱۴)، «اگر به من محبت داشته باشید» (۲۱:۱۴)، «اگر به من محبت داشته باشید» (۲۸:۱۴) یا برعکس، «آن کس که به من محبت نمی کند» (۲۴:۱۴)، به صورت یک بندگردان تکرار می شود.

در محبت به عیسی هیچ نوع خطر بت پرستی وجود ندارد چون عیسی مورد محبت پدر است و پدر ما را در او محبت می کند. به این ترتیب، نه تنها الهام محبت خدا برای انسان بلکه امکان عملی پاسخ دادن با محبت به

آنچه که در مرکز تفکر یوحناست، محبت پدر برای عیسی و محبت عیسی برای پدر است. عیسی در وجود انسانی اش، حقیقت محبت یگانه ای که پدر «پیش از پی افکنی جهان» (۲۴:۱۷) به او داشته را تجربه می کند. این محبت، پدر را بر آن داشت که کل کار الهام نجات بخش را به او واگذار نماید: «پدر پسر را محبت می کند و کارها را به دست او سپرده تا آنها را انجام دهد (۳۶:۵)؛ محبت پدر را به آن می داد تا همه کارهای خود را بر او آشکار کند: «زیرا پدر پسر را دوست دارد و همه آنچه را به جای می آورد به او نشان می دهد» (۲۰:۵)؛ محبت، قلب پدر را در مقابل اطاعت عیسی، پر از ملاحظت و حق شناسی می کند: «به همین سبب پدر مرا محبت می کند زیرا من جانم را می دهم تا آن را باز گیرم (۱۷:۱۰).

عیسی، در آگاهی از این محبت می زید، و حتی بیش از آن، از این محبت زنده است (ر. ک ۵۷:۶). هستی او پذیرش و آمادگی بدون قید و شرط در برابر این محبت است: «پدر مرا محبت کرد» (۹:۱۵، ۲۳:۷-۲۶)؛ در طی آخرین گفتگوها و نیایش آخر، این سخنان به عنوان نشانگر امری مسلم و اساسی که زمینه زندگی و هستی او را تشکیل داده اند، تکرار می شوند: «در محبت او می مانم» (۱۰:۱۵-۱۳). عیسی «شادی» خود را (۱۱:۱۵) «جلال» خود را (*doxa*: ۴۱:۵-۴۴، ۵۰:۸، ۵۴) «احترام» خود را (*time*: ۴۹:۸) و نیرویی که او را به رنج ها رهنمون می شوند را از این محبت کسب می کند: «اما برای اینکه جهان بدانند که من به پدر محبت دارم و برابر آنچه به من فرمان داده است عمل می کنم» (۳۱:۱۴، ر. ک ۱۱:۱۸).

در عیسی-انسان، زندگی مانند تجربه محبت پدیدار می شود: محبت پدر و محبت انسان هایی که پدر او را به سوی آنها فرستاده است. این دو محبت در حقیقت یکی هستند: «من به پدر محبت دارم» (۳۱:۱۴)؛ «من شما را محبت کردم» (۳۴:۱۳، ۱۵:۹ و ۱۲). عیسی نمی تواند پدر را

ایمان دارید که من از سوی خدا بیرون آمده‌ام» (۲۷:۱۶). محبت شاگردان برای عیسی با ایمان آنها به منشأ الهی او یکی است؛ به واسطه این ایمان - محبت، آنها در مشارکت پدر هستند: آنها مورد دوست داشتن و عزیز پدر هستند. استفاده از فعل دوست داشتن (*philein*) و ضمیر دوم شخص، به این اصطلاح نوعی لطافت می بخشد. اسپیک از یک «قربت تقریباً برادرانه» برای عیسی سخن می گوید که با یک «قربت لطیف پدرانه» از جانب پدر در ارتباط است.

اثبات محبت برای عیسی، در نگهداشتن وفاداران احکام او و رعایت آنها خلاصه می شود (۲۱:۱۴). ولی این محبت نباید تنها با رعایت بیرونی احکام یکی دانسته شود. آنچه که عیسی انتظار دارد، توافق عمیق اراده، موافقت روح و قلب و وفاداری پرمحبت است. این امر را می توان از واژگان متن دریافت: واژه های «احکام»، «قواعد»، «فرمان» که برای ترجمه واژه یونانی *entolé* استفاده می شوند، تمام ارزش خداشناسی آن را نمی رسانند. *entolé* پیش از آن، در یونان عهد قدیم نیز «یک جنبه آموزشی» را شامل می شد.

بنابراین، درست نیست که احکام مسیح را در توصیه ها یا قواعد فضایی خلاصه کنیم. همچنان که در کتب مقدس عهدعتیق، حکم یک تفکر الهام و یک «آموزش» الهی را به عنوان زیربنای زندگی مذهبی و اخلاقی در خود مستتر داشت. با در نظر گرفتن نزدیکی این واژه با واژه «کلام عیسی»، می توان آن را «آموزش» ترجمه کرد. برخی ترجیح می دهند آن را «طریقت» ترجمه کنند. عیسی برای شاگردانش «طریقت» جدیدی را گشود؛ به آنها دنیایی را آشکار ساخت، زندگانی را به آنها منتقل کرد، کاری را به آنها نمود، برنامه ای را به آنها سپرد. واژه فرمان همه اینها را دربر می گیرد: *entolé*، مجموع الهام اراده الهی است. بنابراین، راست

آن نیز در عیسی به بشر داده شده است. این همان چیزی است که عیسی به یهودیان ناباور می گوید: «اگر خدا پدرتان می بود، به من محبت می داشتید زیرا من از خدا بیرون شده و می آم» (۸:۴۲). نمی توان خدا را محبت نمود و خود را پدر او دانست و کسی که او فرستاده و از او «بیرون» شده را پس راند. کسی که به خود محبت دارد نمی تواند فرستاده خدا را محبت نداشته باشد. محبت برای خدا، از محبت برای عیسی می گذرد؛ چون عیسی پدر را محبت می کند و این محبت در ما سرچشمه محبت ما برای عیسی است.

محبت داشتن به عیسی، قبول او در راستی حیرت انگیز «آمدنش» و ساعتش است. یهودیان ناباور عیسی را قبول نکردند و حاضر به پذیرش او نشدند (۸:۴۲). حتی شاگردان نیز، روز پیش از رنجها آن را به سختی پذیرفتند. وقتی عیسی جلو می رود تا پاهای پطرس را بشوید، او سعی می کند با این اقدام عیسی که وی را منقلب می سازد مخالفت کند. او در عیسی که جلوی پاهای او خم شده است، تصویری که از مسیح برای خود ساخته است را باز نمی یابد. در عیسای «خدمتگزار»، «خداوند و استاد» را بازنمی شناسد (۱۳:۱۳ و ادامه). ولی اگر بخواهد که «او را سهمی با وی باشد» (۸:۱۳)، باید که او را بپذیرد. این است محبت کردن به عیسی، یعنی بازشناختن او به عنوان «خداوند و استاد» (۱۳:۱۳-۱۴) چنان که خدا و خود او خواسته اند: پیوستن به او در مذلت «ساعت» اوست.

محبت نسبت به عیسی و نسبت به خدا که بازتاب محبت خدا در عیسی برای خاصانش است، در واقع چیزی غیر از ایمان نیست، این محبت، نه تنها به ایمان متصل است، بلکه در خود عمل ایمان عمل می کند. ایمان همیشه این محبت را در خود مستتر دارد.

سخن عیسی به شاگردانش در پایان آخرین گفتگو، این مسئله را تأیید می کند: «زیرا پدر شما را محبت می کند زیرا شما مرا محبت می کنید و

همان طور که او آنها را محبت نمود، بلکه با محبتی که او به آنها داشته، یکدیگر را محبت کنند: «در محبت من بمانید» (۱۹:۱۵). محبت آنها، ثمر این محبت خواهد بود. از آن به مانند چشمه ای فوران خواهد زد و پاسخ این محبت خواهد بود.

محبت برادرانه ای متقابل (*ibidem*) خواهد بود، جماعت ایمان داران، یک مشارکت، یک تبادل خدمت متقابل و یک زندگی مشترک در محبت عیسی که این محبت برای عیسی باعث اتحاد آنها خواهد بود. بنابراین این ارتباط اساسی محبت برادرانه را به ایمان به عیسی متصل می کند و این دو تفکیک ناپذیر می باشند، همانطور که در عیسی محبت نسبت به پدرش و محبت نسبت به دنیا تفکیک ناپذیر هستند.

فرمان در آخر، صفت «جدید» به خود گرفته. جو و واژگان متن، برخی از مفسرین را به حق، به آن می دارد که این اصطلاح را به مضمون عهد جدید ارجاع دهند. فرمان نوین، مشخصه آخرین مرحله الهام، نشانه ای برای عهد جدید خواهد بود، قانون اجتماع جدید که از ایمان به عیسی و محبت او متولد شده است.

در اصطلاح: «حکم تازه ای می دهم». از فعلی استفاده شده که معمولاً برای «تورات که به وسیله موسی داده شده» به کار می رود (۱۷:۱)؛ این فعل در ترجمه یونانی هفتادتنان متن ارمیا ۳۱:۳۸ در مورد عهد جدید و در حزقیال در مورد عطای یک قلب جدید و عطای روح استفاده شده است (۲۶:۳۶-۲۹). موهبت حکم تازه که به دنبال صحنه شستشوی پاها می آید برای یوحنا با استقرار آیین عشای ربانی به عنوان راز مقدس عهد جدید در خون مسیح در لوقا ۲۲:۲۰ مرتبط است (ر. ک. ۱-قرن ۱۱:۲۵؛ عبر ۸:۸).

برخی به نظریه یوحنا نسبت به محبت برادرانه به انواع گوناگون ایراد می گیرند که ماهیت واقعی محبت (آگاپه) مسیحی را با محدود کردن آن در حلقه شاگردان تباه می کند. اجتماع شاگردان عیسی، به گونه ای مثبت

بودن محبت برای عیسی، با دل نگرانی برای نگهداشت آموزش عیسی بنا به تعبیر برخی، به مانند گنجینه یا عطری گرانبها (ر. ک ۱۲:۷) و در هر صورت به عنوان یک مرجع و اصل محرک رفتاری، و قدم برداشتن در راه او نشان داده می شود.

یک «حکم»، الهام مسیح و راه جدیدی که او گشوده را جمع بندی می کند: حکم محبت برادرانه. در انجیل یوحنا این حکم، وصیت عیسی را در زمانی که «ساعت» شروع می شود، نشان می دهد. صحنه شستن پاها، مقدمه آن است. علاوه بر معنای مسیح شناسی و آخرت شناسی، این صحنه ارزش یک الگو را نیز دارد: «هم چنان که با شما کردم، شما نیز همان کنید» (۱۳:۱۵). عیسی از آنها می خواهد که در راهی که او طرح کرده، قدم بگذارند: «شما نیز باید پایهای یکدیگر را بشوید» (۱۳:۱۴). خدمت برادرانه، طبق الگوی استاد، باید قانونی برای اجتماع آنها بشود.

عیسی انتشار رسمی فرمان نوین را با اعلام رفتن بی وقفه خود، تنگاتنگ به هم می پیوندد (۱۳:۳۳ و ۳۴). سرفو پیوندی که رفتن عیسی را به فرمان نوین متصل می کند نشان داده است، همچنان که در انجیل نظیر، خدمت برادرانه به مانند فعالیتی خاص شاگردان عیسی پس از رفتن او نشان داده شده است. در انتظار بازگشت عیسی، آنها می بایست یکدیگر را محبت کنند. فرمان نوین، فرمان آخرت شناسی ای است که هدفش نهادن مهر مسیح روی آخرین مرحله الهام زمان روح، پیش زمینه زندگی جاودان است.

فرمان نوین، فرمان عیسی است. این اوست که آن را رسماً انتشار می دهد: «این است فرمان من» (۱۲:۱۵، ر. ک ۱۳:۳۴، ۱۴:۱۵ و ۲۱، ۱۵:۱۰). عمل کردن به آن نشانه ای است که با آن، «همه»، اجتماع شاگردان او را بازخواهند شناخت، و حتی بیش از این، مهر حضور اوست. عیسی از شاگردانش می خواهد، نه تنها به یکدیگر محبت داشته باشند

نمودار محبت نسبت به غیرمسیحیان، شناساندن شاهکار محبت الهی به آنهاست. توسعه محبت الهی که به مسیح سپرده شد، حال از محبتی که شاگردان او را متحد می‌کند، فراتر می‌رود، این پاسخ محبت‌آمیز به پدر و پسر است.

این موضوع باعث نمی‌شود که جماعت شاگردان از طرف این دنیا مقبول و پذیرفته شوند. آنها مانند استاد خود مأموریت دارند که علی‌رغم سوء تفاهم نسبت به محبت‌خدایی که ایشان را جمع‌آوری کرده و امروز باعث اتحاد ایشان می‌باشد و می‌خواهد «همه را به سوی خود بکشد»، بر آن شهادت دهند (۳۲:۱۲).

۶- ماندن

«ماندن» یک جنبه اساسی پاسخ انسان به اقدام محبت خدا در عیسی-مسیح را بیان می‌کند. انسان باید، نه تنها بازشناسد، بپذیرد، ببیند، بشنود، ایمان داشته باشد، بشناسد، محبت کند، بلکه هم چنین باید «بماند». این فعل جزو واژگان خاص خداشناسی روحانیت یوحناست. نقطه پایانی روایت، تمایل ذاتی اولین شاگردان، «ماندن» است. بردنمادین این واقعه را متذکر شدیم. هر شاگردی باید کشف کند که عیسی کجا منزل دارد و با او بماند.

علاوه براین، به یهودیانی که ایمان می‌آورند اعلام می‌کند: «اگر شما در کلام من بمانید، به راستی شاگردان من هستید» (۸:۳۱). برای شاگرد عیسی شدن، باید در کلام او ماند، این کلام باید در عمق وجود شاگرد نفوذ کند؛ نه تنها در آن منعکس شود، بلکه پذیرفته شود، هضم شود، یا اصول الهام بخش تمام زندگی اش شود.

حتی بیش از این، تمایل ذاتی شاگرد این است که در عیسی بماند. این اصطلاح ماندن که مخصوص یوحناست، در دو زمینه متفاوت دیده

در جهان فرستاده شده‌اند، همان‌طور که عیسی از طرف پدر «به جهان فرستاده شده» (۱۷:۱۸، ۲۰:۲۱) و شهادت اتحاد آن، می‌بایست جهان را متقاعد کند که عیسی توسط پدر فرستاده شده است (۱۷:۲۱). مأموریت پسر منشأ دیگری به جز محبت پدر برای جهان ندارد (۳:۱۶-۱۷).

محبت برادرانه شاگردان عیسی، مشارکت در محبت الهی است، یعنی محبت که در تشخیص متقابل و انطباق کامل پسر با موهبت پدر، پدر و پسر را در نزدیکی کامل و مطلق متحد می‌سازد. بنا به نظر یوحنا، در اینجا است که کمال و منشأ هر محبتی، آن‌گونه که مسیح به جهان شناسانده است، یافت می‌شود. محبت و کمال الهی آن، اساساً مشارکت است. ولی با یک حرکت سخاوتمندانه کاملاً رایگان، خدا خواست این مشارکت را جهت انسانها بگشاید و به آنها امکان شرکت در «شادی و جلال این مشارکت» را بدهد. در عیسی، محبت خدا عمل کرده است و توسط روح، این عمل دوگانه گشایش و پذیرش که دنیا را در خود می‌گیرد تا آن را در نزدیکی و مشارکت الهی جمع کند، ادامه می‌یابد. بنابراین، محبت خدا در عیسی به صورت مشارکت کامل و گشایش بی‌حد و حصر، نمایان شده است. برای درک ارزش فرمان محبت برادرانه در انجیل یوحنا، باید از این مضمون محبت شروع کرد.

اگر ساختار محبت الهی چنین است، این محبت، به همین ترتیب در اجتماع «پسران خدا»، «برادران» عیسی یافت می‌شود. اجتماع، شراکت در محبت الهی است. بنابراین، به مانند آن، مشارکت و گشایش است. محبتی که شاگردان عیسی را در مشارکت برادرانه متحد می‌کند، نمی‌تواند بدون نابود شدن، در خود فرو رود و به دنیا بی‌تفاوت باشد، بنا بر اصل خود، مشارکت گشایش است. ولی اساس گشایش و توسعه اش را نباید در خارج از مشارکتی که اساس آن را تشکیل می‌دهد. جستجو کرد: بزرگترین

انتظار همیشه ناکام مانده، جوابی کامل می‌دهد: اسرائیل واقعی، تاک راستین در شخص اوست (۱:۱۵)، درخت برگزیده زمان‌های آخر. در او تاک برای خدا میوه می‌دهد. مضمون میوه شش بار در هشت آیه اول فصل ۱۵ می‌آید و باز هم در آیه ۱۶ تکرار می‌شود، در حالی که در تمام قسمت‌های دیگر انجیل تنها دو بار ذکر شده است. مضمون میوه تاک در این بخش مرکزیت دارد.

در اینجا نیز باید تمرکز مربوط به مسیح‌شناسی دقیق تصور را متذکر شد. عیسی تاک راستین است، او اسرائیل واقعی است. این امری مطلق و انحصاری است. هیچ کس نمی‌تواند جزو امت خدا باشد، برای خدا میوه دهد، مگر اینکه متعلق به تاک راستین باشد. همان‌طور که شاخه در تاک است، چنان که مفسرین یادآور شده‌اند، لحن اصلی این متن را در اصطلاح تکرار شده «در من» که با تأکید تکرار شده و به صورت منفی نیز آمده: «زیرا جدا از من شما هیچ نمی‌توانید بکنید» (۵:۱۵)، می‌یابیم.

عیسی نمی‌گوید شاخه‌هایی که به او متصل شده‌اند یا به او پیوند خورده‌اند، گویی افزوده‌های اجزایی بیگانه باشند، بلکه می‌گوید: «هر شاخه‌ای که در من...» (۲:۱۵)، تا نشان دهد که شاخه‌ها با او یک وجود، یک تشکیلات روحانی را تشکیل می‌دهند بوئیه می‌نویسد: «تصویر از آن یک موجود جمعی است ولی در عین حال کاملاً یک است و شخصی که تمام بشریت در او احیاء شده را در برمی‌گیرد و در خود دارد. این آموزه یوحنا معادل آموزه پولسی تن روحانی است. امت خدا از عیسی و در عیسی تشکیل می‌شود و شاگردان به واسطه ایمان به وحدت وجود انسانی- الهی او پیوند می‌خورند.

ولی همان‌طور که در خطابه نان زندگانی، عیسی نه تنها تأکید می‌کند که لازم است شاگرد در او بماند، بلکه دو بار اصطلاح ماندن متقابل دارد: باز این صمیمیت متقابل ایشان را قادر می‌سازد که میوه زیادی به بار

می‌شود. اولین بار آن را در خطابه عشای ربانی می‌یابیم: «هر کس تن مرا می‌خورد و خون مرا می‌نوشد، در من می‌ماند و من در او» (۶:۵۶). اصطلاح، اتحادی را بیان می‌کند که به کمک راز دریافت شده در ایمان برقرار می‌شود: شاگرد در عیسی می‌ماند و عیسی در او. اینکه حضور شاگرد در عیسی، اول آورده شده، نشان می‌دهد که تصویر دنیوی تا اندازه‌ای در برابر راستی روحانی محو می‌شود.

با وجود این، مثل همیشه نزد یوحنا، تصویر منعکس شده باقی می‌ماند و نباید به هیچ گرفته شود، و گرنه زبان یوحنا را از بخشی از قدرت القایی آن تهی می‌کنیم. با ایمان به مسیحی که می‌آید و خود را به صورت خوراک به او می‌دهد، شاگرد به نوعی از خودش جدا می‌شود و از خود مرکزی خارج می‌گردد. حالا مسکن وی و مرکزش عیسی است. همان‌طور که با ماندن در کلام او (۸:۳۱). شاگرد کم‌کم در راستی نفوذ می‌کند و ریشه می‌گیرد مانند دنیایی از آزادی که وجودش در آن از پسر خدا شکوفا می‌شود (۸:۳۲ و ۳۶). همان‌طور با راز مقدس تن و خون مسیح، او به عیسی منتقل می‌شود که خود را زیر نشانه نان، به عنوان خود «زندگی»، به او عطا می‌کند: از آن پس، به واسطه عیسی زنده است، همان‌طور که عیسی توسط پدر آن زنده (۶:۵۷) زنده است. عیسی در او می‌ماند همان‌طور که پدر در عیسی می‌ماند (۱۴:۱۰). این زندگی شاگردی در عیسی، پاسخ محبت عیسی در اوست. باز هم باید توافق خود را با کلام آشناکنبورگ اعلام کنیم. او می‌گوید: مفهوم چنین درون‌گرایی متقابلی، در محدوده زمینی و انسانی مشابهی ندارد.

همین اصطلاح ماندن متقابل، در ارتباط با تصویر تاک دیده می‌شود. تصور نشاء تاک، همچنان که تصویر تاکستان نزد انبیاء و در یهودیت، نماد امت خدا شده بود. اسرائیل تاک اصیل (ار ۲:۲۱)، که گفته شده خدا غرس نموده و تیمار کرده به این امید که میوه نیکو بدهد. عیسی، به این

و مشارکت، حضور درون‌گرایی متقابل. ارتباط بین خدا و انسان در مسیح، بنابر خداشناسی و روحانیت یوحنا قديس، تا به اینجا پیش می‌رود. هدف نهایی نجات این است که عیسی، پسر خدا، جلال یافته و بازگشته به سوی پدر، در شاگردان بماند و شاگردان در او.

آخرین سخنان نیایش رسولانه، این آرزوی نهایی را بیان می‌کند: «من هم در آنان باشم» (۲۶:۱۷). تمام خطابه‌های خداحافظی این خواسته را آماده می‌کنند. با وعده فرستادن و آمدن روح، عیسی در عین حال، حضور خودش را اعلام می‌کرد و وعده می‌داد؛ چون نقش روح فعلیت بخشیدن به همین حضور در اجتماع برادرانه مؤمنان است، با عمل روح، اجتماع در وحدتش و در هر یک از اعضایش، از حضور عیسی زنده است.

وقتی عیسی می‌گوید: «و آن کسی که به من محبت دارد، مورد محبت پدرم خواهد بود و من به او محبت خواهم کرد و خود را به او پدیدار خواهم ساخت» (۲۱:۱۴)، از یک ظهور دیرگاه و بیرونی و یا تنها عقلانی سخن نمی‌گوید. هوبی آن را به صورت موهبت یک شناخت تنگاتنگ و شخصی تعریف می‌کند که هر روز عمیق‌تر در راز الهی وارد می‌شود. و این «تجربه نورانی» ای است. گرچه همواره در ایمان. از حضور عیسی و محبت او برای شاگرد: «او را محبت خواهم کرد و خود را به او پدیدار خواهم ساخت». شاگرد حضور این محبت را به مانند نوری که زندگی او را از درون منور می‌سازد و او را متحول می‌کند، تجربه خواهد کرد. عدم درک یهودای شاگرد، عیسی را وامی‌دارد که بیشتر توضیح دهد. یهودا وعده عیسی را به معنای یک ظهور بیرونی و مرئی درک کرده است. عیسی می‌خواست از یک آمدن و یک حضور درونی سخن بگوید.

این حضور به طور جدایی‌ناپذیری حضور پدر و پسر خواهد بود: «اگر کسی به من محبت دارد... پدرم به او محبت خواهد کرد و ما به سوی او خواهیم آمد و در نزد وی خواهیم ماند» (۲۳:۱۴). عیسی و پدرش به طور

آورند که «پدر را جلال دهند» (۸:۱۵). هر عملی که انجام می‌دهند و هر ارزش هستی خودشان از او سرچشمه می‌گیرد. «و من در شما» (۴:۱۵-۵). این صمیمیت متقابل اساسی است. این صمیمیت، ماهیت رابطه بین شاخه و تاک، بین عیسی و آنهایی که از آن او هستند را تعیین می‌کند. عیسی نه تنها اتحاد بین شاخه‌ها را ایجاد می‌کند بلکه: حضورش در آنها، باعث هستی و زندگی ایشان می‌شود. این حضور است که آنها را قادر به تولید میوه بسیار می‌سازد و این بسیاری میوه جلال پدر را آشکار می‌کند. هر آنچه آنها می‌کنند و هر آنچه آنها هستند، از او می‌آید.

در اینجا در مضمون کتب مقدس و یهودی قانون، کلام و حکمت را در عیسی به عنوان «اصل درونی محرک تاک» باز می‌یابیم. حالا این اصل درونی خود عیسی است که در عین حال تاک اسرائیل و سخن حکمت است و تاک را «از درون» به حرکت در می‌آورد. شاگردان به واسطه «محبت» او زنده اند و میوه می‌آورند. اصطلاح «در من بمانید» در واقع به اصطلاح «در محبت من بمانید» (۹:۱۵) تبدیل می‌شود.

همان‌طور که اغلب پیش می‌آید، می‌توان از خود پرسید آیا صحبت از محبت شاگردان برای عیسی است یا از محبت عیسی برای شاگردان. همان‌طور که در اصطلاح «محبت خدا» (۴۲:۵) به نظر می‌رسد که این یکی آن دیگری را انکار نمی‌کند. در واقع محبت شاگردان برای عیسی که در نگهداشتن احکام (۱۰:۱۵) یا حکم او (۱۲:۱۵، ر. ک ۱۴:۱۵ و ۱۷) تجلی می‌یابد، عمل محبت اوست. این محبت، محیط زیستی را تشکیل می‌دهد که در آن، تاک برای جلال پدر رشدش را به انجام می‌رساند.

بنابراین، الهام در اظهار حضور مسیح جلال یافته در اجتماع و در قلب شاگردان پایان می‌یابد. الهام را در ابتدا، الهام محبتی معنی کرده بودیم که خدا را بر آن می‌دارد که «پسرش را عطا کند»، ولی محبت مشارکت است

ملکوت خدا وارد می‌کند و اصل اجتماع جدید فرزندان خدا، برادران عیسی، است که در محبت او یکی شده‌اند.

۷- نیایش

«در نگاه اول، یوحنا ی ق‌دیس، کمتر از پولس از نیایش سخن گفته است و شاید کمتر از اناجیل نظیر کلام خداوند را درباره این مسئله یادآور شده است، ولی در همه جا به آن اشاره می‌شود. در انجیل یوحنا، نیایش به طور پیچیده‌تری از اناجیل نظیر به آموزش عیسی پیوسته است. نیایش نزد یوحنا بیان ایمانی است که سخن زندگی را نظاره می‌کند. «تحقیق هامن دربارهٔ «خطوط اصلی نیایش یوحنا» با این کلمات شروع می‌شود. در این چند جمله، اصل مطلب بیان شده است.

تجسس اولیه در انجیل چهارم، به مجموعه اشاره‌هایی کوتاه می‌انجامد که گرچه جنبهٔ نیایش‌های صریح ندارند اما مجموعه آموزه‌ای را تشکیل می‌دهند. نیایش به مانند زندگی تجلی می‌کند، اغلب به صورت مذلت انسانی که به سوی خدا دست دراز می‌کند و در مسیح، به سوی خدا روی می‌آورد.

گاهی به این کفایت می‌کند که راستی را همان‌طور که هست ابراز کند. چنین است تقاضای مریم در مجلس عروسی قانا، مریم به عیسی می‌گوید: «شراب ندارند» (۴:۲). آیا این یک تقاضاست؟ مریم توجه پسرش را به کمبود شراب در عروسی جلب می‌کند. مارتا و مریم همین کار را می‌کنند. آنها به عیسی خبر می‌فرستند که برادرشان در خطر است: «آن که او را دوست می‌داری مریض است» اشاره به محبت عیسی برای ایلعازر به روشنی پیام را تبدیل به تقاضا می‌کند.

مداوم نزد شاگرد وفادار خواهند ماند و او را در تنگاتنگی محبت خود وارد خواهند کرد. منتقدان در گفته‌های باب ۱۴ انجیل یوحنا ی ق‌دیس، واحدهای ادبی‌ای تشخیص می‌دهند که در ابتدا مستقل بوده و برداشت‌های متفاوتی را نشان می‌داده‌اند. ولی این واحدها، در جمع بندی کنونی شان چه از بازگشت مسیح یا عیسی و چه از آمدن پدر سخن بگویند، در وعدهٔ تفکیک ناپذیر آمدن و حضور شخصیت‌های الهی، به مانند اختتام نهایی عمل محبت خدا در عیسی مسیح، به هم می‌پیوندند. تقاضاهای نیایش رسولانه درباره وحدت، ما را باز هم عمیق‌تر در راز موهبت الهی وارد می‌کنند. عیسی می‌طلبد که شاگردانش مجاز باشند در راز وحدت پدر و پسر شریک شوند: «تا آنان همچون ما یکی گردند، هم چنان که تو، ای پدر در من هستی و من در تو...» (۱۷:۱۱ و ۲۲). عیسی، نه تنها برای آنها اتحادی کم و بیش مشابه اتحاد پدر و پسر، بلکه یک مشارکت راستین در این اتحاد می‌طلبد: «تا ایشان نیز در ما یک باشند» (۱۷:۲۱؛ یک متن کمی متفاوت که بسیاری از مؤلفان برگزیده‌اند می‌گوید: «که آنها نیز در ما باشند»).

یک هستی جدید، ثمر حضور خدا، این پایانی است که کتب عهدعتیق به طور رازگونه‌ای به آن متمایل می‌شوند. این حقیقت در پیشگویی عهدجدید (ار ۳۱:۳۳-۳۴) در وعده یک دل تازه و عطای روح خدا (حزق ۳۶:۲۶-۲۹) دیده می‌شود. هم چنین، انتظار در آرزوی معبدی نو و جلال الهی که از آن اورشلیم به روی همهٔ ملت‌ها پرتو می‌افکند، بیان شده است. انتظار، با جلال یافتن عیسی مسیح «در راز عید گذر» به وقوع پیوست. به نظر می‌رسد که پیام اساسی انجیل یوحنا این باشد.

برای یوحنا، نجات چیزی نیست به جز الهام حضور خدا در اجتماع و در قلب انسان‌ها که به واسطه موهبت پسر جلال یافته او تحقق یافته است. ایمان به این حضور برای انسان، اصل تولدی دوباره است که او را در

این دیالکتیک که از نیاز فعلی شروع می‌شود و تا الهام «زندگی» جاودان (۳:۱۷) صعود می‌کند، تمامی نیایش و تمامی تفکر یوحنا را تحت الشعاع قرار می‌دهد. مریض بیت حسدا در شفای جسمش، نشان شفای روحانی را کشف می‌کند (۵:۱۴). افسر شاهی در تشویش خود، کمبود ایمانش را بازمی‌شناسد و می‌آموزد که خود را تنها به سخن عیسی بسپارد (۴:۵۰). مارتا و مریم که از تأخیر جواب عیسی آزرده شده‌اند، بیش از آنچه خواسته بودند، دریافت می‌کنند: عیسی با برخیزاندن برادرشان، در نظر آنها مانند «آخرت» و مانند «زندگی» تجلی می‌کند (۱۱:۲۵). مادر عیسی که ظاهراً در جواب تقاضایش جواب منفی گرفته است می‌فهمد که نگاه پسرش فراتر از مشکلات زمان حال، به سوی زمانی که جهان شراب خوب جشن مسیحایی که «تا حال نگاه داشته شده» می‌رود (۲:۱۰). دعا نزد یوحنا قیدیس اوج می‌گیرد، از خود فراتر می‌رود تا به راز عیسی برسد، عیسیایی که در او، پدر به دعا «فیض و راستی» می‌دهد (۱:۱۶ و ۱۷).

نوع دیگر دعا، اعتراف به ایمان است، جان بشری که از «نور» پر شده (۳:۱۹، ر. ک ۱:۹، ۱۲:۴۶) نجات دهنده را بازمی‌شناسد. نتنائیل وقتی می‌بیند که به نگاه عیسی شناخته شده است، منقلب گردیده می‌گوید: «ربی، پسر خدا تویی! پادشاه اسرائیل تویی!» (۱:۴۹). سامریان اعلام می‌کنند: «خودمان شنیده ایم و می‌دانیم به راستی او منجی جهان است!» (۴:۴۲). پطرس در ناباوری همگانی اعلام می‌کند: «خداوندا... کلام زندگی جاودانی نزد توست ما ایمان آورده ایم و دانسته ایم که تو قدوس خدا هستی!» (۶:۶۹).

اعتراف به ایمان، به صورت فریادی در صحنه‌های بازشناسی مسیح رستاخیز کرده دیده می‌شود. مریم و مارتا به عیسی می‌گویند: «ربونی!» (۲۰:۱۶)؛ توما می‌شاگرد می‌گوید: «ای خداوند من و ای خدای من!»

در مورد افسر شاهی، تقاضا صورت فریاد به خود می‌گیرد: «خداوندا، پیش از آنکه کودکم بمیرد، فرود آی!» (۴:۴۹). تشویش قلب پدرانه که می‌خواهد به هر قیمت که شده صدای خود را به گوش برساند، کاملاً در این التماس جای می‌گیرد.

در بیت حسدا، در جواب سؤال عیسی، ناله‌ای از لبان مریض خارج می‌شود: «آیا می‌خواهی بهبود یابی؟» مریض جواب می‌دهد: «خداوندا من کسی را ندارم که وقتی آب به حرکت می‌آید، مرا به استخر بیاندازد...» (۵:۶-۷). این مرد بینوا، تصویر مذلت است. زندگی‌اش اینجا به نمایش است، زیر نگاه عیسی (۵:۵) دعای زنده‌ای که حتی جرأت نمی‌کند به زبان بیاید.

در عوض، زن سامری به وضوح تقاضا می‌کند: «خداوندا از این آب به من بده تا دیگر تشنه نشوم و برای کشیدن آب به اینجا نیایم» (۴:۱۵). اهالی جلیل نیز از عیسی که درباره نان زندگی آسمان سخن می‌گوید، می‌خواهند: «خداوند، از این نان همیشه به ما بده» (۶:۳۴).

در واقع، زن سامری نفهمیده است، آب زندگی که عیسی از آن سخن می‌گوید چیست؛ او به آبی جادویی فکر می‌کند که فراوانی آن، او را از زحمت روزانه‌اش معاف دارد. جلیلی‌ها نیز به نوبه خود، به نان معجزه‌گری می‌اندیشند که از آسمان بارد و آنها را از کار کردن معاف دارد. آموزشی که از این دو مورد می‌توان گرفت. انسان، در مورد ماهیت حقیقی چیزی که تقاضا می‌کند، در اشتباه است. عیسی آبی را که انسان به آن تشنه است و نانی را که به آن گرسنه است، نمایان می‌کند و او را به کشف خواسته حقیقی‌اش، در بخشش خدا که او را بی‌نیاز می‌سازد، وامی‌دارد (۴:۱۰). عیسی از خواسته زمینی انسان شروع می‌کند و به «امور آسمانی» می‌رساندش (۳:۱۲). او را از آب چاه یعقوب به چشمه آب جوشانی که تا زندگی جاودان می‌جوشد (۴:۱۴) می‌رساند، از «مائده‌ای که از بین می‌رود» به «نان زندگی» (۶:۲۷ و ۵۱) و از «تن» به «روح» (۳:۶) می‌رساند.

تجسم کامل آن است. او «در این جهان است» ولی «از این جهان» نیست (۲۳:۸). هر نیایش یک «گذر» است که بدون اینکه از جهان ببرد، به بالا، به سمت جایی که پسر انسان اول بوده (۶:۶، ۱۷:۲۰) ره می‌یابد. نیایش یعنی رها کردن خود به او تا ما را به سوی پدر بالا ببرد (۱۷:۲۰). کور مادرزاد به نیایش عیسی شهادت می‌دهد. فریسیان با اطمینان تأکید می‌کنند: «ما می‌دانیم که این مرد گناهکار است» (۲۴:۹). کور مادرزاد به آنها جواب می‌دهد: «ما می‌دانیم که خدا، گناهکاران را مستجاب نمی‌کند اما اگر کسی پارسا باشد و اراده او را انجام دهد، او را مستجاب می‌کند» (۳۱:۹). با وجود سخن عالمان، او از حرف خود برنمی‌گردد: عیسی مردی است پر از تقوا که دعا می‌کند و خدا دعایش را مستجاب می‌سازد. عیسی روشن بینی این مرد ساده دل را می‌ستاید (۳۹:۹).

یوحنا قدیس، دعای مسیح را قبل از زنده کردن ایلعازر نقل می‌کند: ایستاده در کنار قبر دوستش، عیسی توسط مردم مختلفی دوره شده است. بعضی به او نظر خوب دارند و بعضی مخالف او هستند (۳۷:۱۱-۴۶). عیسی در برابر همه دعا می‌کند. با صدای بلند دعا می‌کند. او پدر را شکر می‌گوید «ای پدر تو را شکر می‌کنم که مرا مستجاب کردی» (۴۱:۱۱). عیسی هنوز نشانه را انجام نداده است ولی آن را از پدر خواسته و به عنوان پسر که تنها جلال پدر را می‌خواهد (۷:۱۸)، می‌داند که مستجاب خواهد شد (۱۱:۴۲).

این نیایش، درونی‌ترین بخش زندگی مسیح را بیان می‌کند. او در شکرگزاری زندگی می‌کند. همه چیز در او موهبت پدر است، همه چیز را از او دریافت می‌کند، او می‌داند که «پسر یگانه» است (۱:۱۸، ۳:۱۶). شکرگزاری، سفره آب زیرزمینی عمیقی است که نیایش او، مثل یک چشمه از آن فوران می‌کند. او می‌خواهد این را به مردم بگوید: «اما

(۲۸:۲۰)، شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود، پس از ماجرای صید معجزه آسا به پطرس می‌گوید: «این خداوند است!» (۷:۲۱). در آخر انجیل، اعتراف به ایمان به اعتراض عاشقانه تبدیل می‌شود. عیسی سه بار از پطرس که سه بار او را انکار می‌کند، می‌پرسد: «آیا مرا محبت می‌کنی؟» پطرس به شناختی که عیسی از عمق قلب او دارد، اشاره می‌کند: «خداوندا تو از همه چیز آگاهی، می‌دانی که تو را دوست دارم» (۱۷:۲۱-۱۵). در اینجا، اخلاص تجلی نیایش به عیسی را در راستی الهی و انسانی اش می‌بینیم.

در مورد نیایش خود عیسی، انجیل یوحنا قدیس، بی‌شک بیشتر از اناجیل نظیر نکته دارد. چندین بار به شرایط و حرکات بدنی آن اشاره می‌کند: تنهایی در کوه پس از تکثیر نان (۶:۱۵): «بلند کردن» قبل از قیام دادن ایلعازر (۱۱:۴۱): «بلند کردن چشمان به آسمان» در ابتدای نیایش رسولانه (۱۷:۱). انجیل نویسان دیگر نیز به این رفتار اشاره کرده‌اند (مر ۶:۴۱، ۷:۳۴). این رفتار نشانه ورود عیسی به نیایش است و حرکت وجود او را به سوی پدر نشان می‌دهد و آشکار می‌کند که عیسی در کجا می‌ماند. کاملاً انسان و ساکن «در بین ما» (یو ۱:۱۴)، او «در آغوش پدر» است (۱:۱۸)، او «از بالا» است (۸:۲۳). درباره «از بالا» بودن، گفته شده است که باید آن را به عنوان نمایانگر خدای بدوی، کودکانه و اسطوره‌ای کنار گذاشت. بی‌شک خدا در همه جا حضور دارد ولی با خواندن او به صورت: «ای پدر ما که در آسمانی» (مت ۶:۹) و با دوختن نگاه به آسمان برای نیایش، عیسی یک نمودار جسمانی به بعد اساسی وجود انسان می‌دهد؛ یعنی رابطه اش با منشأ که از او برمی‌گذرد، که بالای اوست و در عین حال او را در بر می‌گیرد؛ که در درون اوست و از هر طرف به او نفوذ می‌کند. عیسی در نیایش، با چشمها به سوی آسمان،

باشد» (۲۹:۸): آنچه مورد پسند پدر است، «آنچه نزد پدر خود دیده‌ام، همان را می‌گویم» (۳۸:۸).

عمق این نیایش - عمل در صحنه احتضار که در فصل ۱۲ آمده، عیان می‌شود. یوحنا به صحنه باغ بیت عنیا اشاره نمی‌کند؛ ولی می‌داند که عیسی با نزدیک شدن زمان رنجایش، چه اضطرابی را تحمل کرده است. او ترسی ندارد که بگوید: وقتی عیسی نزدیک شدن رنجها را دید، مضطرب شد (۲۳:۱۲-۲۴). آن وقت، عیسی اضطرابی را شناخت که وجود انسان را کاملاً له می‌کند. عیسی در میان این تشویش، دعا می‌کند. پدر، تنها نقطه اتکای اوست. عیسی از او تمنا می‌کند که صدایش را بشنود: «ای پدر مرا از آن ساعت نجات ده!» او خواهش نمی‌کند که این ساعت، با مرارت و رنجی که در خود دارد، از او دور شود. بلکه می‌خواهد که پیروزمندانه آن را طی کند (۳۲:۱۹). برای این گذر پیروزمندانه از مرگ که پدر برای نجات جهان خواسته است، عیسی به این «ساعت» رسیده است. عیسی تمام هولناکی آن را تقبل می‌کند. و احتضار در دعای قربانی پسر برای کار پدر، به پایان می‌رسد. «ای پدر، نام خود را جلال ده!» (۲۸:۱۲).

گفته شده که تنها زمانی دعا حقیقی است که خدا به عنوان «تو» شناخته شده و مخاطب قرار بگیرد. نیایش مسیح در آستانه رنج‌ها، که نام نیایش رسولانه به خود گرفته (۱۷)، از این نظر نمونه است. این نیایش، رابطه قلب به قلب دو شخص است که کاملاً در شفافیت نسبت به هم و در مشارکت مطلق قرار دارند.

این نیایش، بر پایه «تو» و «من» بنا شده: «پسر خود را جلال ده ... مرا نزد خود جلال ده ... نام تو را ... پدیدار ساختم ... از نزد تو بیرون آمدم ... تو مرا فرستادی ... آنچه از آن من است، از آن تو است و آنچه از آن تو است، از آن من است ... من نزد تو می‌آیم ... تو ای پدر در من

من به خاطر این جمعیت سخن گفته‌ام تا آنان ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی» (۴۲:۱۱).

عیسی در وحدت دائم با پدر زندگی می‌کند و نگاهش به پدر دوخته است (۱۹:۵-۲۰)، دائم به پدر گوش سپرده است (۳۰:۵، ۲۹:۸). او در همراهی پدر زیست می‌کند: «و آن کس که مرا فرستاده با من است و مرا تنها نگذاشته است» (۲۹:۸): «پدر با من است» (۳۲:۱۶): «من و پدر یکی هستیم» (۳۰:۱۰).

در عیسی، جمع بندی کامل نیایش و هستی تحقق می‌یابد، زیستن، کار کردن، سخن گفتن، خدمت کردن، دعا کردن، برای او همه اینها یکی است. هیچ یک از اینها او را از آن دیگری دور نمی‌کند. گفتگو با زن سامری برای او، در عین حال کار و نیایش است. با گفتگو با این زن، عیسی اراده «فرستنده خود را انجام می‌دهد» و این اراده برای او «خوراکی» است که زندگی او را تغذیه می‌کند (۳۲:۴-۳۴).

صحنه شستشوی پاها بر پایه ژرف نگری قرار دارد: عیسی «چون می‌دانست که پدر همه چیز را به دست او سپرده است» کار می‌کند (۳:۱۳). یوحنا قدیس، چهار بار رنجها را به آگاهی ژرف نگرانه عیسی مرتبط می‌سازد. عیسی «که می‌دانست بر او چه خواهد آمد» بیرون می‌آید (۴:۱۸). رنج‌ها مانند یک عمل محبت تجربه می‌شود: «اما برای اینکه جهان بدانند که من به پدر محبت دارم، و برابر آنچه به من فرمان داده است عمل می‌کنم» (۳۰:۱۴).

برای عیسی، ژرف نگری و نیایش، به هیچ وجه فرار از زندگی و عمل نیستند، اراده پدر ما یگانه موضوع اینهاست. این اراده، مأموریتی است که او به انجام می‌رساند، عملی است که او تحقق می‌بخشد، نجاتی است که او برای بشر به عمل می‌رساند (۳:۱۶، ۶:۳۹-۴۰). برای او بین نیایش و زندگی، شکافی نیست: «زیرا همواره من چنان می‌کنم که پسند او

پدر بازمی‌گردد. این محبت در آخرین سخنان او و در آخرین موهبت او بیان می‌شود. اینها تمام دعاها و هم‌چنین تمام زندگی عیسی را خلاصه می‌کنند.

انجیل یوحنا، تنها مثال‌ها و - در مورد مسیح، نمونه‌ی کامل نیایش - را شامل نمی‌شود بلکه چند آموزش مستقیم را نیز در این باره دربر می‌گیرد. چنین است صحنه‌ی چاه یعقوب. زن سامری، در عیسی یک «نبی» را بازشناخته است. از او درباره‌ی مسئله‌ای که بین یهودیان و سامریان مورد بحث است، سؤال می‌کند: «در کجا باید پرستش کرد؟» عیسی با برگزشتن از اختلاف عقیده در مورد مکان نیایش، واقعه‌ی دوران جدید را اعلام می‌کند: «ساعتی فرامی‌رسد - و هم اکنون است - که پرستش‌کنندگان راستین، پدر را در روح و راستی پرستش خواهند کرد (۲۳:۴). آنچه مهم است، نه مکان بلکه ماهیت و کیفیت پرستش است. تنها روح خدا می‌تواند در قلب انسان، پرستنده واقعی را بیدار کند. بدون او، پرستش و نیایش به خود آنها بازمی‌گردد و قلب انسان را در مشارکت با خدا نمی‌نهد. به مدد روح، قلب انسان با قلب خدا همسر می‌شود، نیایشش به خدا می‌رسد.

اگر خدا نیایش را بپذیرد، به این معنی است که نیایش «در راستی» است و بر پایه راستی بنا شده. و همان‌طور که دیدیم، برای یوحنا ی قدیدس، راستی چیزی به جز الهامی که پدر از خود در عیسی فرستاده، نیست. به مدد روح، انسان از سر نو و از بالا زاده می‌شود (۵و۳:۳) و در دنیای الهی راستی وارد می‌شود و به خدا، به مانند فرزند او (۱۲:۱) خطاب می‌کند. اینها پرستندگانی هستند که پدر می‌جوید (۲۳:۴). تنها این نیایش پدر - فرزندی انتظار او را برآورده می‌کند.

این سخنان عیسی، نیایش مسیحی را در اساسی‌ترین جزء آن تعریف می‌کند. نیایش، عمل روح خدا بر حسب راستی عیسی، در قلب انسان است.

هستی و من در تو». این «تو» و «من»، در یک واحد «ما» متحد می‌شوند: «تا آنان نیز در ما باشند» (۱۷:۲۱-۲۲). شگفت اینکه این تنگاتنگی «ما» نه تنها به روی خود بسته نمی‌شود، بلکه گشوده می‌گردد تا همه جهان را دربرگیرد، نیایش عیسی به دور از هرگونه تنگ نظری، همه انسان‌ها را شامل می‌شود. قلب مسیح از محبت سرشار است. او می‌خواهد، از همه آنچه که پدر به او داده است، و حتی نزدیکی خود با او، نه تنها گروه کوچک شاگردان که او را در این شب آخر دوره کرده اند (۱۷:۶-۱۹)، بلکه همه ایمانداران آینده (۱۷:۲۰-۲۱) و حتی جهان را، همه بشریت را (۱۷:۲۱-۲۳) مستفیض گرداند.

برخی، این نیایش را به متون عرفانی یونانی نزدیک کرده اند، با وجود مشابهت واژگان و ساختار، در راستی، ورطه‌ای اینها را از هم جدا می‌کند، نیایش عیسی به صورت شفاعت پسر، در انتهای زندگی انسانی اش فرض شده. «کاری» که خدا به او «سپرده» است، «تا به کمال» به انجام رسانده است (۱۷:۴): نام پدر را به مردمان نمایانده است (۱۷:۶و۲۶): مأموریت، با بازگشت فرستاده، پایان می‌یابد. دود می‌گوید: اگر نیایش، لحن یک تشریف عرفانی را پیدا می‌کند، در عوض این تشریف به روی رازی گشوده می‌شود که در هستی تاریخی عیسی - انسان و در اطاعت او از پدر تا به مرگ، ظاهر شده است. عیسی نزدیکانش را به خلسه وارد نمی‌کند، به آنها دانشی انتزاعی منتقل نمی‌سازد. برای آنها، مشارکت در محبتی را می‌طلبد که در تقابل مطلق با پدر متحد می‌کند.

دعای رسولانه در ساختار انجیل یوحنا، مستقیماً روایت رنج‌ها را مقدمه چینی می‌کند. آن را «نیایش ساعت» نامیده‌اند. به همراه دود می‌توانیم در آخرین کلام عیسی بر روی صلیب: «به انجام رسید»، و به دنبال آن عطای روح، نتیجه راستین این نیایش را ببینیم. عیسی «تا به آخر» مأموریتش رفته است (۱:۱۳). او در یک عمل اطاعت و محبت، به سوی

اعتماد و اطمینان پدر- فرزندى با شادى مستجاب شدن مسلم، جوّ راستى آن را تشكيل مى دهد. نيايش پيچيده شده در ايمان، به نام عيسى پسر خدا، تن گرفته و جلال يافته، حمل شده توسط ايمان و مستقر به كلام و تشويق شده توسط روح، قلب پدر را سرشار از شادى مى كند.

گرچه كلمات آن مختلف اند، رساله اول يوحنا، همين آموزه را عرضه مى كند: «اگر چيزى كه اراده اوست درخواست نماييم به ما گوش مى دهد. اگر مى دانيم كه به ما گوش مى دهد پس مى دانيم كه آنچه را از او درخواست مى كنيم مى يابيم» (۱-يو ۵:۱۴-۱۵، ر.ك ۳:۲۲). ايماندار اطمینان دارد كه صدائش شنیده می شود و دعایش مستجاب می گردد. این اطمینان در ايمان به عيسى و در انطباق عميق خواست او با اراده الهى، به سبب حضور روح عيسى در او، ريشه مى گيرد.

۸- مادر عيسى

معرفى آموزه روحانى يوحنا را نمى توان بدون نام بردن از شخص و نقش «مادر عيسى» به پايان رساند. يوحنا حضور او را در دو بخش كليدى يادآور مى شود: در روايت عروسى قانا (۲:۱-۴) و در پاى صليب عيسى (۱۹:۲۵-۲۷). بين اين دو صحنه كه انجيل را كادر بندى مى كنند، ارتباطات بيش از آن متعدّداند كه هدف انجيل نويس روشن نشود.

«و مادر عيسى آنجا» بود (۱:۲)، در قانا، او سرچشمه «اولين نشانه عيسى» و اولين نمايش جلال اوست (۲:۱۱). «ساعت من هنوز فرا نرسيده است» (۲:۴) ليكن همه چيز در اين صحنه، به آن ساعت ارجاء مى دهد، مانند نشانه پيشاپيش راستين. در پاى صليب، «ساعت او فرا رسيده است» (۱۳:۱؛ ۱۷:۱)؛ و «پاى صليب»، «مادر او» ايستاده بود (۱۹:۲۵). بنا بر اين، در تفكر انجيل نويس، مريم به طور تنگاتنگ با «ساعت» و جلال يافتن پسرش پيوند دارد.

آخرين گفتگوهاى مسيح با شاگردانش، با تأكيد بر مسئله نيايش- استغاثه باز مى گردد. عيسى، شب قبل از ترك نزديكانش، نه چندان لزوم نيايش، بلكه شجاعت در نيايش و كاري بدون نيايش كه به نام او انجام شود را به آنها مى آموزد. اصطلاح ها به اصطلاح هاى انجيل نظير نزديك مى شوند و گاهى به آنها مى پيوندند، ولى با اين وجود، نشان مخصوص انجيل يوحنا را حفظ مى كنند. «اگر شما چيزى از من به نام من بخواهيد من آن را به جا خواهم آورد» (۱۴:۱۳-۱۴). «اگر در من بمانيد و سخنان من در شما بماند، آنچه را مى خواهيد بطلبيد به شما خواهد رسيد» (۷:۱۵). «من شما را برگزيده ام و شما را گماردم تا برويد و ثمر بياوريد ... آنچه را از پدر به نام من بخواهيد، آن را به شما خواهد داد» (۱۵:۱۶). «آنچه در نام من از پدر سؤال كنيد، به شما خواهد داد. تاكنون هيچ چيز به نام من سؤال نكرده ايد. سؤال كنيد و دريافت خواهيد كرد تا شادى شما سرشار شود» (۱۶:۲۳-۲۴).

اين متنها خود گوياء هستند. ليكن اصطلاح «به نام من» احتياج به توضيح دارد. معنای آن تنها این نیست که دعا برای مستجاب شدن باید به نام عيسى درخواست شود و يا نام او را ذکر کند يا به صورت اطاعت از عيسى باشد. كسى واقعاً نيايش مى كند و مستجاب مى شود كه از ايمان به عيسى، به عنوان پسر يگانه خدا قوت گيرد و به خدا عرضه كند: برای يوحنا، معنای «نام» اين است (۳:۱۸).

بنابراين، ايمان به عيسى پسر خدا، نيايش مسيحي را شكل مى دهد. «نام» او محلى را تشكيل مى دهد كه در آن نيايش توسعه مى يابد و نيروى كه نيايش را حركت مى بخشد. اگر تحت اللفظى ترجمه كنيم، بايد بگويم «در نام من» نيايش در ايمان به نام پسر يگانه خدا مى شكند. و به اين ترتيب است كه مسلماً مستجاب مى شود و «پدر در پسر جلال مى يابد» (۱۴:۱۳). نيايش در نظر يوحنا، نيايش شاگردى است كه در عيسى «مى ماند» و عيسى در او «مى ماند» (۱۵:۷و۵).

می دهد که ما باید در مریم، مادر شاگردان، تصویر کلیسایی را ببینیم که در پای صلیب عیسی تولد می یابد.

در پای صلیب ... حقیقتاً مریم است که ایستاده تا احتضار پسرش را تماشا کند؛ اما، کلیسا، در او و به واسطه او، میراث مسیح را دریافت می کند، یعنی شاگرد مورد محبت او، و این شاگرد نمایانگر همه مسیحیان است که روی سینه مسیح تکیه می کنند و رازهای او را می شنوند. همان طور که توریان می گوید: «با تعمق بر مادری مریم، مادر خداوند و مادر شاگرد مورد محبت، مادری کلیسا را درک می کنیم».

شاگرد به نوبه خود، کسی که برحسب اراده عیسی، حال مادر او شده است را می پذیرد. اغلب ترجمه می کنند: «او را به خانه خود برد». یک تفسیر دیگر که کاردینال تولد پیشنهاد کرده و امروزه توسط برخی از مفسران جدید نیز پیشنهاد می شود این است: «او را در دارایی خود پذیرفت»، او را با ایمان به مانند مادرش پذیرفت، او را به عنوان بخش ویژه میراث استادش پذیرفت.

بنابراین، اگر این صحنه را در جایگاه خودش قرار دهیم کلیسا، اجتماع مسیحایی ای که با سخن عیسی به وجود آمده است، که در محل تصلیب نشان داده شده: کلیسا که از فداکاری عیسی خارج شده تا ابد از مریم که مادر است، به عنوان مادر شکل می گیرد و شاگردان محبوب عیسی، فرزندان می شوند. این عیسی است که این هر دو را به یکدیگر می دهد و اوست که با روح خود، اینها را در مشارکت در ایمان و در یگانگی محبت خود نگاه می دارد.

* * *

به چه عنوان؟ یک چیز مسلم است: «مادر عیسی» تنها یک شخصیت نمادین نیست. حقیقتاً از شخصیت تاریخی مریم، مادر عیسی صحبت می شود. لیکن جو و ساختار روایت رنج ها چنان است که نمی توان در سخنان مسیح («اینک پسر تو»، «اینک مادر تو») تنها بیان ایمان فرزندی عیسی را نسبت به مادرش دید. لفظ «ای زن» که بر روی صلیب و پیش از آن در قانا، برای مادرش استفاده می کند، نشان می دهد که او نمی خواهد در این «ساعت» او را به دیدی به جز «زن»ی که در طرح الهی، مریم نقشش را بازی می کند، نگاه کند. از طرف دیگر، جالب توجه است که عیسی لقب مادر را تنها در رابطه با شاگردش به او می دهد. بنابراین مریم، مادر عیسی، زنی است که بر حسب یک هدف رازآمیز، مرتبط با مرگ و جلال یافتن مسیح، در نقش مادر شاگردی که عیسی به او محبت می نمود حضور دارد. ساختار روایت نشان دهنده بروز یک تمایل ذاتی است. در مورد قلب «شاگردی که عیسی به او محبت داشت» هم، بدون کنار گذاشتن واقعیت شخصیت تاریخی آن، می توان گفت که همه شاگردان عیسی را در برمی گیرد، یعنی همه آنهایی که محبت عیسی روی آنها قرار دارد و که در حیطه این محبت می زینند: همه خاصان خود (۱۳:۱ و ۳۴، ۱۵:۹ و ۱۲) به مادرش سپرده شده اند که به این ترتیب، مادر همه می شود.

به این ترتیب، زمانی که ظاهراً مرگ، آخرین جدایی را به عمل می رساند، زمانی که با دادن زندگی اش، عیسی کاری را که پدر به او سپرده بود به انجام می رساند، او مریم را با تنگاتنگی ای بیش از همیشه و به عنوان مادر همه شاگردان و برای همیشه، به خود پیوند می دهد. او در مرگ خویش، مریم را تقدیس می کند. مادر همه نجات یافتگان و، بنابراین، «زن»، حوای جدید، و دختر واقعی صهیون که رازش در کتب عهدعتیق سایه می انداخت (پید ۳:۱۵؛ اش ۸:۶۶). لقب «ای زن» نشان

با تفاوت موقعیت و هدف توجیه کرد. همه آنچه را که درباره پیچیدگی مسئله نویسنده در مورد انجیل چهارم گفتیم، در اینجا نیز مصداق دارد. منشأ یوحنايي رساله اول، از نیمه دوم قرن دوم به روشنی و با گستردگی زیاد، تأیید شده است. بنابراین برمی گردیم به مسئله عمومی تر منشأ یوحنايي انجیل چهارم، چنان که قبلاً بررسی شد (رساله اول یوحنا تنها با فصل و آیه مشخص شده است).

بررسی رساله ها، بخصوص رساله اول، وجود بحران شدیدی را در کلیساهای مورد خطاب نشان می دهد: «مسیح (های) دروغین می آیند» (۱۸:۲) و می گویند که از روح تحرک یافته اند (۱:۴-۶)، اینها آموزشی را رواج می دهند که روی نقاط اساسی، از ایمان مسیحی دور است. نویسنده اینها را «پیامبران دروغین» (۱:۴)، دروغگویان (۲۲:۲) و گمراه کنندگان می نامد، آموزش های آنها تا به جایی که آموزه مسیح خائن اند که نویسنده رساله اول، در آن نشانی از «ساعت واپسین» می بیند (۱۸:۲). مسئله ای که مطرح شده، اساسی است و مربوط به مشارکت انسان با خداست. ملعمان دروغین ادعا می کنند که توسط نوعی معرفت که محدوده آن برای ما به درستی روشن نیست ولی خطوط اصلی آن نسبتاً روشن در متن دیده می شود، به مشارکت دست می یابند.

آنها مسیحایی بودن عیسی را انکار می کنند (۲۲:۲-۲۳). پسر خدا بودن عیسی را نفی می کنند (۱۴:۴، ۵:۵) و حقیقت تن گیری را رد می نمایند. آمدن پسر خدا «تن گرفته»، ارزش نجات بخشی مرگ او، و خاصیت تطهیر کننده خون او برای آنها چیزی نیست، آنها می گویند که «خدا را می شناسند» (۴:۲، ۸:۴) و دوست دارند (۲۰:۴) و بدون واسطه در مشارکت با او هستند (۶:۱، ۶:۲ و ۹). به این خطا، آموزه ای نارسا در سطح اخلاقی نیز اضافه می شود. رساله اول، آن را آزادگرایی

بخش سوم: آموزه رساله های یوحنايي

۱- نویسنده رساله ها، بحران روحانی کلیساهای آسیا

اکثریت قریب به اتفاق مفسران جدید، هر سه رساله معروف به یوحنا را از آن یک نویسنده می دانند. در واقع، به نظر می رسد که یک بحران روحانی و خداشناسی، منشأ دو رساله اول و پیش زمینه رساله سوم باشد. علاوه بر این، همگونی واژگان و سبک، با وجود تفاوت هایی چند، نسبت دادن این نوشته ها را به نویسنده های مختلف، دور از حقیقت نشان می دهد. این نویسنده کیست؟ در باب اول هر دو رساله دوم و سوم یوحنا او خود را «قدیمی» لقب می دهد. این لقب به احتمال زیاد تعلق او را به گروهی نشان می دهد که پاپیاس، ایرنائوس و کلمان اسکندری به عنوان شاگردان خداوند و شاهدان سنت رسولانه از آنها نام می برند. لحن آمرانه نویسنده، خطاب به کلیساهای و آن طور که او به شهادت عینی و مستقیم، در مورد شخص عیسی و کارهای او، اشاره می کند (۱-۱:۱، ۳-۱:۴، ۶-۱:۴)، این عقیده را استحکام می بخشد. از طرف دیگر، نسبت دادن رساله اول یوحنا به نویسنده انجیل چهارم که از قرن دوم رواج می یابد، بر پایه شباهت قابل توجه نظام ادبی آنها بنا شده چه در مورد واژگان، اصطلاحات خاص، ایده ها و یا آموزه های خدا شناسی، خطوط مشترک به وفور دیده می شود که بسیار بیشتر از تفاوت های موجود می باشند. البته نمی توان وجود اختلاف ها را نفی کرد و بسیاری از مفسران جدید نتیجه می گیرند که نویسنده این متون یکی نیست. ولی تعداد اختلاف ها و ماهیت آنها چنان است که می توان تصور کرد نوشته های یک نویسنده ولی در دوران های مختلف زندگی او هستند. علاوه بر این، می توان وجود این اختلاف ها را

گناهانتان به خاطر نام او بخشیده شده است. ای پدران، به شما می نویسم زیرا او را که از آغاز هست، شناخته اید. ای جوانان، به شما می نویسم که ... بر شریر پیروز شده اید ...» از طرف دیگر یوحنا می خواهد معیارهای واقعی مشارکت با خدا یا شناخت راستین خدا را به مسیحیان نشان دهد. رساله در بخش اساسی آن به مانند یک تمرین تشخیص روحانی خودنمایی می کند. فراوانی اصطلاحات تشخیص قابل توجه اند: «اگر بگوییم با «او در مشارکت هستیم» و در تاریکی راه برویم، دروغ می گوئیم» (۱:۶؛ ر. ک ۱:۸ و ۱:۱۰)؛ و یا: «آن که گوید او را یافته ام و فرمانهای وی را رعایت نمی کند، دروغگو است (۲:۴، ر. ک آیه ۲ و ۶ و ۹ و ۱۱)؛ و یا: «دروغگو کیست، مگر کسی که انکار می کند که عیسی مسیح است؟» (۲:۲۲)؛ «پیروزمند بر جهان چه کسی است، مگر آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست؟» (۵:۵)؛ و یا جمله های تأکیدی: «کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد» (۲:۲۳، ر. ک ۲:۲۹؛ آیه های ۶ و ۹ و ۱۵؛ غیره). اصطلاح ها زیر به وفور یافت می شوند: «از این می دانیم ...»، «از این می شناسیم» یا «می دانید ...» (۳۱، آیه های ۵، ۱۰، ۱۹، ۲۴؛ ۲:۴، ۶). و در آخر، مستقیماً دعوت شده که: «بلکه روح ها را آزمایش کنید که آیا از خدا هستند» (۴:۱-۶).

آنچه باید مورد تشخیص قرار گیرد، به شکل های مختلف معرفی شده است: «مشارکت با خدا» (۱:۶)، «شناخت خدا» (۲:۳-۳:۲ و ۴:۱۴، ۳:۶، ۴:۷-۸) یا «در خدا ماندن» (۲:۶، ۴:۱۳). علاوه بر اینها، «مشاهده خدا» (۳:۶، ۴:۱۲)، «در نور بودن» (۲:۹)؛ «از خدا زاده شدن» (۲:۲۹، ۳:۹-۱۰، ۵:۱۸-۱۸)، «از خدا بودن» (۵:۱۹؛ ر. ک ۴:۲-۳)، «پدر هم داشتن» (۲:۲۳)، «خدا را محبت کردن» (۴:۲۰-۲۱، ۵:۲)، «در راستی بودن» (۵:۲۰)، «زندگانی جاودان داشتن» (۵:۱۳). این اصطلاحات گوناگون، یک حقیقت واحد را در نظر دارند: مشارکت در زندگی الهی، ولی هر یک جنبه خاص خود را دارند.

نمی نامد، گروه اول چون به واسطه ارتباط مداوم با روح (۴:۱-۳)، خود را «بی گناه» می دانند، ظاهراً نوعی بی تفاوت گرایی و لاقیدی در مقابل فرمان (۲:۴، ۵:۲ و ۳) خصوصاً در مورد فرمان محبت برادرانه را رواج می دهند (۲:۹ و ۱۱، ۳:۱۰ و ۱۴-۱۶، ۴:۸ و ۲۰، ۵:۲).

۲- تشخیص روحانی

نویسنده رساله اول می خواهد، در مورد آموزش که از ابتدای زندگی مسیحی دریافت شده، به مؤمنان اطمینان بدهد. بر علیه تبلیغات کافران به آنها یادآوری می کند که به واسطه ایمان به عیسی مسیح، پسر یگانه خدا که خونس را برای آمرزش گناهان جهان داده، آنها به راستی در «مشارکت» با خدا هستند، او را می شناسند، در او می مانند و زندگی الهی را دارند. قصد او در آخر متن به روشنی آشکار می شود: «این را به شما نوشته ام تا بدانید که شما زندگی جاودان دارید، شما که به اسم پسر خدا ایمان دارید (۵:۱۳). هم چنین تکرار سه بار «می دانیم» که به دنبال این آیه می آید، لحن یک فریاد پیروزی را دارد. پیروزی ایمان به عیسی مسیح: «می دانیم که هر کس از خدا زاده شده گناه نمی کند ... و می دانیم که از خدا هستیم ... ولی می دانیم که پسر خدا آمده و به ما بصیرت داده است تا راستی را بشناسیم و ما در پسر او عیسی مسیح در راستی هستیم» (۵:۱۸-۲۰).

بنابراین علیه گفته های دروغین آنهایی که پیمان شکنی کرده اند، یوحنا می خواهد مسیحیان ایمان را اطمینان بخشد و آنها را از پری روحانی ای که در ایمان جای دارد و به آنها داده شده است، آگاه کند. بی شک، متن ۲:۱۲-۱۴ را در این جهت باید تفسیر کرد. معمولاً چنین ترجمه می کنند: «به شما می نویسم، زیرا که ...» ولی ترجمه زیر با روح و سبک رساله توافق بیشتری دارد: «ای فرزندان کوچک من به شما می نویسم، زیرا

زندگی در مشارکت با خدا به نور الهی ای که به آن نفوذ کرده، به مهر عدالت الهی که بر آن خورده و بالأخره به محبت الهی که اعمال آن را الهام می بخشد و آگاه می سازد، شناخته می شود.

یک استدلال اساسی تفکر را هدایت می کند. غیرممکن است که به خودی خود، مشارکت یا عدم مشارکت یک انسان با خدا را تشخیص داد. این حقیقت به خودی خود نامرئی است؛ ولی می توان آن را به طور غیرمستقیم، توسط توافق یا عدم توافق با الهامی که پدر از خود، در اقدام عمل نجات بخش داده است، باز شناخت. به نظر یوحنا، در این اوج است که اصول تشخیص روحانی قرار دارند. مشارکت با خدا از حضور خطوط مشخصه خدای الهام گر شناخته می شود.

در اینجا، یوحنا یک اصل اساسی را پایه ریزی می کند: این خداست که با الهام خود به انسان معیارهای تجربه مذهبی راستین را می دهد. این راه از عیسی مسیح که «در جسم آمده» (۲:۴)، «که به آب و خون آمده» (۶:۵)، و همچنین به واسطه فروتنی در راه فرمان (۲:۵-۴)، فروتنی در عمل محبت برادرانه، می گذرد. اشتباه انبیای دروغین و هم چنین هر نوع عرفان دروغین، همیشه از در نظر نگرفتن این اصل اساسی سرچشمه می گیرد. از طرف دیگر، الهام برای ما تنها از طریق شهادت آنهایی که بهره مندان مستقیم آن بودند و امانتدار مسوول آن می باشند شناخته شده است. بنابراین برای تشخیص یک آموزه و یک تجربه مشارکت با خدا، مشارکت با شاهد «کلمه زندگی» (۱:۱) اصل واجب است. شروع تشریفاتی رساله از اینجا ناشی می شود: «از آنچه دیده و شنیده ام به شما نوید می دهیم تا شما نیز در شراکت با ما باشید. و شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است» (۳:۱). به کار بستن «فرمان» رسولانه aggelia ۱:۵، ر. ک ۱۱:۳) معیار راست بودن مشارکت با خداست.

عیسی به تأکید گفته است: «ما از خدا هستیم، آن که خدا را می شناسد، به

عرضه معیارها، ساختار رساله را تشکیل می دهد. این معیارها متعدد هستند.

برخی جنبه اخلاقی دارند: خود را گناهکار دانستن و به گناه خود اعتراف کردن (۱:۸-۱۰) و اعتماد کردن به شفاعت مسیح که «کفار به جهت گناهان ما» ست، پرهیز از گناه (۳:۶-۸)، با جهان پیمان بستن (در متن: نداشتن محبت به جهان ۲:۱۵)، رعایت کردن احکام (۲:۳-۵، ۳:۲-۵، ۲۴:۲، ۲:۵)، به جا آوردن عدالت (۲:۲، ۲۹:۲، ۱۰:۳).

برخی دیگر جنبه آموزه ای دارند: ماندن در آنچه از اول شنیده شده (۲:۲۴)، یعنی از آغاز زندگی مسیحی (۳:۱۱)، گوش دادن به آنانی که خدا را می شناسند (۴:۶)، ایمان داشتن و اقرار به اینکه عیسی مسیح، پسر خداست و «تن گرفته» (۲:۲۳، ۴:۲، ۵:۱۰ و ۱۰:۱).

به نظر نمی رسد در نام بردن این معیارها ترتیب دقیقی رعایت شده باشد. وقتی بررسی می کنیم، می بینیم که همیشه به یک ترتیب می آیند: گناه (۱:۵، ۲:۲، ۲۹:۲، ۱۰:۳)؛ فرمان (محبت برادرانه (۲:۳-۱۱، ۳:۳-۱۱، ۲۴:۴، ۷:۲۱)؛ ایمان (۲:۱۲-۲۸، ۴:۱-۶، ۵:۱-۱۲).

هر کدام از این سری های موازی (سومین آنها گناه را در بر ندارند)، به موضوعی مرتبط است که همه اجزای آن را رنگ می بخشد: خدا نور است (۱:۵؛ ۲:۲۸)، خدا عادل است (۲:۲۹؛ ۴:۶)، خدا محبت است (۴:۷؛ ۵:۱۲). به این ترتیب معیارهای خاص مربوط به اخلاق یا آموزه ای به سه اصل ارجاء می دهند: خدا - نور، خدا - عدالت، خدا - محبت.

همان طور که می بینیم، رساله نه به صورت خطی و استدلالی، بلکه برحسب یک حرکت مارپیچ تصاعدی پیش می رود، یوحنا سه بار خطابه خود را از سر می گیرد؛ هر بار در پرتو یک اصل جدید و هر بار در سطحی بالاتر، تا به اوجی برسد که بالاتر رفتن از آن غیرممکن است: «خدا محبت است» (۴:۸ و ۱۶). به این ترتیب، همه دوره طی شده است:

«پیامی» که بر پایه آن، تجربه روحانی پی ریزی می شود، یک راستی مرده و منجمد نیست، بلکه راستی است که در هر مسیحی زنده است و او را شخصاً در مشارکت با خدا قرار می دهد. این معنایی است که باید به اصطلاحات یادآوری شده داد: «شما همه را می دانید» (۲۰:۲)، «راستی را می دانید» (۲۱:۲)، «پسر خدا ... به ما بصیرت داده» (۲۰:۵). این اصطلاح آخری به قابلیت شناخت خدا اشاره می کند که به مسیحیان داده شده و معادل «دل تازه»، «دل گوشتین» (حزق ۱۱:۱۹، ۲۶:۳۶) و «باطن ایشان» (ار ۳۱:۳۳) است. مسیحیان مؤمن هیچ کمبودی نسبت به عارفان ندارند. در آنها پیشگویی عهدجدید تحقق می یابد که اعلام می کند، استعداد درونی شناخت خدا به همه اعضای منتخب، از کوچکترین تا بزرگترین داده شده است.

۳- جمع بندی آموزه ای و روحانی

از نقطه نظر زندگی مسیح، رساله اول شدیداً تلاش می کند، روی آنچه که اساسی است تمرکز کند. این خصوصیت به یک وضعیت بحرانی مربوط می شود که مسیحیان، تنها با بازخوانی پیام رسولانه در اجزای اساسی آن می توانستند با آن مبارزه کنند. این جمع بندی است که یوحنا سعی کرده به کلیساهای آسیا بدهد و این است آنچه که او برای کلیسا در همه زمان ها به ارث گذاشته است. او، با سد راه هر نوع عرفان موهوم، پیام مسیحی را در «وحدت و سادگی» اش معرفی می کند. اجزای این جمع بندی در سه چیز خلاصه می شود: عدم هماهنگی بین شرایط مسیحی و گناه، حفظ فرمان محبت برادرانه، و منشأ همه چیز در ایمان به مسیح، پسر تن گرفته خدا.

ما گوش می دهد. آن که از خدا نیست، به ما گوش نمی دهد. بدین گونه روح راستین و روح گمراهی را می شناسیم» (۶:۴).

رساله اول را «بازگشت به تعمید» (*reditus ad baptismum*) نامیده اند. یوحنا مؤمنان را دعوت می کند که در زمان تشریف خود به مسیحیت، به استحکام آموزش دریافت شده مطمئن باشند. اگر او «پیام» را یادآوری می کند، به این دلیل نیست که آنها نمی دانند (۲۱:۲)؛ بلکه برای آن است که خطوط اصلی آن را برای ایشان بیرون بکشد و عمق و اعتبار آن را به آنها نشان دهد. یوحنا می خواهد به مسیحیان گنجینه ای که دریافت کرده اند را مکشوف کند (۵:۱)؛ می خواهد، با وجود بهانه جویی های دروغین و بی شک، تحقیرآمیز عالمان دروغین، عرفان واقعی را در آموزش دینی، رسولانه نشان دهد (۱۲:۲-۱۴).

با وجود این، امر قابل توجه این که، رساله ای که به هنگام سخن گفتن درباره وفاداری به پیام رسولانه چنین تأکید می کند، هیچ وسواسی درباره معنای درونی یا آنچه که خداشناسی (*sensus fidelium*) می نامد، نشان نمی دهد. اصطلاحات یوحنا در این مورد بی شایبه و روشن اند: «و شما مسیحی از آن قدوس دارید و شما همه را می دانید» (۲۰:۲)؛ «اما شما مسیحی را که از او دریافت کرده اید، در شما می ماند و نیازی ندارید که کسی شما را آموزش دهد» (۲۷:۲)؛ «آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم» (۲۰:۵). «مسیحی که شما از آن قدوس دارید» اشاره به کلام خداست که از مسیح دریافت شده. اگر به «روغن تدهین» تشبیه شده، به این دلیل است که به عمل روح اشاره می کند که آن را، مثل یک اصل نور و زندگی، در قلب مؤمنان نفوذ می دهد. آموزشی که در کلیسا داده می شود و از «آغاز» دریافت شده، نه تنها بی فایده نیست، بلکه مسلماً پایه همه چیز است؛ ولی رساله از اینکه بر تأثیر این سخن به کمک روح در قلب هر کس تأکید کند، هراسی ندارد.

حکم، یوحنا حکم محبت برادرانه را وارد می کند که بقیه احکام را خلاصه می کند و در آن، محبت خدا بیان شده است (۲۳:۳).

یوحنا از آگاپه، محبت الهی، سه جلوه تدریجی نشان می دهد.

فرمان محبت نور است (۷:۲-۱۱). اصل محبت کردن به عنوان یک «حکم کاهنی» معرفی شده چون بر خلاف نوآوری های شرک آمیز، به اولین نوید، و برای مؤمنان، به آغاز زندگی مسیحی برمی گردد (۷:۲، ۱۱:۳)، ولی «حکم نوین» است چون بر پایه مرگ مسیح بنا شده (ر. ک ۱۶:۳؛ ر. ک یو ۱۳:۱). این حکم، و دوران جدید در تاریخ نجات است که فرمان قدیم را دنبال می کند و از آن برمی گذرد. الهام محبت در عیسی مسیح که در اجتماع مسیحی دریافت شده، «نور راستی» است (۸:۲) که توسط آن، از همین حالا، راستی آخرت شناسی خدای آینده، در میان انسانها حضور یافته است. «نفرت»، تاریکی است (۹:۲-۱۱).

محبت برادرانه نوید زندگی (۳:۱۱ و ۲۴) است و آن، علامت مشخصه فرزندان خداست (۳:۱-۲ و ۱۰).

این بار فرمان با کلماتی بیان گردیده که عیسی در خطابه های خداحافظی انجیل به کار برده بود: «به یکدیگر محبت داشته باشیم» (۲۳:۳). محبت مسیحی تبادل و تقابل است؛ ایجاد کننده اجتماع است، برخلاف کینه که نابود کننده است: «هر که به برادر خود کینه می ورزد، آدم کش است» (۱۵:۳). محبت برادرانه «از مرگ به زندگی گذشته ایم» (۱۴:۳). محبت و زندگی به مانند محبت و نور، با هم پیوند دارند.

در اینجا واقع گرایی یوحنا نمایان می شود. اگر محبت راست است، باید «به عمل» درآید، نمی تواند تنها «به سخن و زبان» بماند (۱۸:۳). برحسب الگوی عیسی، مسیحی باید جان خود را به خاطر برادران خود بدهد (۱۶:۳). هر روز می تواند برای محبت برادرانه او موقعیتی پیش بیاورد تا بیان شود: در تقسیم اموال، همدلی حقیقی و هم یاری (۱۷:۳).

آموزه درباره گناه، در دید اول به نظر متناقض می آید. از یک طرف، یک سری اصطلاح اعلام می کنند که خود را بدون گناه گفتن، چنان که عارفان می کنند، خارج شدن از راه راستی است (۱:۸ و ۱۰)؛ و یوحنا، وقتی مستقیماً مسیحیان را خطاب می کند، می گوید: «این را به شما می نویسم تا گناه نکنید و اگر کسی گناه کند، نزد پدر مدافعی داریم، که عیسی مسیح هست آن عادل» (۱:۲). از طرف دیگر، یوحنا درباره مسیحیان، «فرزندان خدا» (۱:۳) می نویسد: «هر که از خدا زاده شده است، گناه نمی کند... نمی تواند گناه کند زیرا که از خدا زاده شده است» (۹:۳)؛ یوحنا پاکی مسیحی را تأکید می کند.

این تناقض تنها به ظاهر است. در اولین سری متن ها، یوحنا ضعف انسانی را تأیید می کند؛ در سری دوم شرایط کسی را توصیف می کند که خود را به راستی می سپارد؛ در این شرایط گناه راه ندارد. از آنجایی که «فرزند خدا» است، مسیحی در خود یک اصل مقاومت کامل در برابر گناه دارد و به مدد مسیح، بر آن پیروز شده است؛ «بذر خدا» در اوست، یعنی سخن و پیام راستی که او را احیاء کرده است در او، به مانند یک اصل درونی فعال تقدس، ساکن است. به این دلیل «او نمی تواند گناه کند»، این تعریف موجود مسیحی در واقعیت آن است.

در مقابل بی تفاوت گرایی اخلاقی، رساله یوحنا یک اصل مسلم را پیش می کشد: ارتباط لازم بین مشارکت با خدا و رعایت کردن احکام. تنها کسی خدا را می شناسد، در او ساکن است و او را محبت دارد که «احکام او را رعایت کند» (۲:۳-۴، ۳:۲۲-۲۴، ۵:۳)؛ «کلام» او را رعایت کند (۵:۲). اما برای مسیحیان، احکام دیگر قاعده ای بیرونی، تنظیم شده به صورت قانون نیستند، بلکه قاعده زنده مسیح است. این فرمان اساسی از آنجا ناشی می شود: «آن که می گوید در او (خدا) می ماند، باید به همان گونه که او (عیسی) رفتار کرده، رفتار کند» (۶:۲). با اعلام این

اشتباهی که یوحنا با آن مبارزه می کند، قبل از هر چیز، آموزه ای است. اشاراتی که در رساله آمده نشان می دهد که عالمان دروغین حاضر نبودند برای عیسای انسان نقشی در مشارکت با خدا قائل شوند. شاید آنها مسیح، موجود آسمانی و شکوه یافته را از عیسای انسانی که برای ما زندگی کرد و برای ما مرد، تفکیک می کردند؛ چیزی که عملاً نفی تن گرفتن از نقطه نظر آموزه ای و باور نداشتن معنای آن از نقطه نظر روحانی است. علیه این اشتباه، یوحنا با شدت و حدت تمام ایمان به عیسای انسانی، پسر خدا، تن گرفته و وفات یافته به عنوان کفار گناهان جهان و مدافع ما نزد پدر آموزش می دهد و شهادت می دهد (۲: ۱-۲). در او «زندگی پدیدار» شده (۲: ۱) و محبت خدا برای ما آشکار گردیده است. این ایمان ستونی است که همه ساختمان مسیحیت را بر دوش دارد. اگر آن را برداریم، همه چیز فرو می ریزد، «شناخت خدا» توهم گونه می شود و اجتماع برادرانه فرزندان خدا تحلیل می رود. این ایمان، اصل اساسی و سنگ محک تشخیص روح هاست. «روح خدا را در این بشناسید، هر روحی که اقرار می کند عیسی مسیح در جسم آمده از آن خداست، هر روحی که عیسی را اقرار نمی کند از خدا نیست» (۴: ۲-۳). سخنان یوحنا قاطع اند: «خدا به ما زندگی جاودان داده است و این زندگی در پسر اوست. آن که پسر را دارد، زندگی را دارد و آن که پسر خدا را ندارد، زندگی را ندارد» (۵: ۱۱-۱۲). با همین حدت، یوحنا انسانیت تاریخی عیسی را در راستی عینی آن قرار می دهد که اولین شاهدان توانستند تماشا کنند، بشنوند و لمس کنند (۱: ۱). او خودش را ضامن کمال زندگی الهی که از طریق این انسانیت به انسان ها منتقل شده، قرار می دهد و پیروزی ایمان به «عیسی پسر خدا که به آب و خون آمد، یعنی عیسی مسیح» را اعلام می کند. او تصریح می کند: «نه به آب فقط، بلکه به آب و خون» (۵: ۶). معنای دقیق اشاره به آب مورد بحث مفسران است ولی نه معنای «به خون». یوحنا

محبت یک راستی الهی است (۴: ۷-۲۱). «زیرا محبت از خداست و هر کس محبت می کند از خدا زاده شده و خدا را می شناسد» (۴: ۷). این تصریح، تشویق نهایی به محبت کردن را بنا می کند: «خدا محبت است» (۴: ۱۶ و ۸). نمی توان خدا را شناخت و نمی توان با او در مشارک بود مگر با محبت کردن.

این اصطلاح مشهور، نمی خواهد یک تعریف انتزاعی جوهر الهی باشد؛ اصطلاح بر روی الهامی بنا شده که خدا از خود در عیسی کرده است؛ او خود را در یک عمل محبت آشکار ساخته که بیانگر وجود اوست: خدایی که محبت دارد و زندگی و وجود او محبت است.

فرستادن پسرش به عنوان «کفار گناهان ما» (۴: ۱۰) این محبت را با حضور او «در میان ما» (۴: ۱۶) آشکار کرد تا ما از آن زندگی یابیم. یوحنا رایگان بودن و برین بودن این محبت را تجلیل می کند. او تنها تقدم آن را اعلام نمی کند بلکه اولین اصل بودن آن را تصریح می کند. ما هرگز، مگر به واسطه این محبت اولیه که در ما حضور دارد و در ما عمل می کند، محبت نخواهیم داشت. حضور محبت در انسان نشانه این است که «از خدا زاده» شده، که «فرزند خدا» ست. خدا در او ساکن است و در او عمل می کند. حتی می توان گفت که او به واسطه این محبت، به راستی از خدا زاده شده. او در خلوت الهی وارد شده، در راز خدا و در مشارکت زنده با او زندگی می کند. «او خدا را می شناسد» (۴: ۸).

تفکر عظیمی در این مبحث استخراج می شود. علیه این اشتباه که محبت (برای خدا و برای برادران) به خودی خود در دسترس انسان است و به مانند یک احساس طبیعی از عمق خود او فوران می کند، یوحنا، منشأ و مشخصه الهی محبت و ناتوانی انسان برای رسیدن به آن، بدون کمک را آموزش می دهد. می بایست که خدا به کمک او آمده باشد، نه تنها محبت را به او پدیدار کرده باشد، بلکه چشمه آن را در قلب او به فوران درآورد. محبت از خداست (۴: ۷).

راستی فدیة شدن خونین عیسی را روی صلیب تصریح می کند. هرچه عالمان دروغین بگویند. به این معنای الهی و برد نجات بخش مرگ است که «روح القدس شهادت می دهد» (۶:۵) و ایمان را در قلب مسیحیان بیدار می کند.

در آیه های بعدی، یوحنا همین تصویر را برای شهادت دائم رازهای مقدس و روح در کلیسا به کار می برد: «زیرا شهادت دهندگان سه هستند: روح القدس، آب و خون» (۷:۵-۸). زندگی الهی، توسط عیسای انسان در وجود تاریخی اش و توسط مرگش به انسان ها داده شده و توسط این شاهدان تن گرفته، آب و خون، تعمید و عشای ربانی که روح نیز به آنها اضافه می شود، همچنان به انسان ها منتقل می شود.

بنابراین، پیام رساله، در آنچه که اساسی است، به مژده انجیل می پیوندد. هیچ آیه ای شاید آن را بهتر از این خلاصه نکند: «و ما محبتی را که خدا به ما دارد شناخته ایم، خدا محبت است» (۴:۱۶). به کمک عمل روح، مسیحیان محبتی را که منشأ هر محبتی است و در عیسی مسیح پسر خدای تن گرفته، فرستاده شده به وسیله پدر پدیدار گردیده، می شناسند. آنها ایمان دارند و می دانند که محبت منشأ و پایان همه چیز است چون «خدا محبت است» و احتیاج نیست به دنبال راه نجاتی غیر از ایمان به محبت بگردند: «کسی که در محبت ساکن باشد، در خدا ساکن است، و خدا در او» ولی کسی در محبت نمی ماند، مگر اینکه آن را در انجام روزمره محبت برادرانه و با سلوک کردن به طریق او (۲:۶) تجربه کند.

* * *